Rahe Tudeh
راه توده
۸ صفحه ضمیمه
دوره دوم «۱۰۸» تیرماه ۱۳۸۰

بخش سوم مقاله ۵۲ صفحه‌ای کیانوری (ص ۱۷-۲۵)

توده‌ای‌ها و تاریخ!

- وحدت حزب و سازمان اکثریت
- اتحاد بنی‌صدر و مجاهدین خلق
- توطئه کودتائی قطب‌زاده
- یورش انگلیسی به توده‌ای‌ها

اعتراف به سرنخ‌های یورش انگلیسی به حزب

روزنامه همشهری و تاریخ‌نگاری رفسنجانی

(ص ۲۵)

ارزیابی شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده از موقعیت جنبش- انتخابات ۸۰ و مرحله دوم اصلاحات

اصلاحات انقلابی از کدام گذرگاه باید عبور کند!

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده نتیجه انتخابات هشتمین دوره ریاست جمهوری و به پیروزی رسیدن محمدخاتمی در این انتخابات، پیش بینی سیر حرکت جنبش عمومی مردم ایران، تعیین و تدقیق مشی و سیاست راه‌توده در چهار ساله دوم ریاست جمهوری محمدخاتمی و برخی نقطه نظرات و موضع‌گیری‌های جدید در نشریه "نامه مردم" را مورد بررسی قرار داد.

جبهه بندی‌های نوین در جنبش، شکل گیری تشکل‌های جدید در داخل کشور و در دو طیف حکومتی طرفدار و مخالف تحولات، آرایش نیروهای خواهان تحولات انقلابی در داخل کشور و تاثیر آن بر احزاب، سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی خارج کشور، عمده‌ترین و عام‌ترین شعار جنبش در این مرحله از مبارزه مردم ایران در راه آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی و پیش بینی تشکیل عملی جبهه‌ای در بر گیرنده همه نیروهای طرفدار تحولات در داخل و خارج حاکمیت نیز مورد بحث و برخی تصمیمات در ارتباط با این مسائل مورد هماهنگی قرار گرفت. در فاصله پایان انتخابات ۸۰ تا انتشار شماره ۱۰۸ راه‌توده، اعضای شورای سردبیری و سیاستگذاری در جریان نظراتی پیرامون مباحث بالا، از طریق پیام‌ها و یا نامه‌های پیشنهادی قرار داشته و یا بعنوان نقطه نظرات رفقائی که با آنها تماس مستقیم برقرار است قرار گرفته بود. این نقطه نظرات نیز در جمعبندی مسائل مورد نظر مورد توجه ویژه قرار گرفت.

شورای سردبیری و سیاسگذاری، ضمن بررسی مطالبی که در جریان کارزار انتخاباتی هشتمین دوره ریاست جمهوری و در ارتباط با شخص محمدخاتمی در نشریه "نامه مردم" و در ارتباط با جنبش داخل کشور مطرح شده است، این مواضع را متفاوت با مطالب منتشره در همین نشریه در جریان انتخابات خرداد ۷۶ و در مجموع مثبت ارزیابی کرد. شورا ابراز امیدواری کرد که این مواضع به دور از نوسان‌های هیجانی متاثر از حوادث روزانه جنبش، به یک سیاست روشن، قاطع و دراز مدت در ارتباط با جنبش و اصلاحات تبدیل شود. همچنین مسئله مبرم و ضروری وحدت نظری و تشکیلاتی حزب توده‌ایران، موضوع خبر کناره گیری رفیق‌علی‌خاوری از دبیراولی حزب، که در نشریه نامه مردم منتشر شده نیز مورد توجه و بررسی قرار گرفت. شورا بر این نظر است، که اقدام و خبری که منتشر شده خلاف مصالح حزب و اساسنامه حزب، بویژه در شرایط کنونی تحولات داخل کشور است. در همین ارتباط، شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده در جریان نقطه نظرات و پرسش‌هائی که از سوی برخی محافل آگاه توده‌ای داخل کشور مطرح شده‌است،نیز قرار گرفت، که در موضع‌گیری شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده در ارتباط با این خبر منعکس شد!

(بقیه را در ص ۲ بخوانید)

شکست بناپارتیسم در انتخابات ۸۰

(ص ۱۶)

آقازاده‌ها کی قد کشیدند؟

(ص ۱۴)

فاجعه سلطه مافیای تجاری بر حاکمیت

(ص ۲۸)

نفت ایران سوخت جنگی طالبان افغانستان را تامین می‌کند!

(ص ۲۹)

چپ "جنبش" سخنگو می‌خواهد!

(ص ۸)

جمعبندی شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده از موقعیت جنبش– انتخابات ۸۰ و مرحله دوم اصلاحات

میلیون‌ها مردم غارت شده ایـران، کـه در انتخابـات اخـیر بـه محمدخاتمی رای دادند و یا در اعتراض به پایمال شدن آرمان‌های انقلاب ۵۷ پای صندوق‌های رای حاضر نشدند از تعمیق اصلاحات دفاع می‌کننـد و خواستار تصمیمات جدی در زمینه دگرگونی ساختار اقتصـادی–سیاسـی کشور هستند. نتایج حاصلـه از انتخابـات دوره هشـتم ریاسـت جمـهوری قدرت اجرائی برای این اصلاحات را تقویت کرد. در این مرحله، کـه آن را مرحله دوم اصلاحات نام نهاده‌اند سیاست‌های اقتصادی دولـت و مجلـس نمی‌تواند منعکس‌کننده این خواست مردم نباشد. کنترل تجـارت خـارجی، نظارت بر توزیع کالا، احیای صنایع ملی و تقویت بازار داخلی و منطقـه‌ای برای تولیدات داخلی از یک سو و رفتن به سوی برقراری نظارت و کنـترل دولت و نهادهای انتخابی بر بنیادهای بـزرگ مـالی و قـرار دادن آنـها در سیستم دقیق مالیاتی و همسو کردن آنها با سیاست‌های دولت فوری‌تریـن و عاجل‌ترین گامی است که باید برداشته شود. طبعا اجرای این برنامه بـه معنای محدود شدن اختیارات نهاد رهبری و خارج سـاختن آن از موقعیـت فراقانونی و خودمختاری است که در تمام دوران پس از پـیروزی انقـلاب داشته‌است و از این نظر، دگرگونی در ساختار اقتصادی کشـور بـه مفـهوم دگرگونی در ساختار سیاسی–حکومتی نیز هست.

متکی به این تغییر ساختار است کـه تکلیـف و ترکیـب شـورای نگـهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، ضوابط مذهبـی–حکومتـی انتخـاب ائمـه جمعه، خارج سـاختن نـهادها و بنیادهـای عظیـم مـالی و خـارج سـاختن نهادهای بزرگ تبلیغاتی–فرهنگی (نظیر شورای تبلیغات اسلامی، مدیریت سیمای جمهوری اسلامی)، ضوابط برگماری فرماندهان نیروهای نظامی و انتظامی، ضوابط تعیین نمایندگان ولی‌فقیه در نهادها و ۰۰۰ همگـی و بـه ترتیب اولویت در دستور روز قرار می‌گیرد.

چهار سال اول

انتخابات خرداد ۸۰ نشان داد که میلیون‌ها مردم ایران مصمم به حضور در صحنه مبارزه و تداوم جنبش اصلاحـات هسـتند و خواسـت‌های آنها در حقیقت خواست‌هائی انقلابی است، که امروز و بـر مبنـای شـیوه‌ای که جنبش با توجه به شـرایط موجـود در کشـور اختیـار کـرده، در اشـکال مسالمت‌آمیز آن بیان می‌شود. حضور در پای صندوق‌های رای از جمله این شیوه‌هاست.

طیف طبقات، اقشار و نیروهای حـاضر در جنبـش اصلاحـات و اشکال نوین تـوازن نیروهـای اجتمـاعی، حضـور سـخنگویان و مجریـانی مصمم و پاسخگوی این خواست‌ها را در دولـت بـه یـک ضـرورت تبدیـل کرده‌است. اگـر چـهار سـال نخسـت دولـت متکـی بـه رای ۲۱ میلیونـی محمدخاتمی را چهارساله آگاهی بیشتر و بیشـتر مـردم از سـاختار مافیـائی جنایت، قدرت، ثروت و حکومت در جمهوری اسلامی ارزیابی کنیـم، چـهار سال دوم ریاست جمهوری وی که متکی بـه نزدیـک بـه ۲۲ میلیـون رای قرائت شده و حدود ۴ میلیون رای گرفته شده، اما خوانده نشده و یـا بـاطل شده مردم است باید چهار ساله بهره گیری از ایـن آگـاهی و بسـیج مـردم برای تغییر ساختار اقتصادی کشور شود. این تغیـیر سـاختار الزامـا بـاید بـا محدود شدن هرچه بیشتر نقش سرمایه‌داری تجاری، کوتـاه شـدن دسـت غارتگران، فرو ریختن دیوار اقتصاد مافیائی و دلالی و رفتن به سمت احیاء و گسـترش صنـایع داخلـی باشـد. بـرای چنیـن گـام بلنـد و عظیمـی، افشاگری‌های اقتصادی و در صحنه نگهداشتن مردم یک ضرورت تـاریخی است. این افشاگری‌ها به فضای باز مطبوعاتی نیازمند است و به این لحـاظ گشایش فضای سیاسی کشور، حضور احزاب سیاسی در صحنـه و تشـکیل وسیع‌ترین جبهه‌ها برای پیشبرد اصلاحات نه تنـها اجتنـاب نـاپذیـر، بلکـه تاخیر ناپذیر نیز هست.

جبهه‌ها و تغییر جبهه‌ها

بی شک آغاز و تشـدید تصمیـم‌گیری‌هـای قـاطع بـرای تغییـر ساختار موجود اقتصادی کشور واکنش‌ها و مقاومت‌هائی را بدنبـال خواهـد آورد که ابعاد آن می‌تواند سنگین‌تر از مقاومت‌های چـهار سـال گذشـته در برابر دولت و اصلاحات باشد، زیرا چنین تغییری در واقع یورش بـه پایگـاه واقعی مخالفان اصلاحات است و تضعیـف پایگـاه حکومتی‌آنـها را بدنبـال می‌آورد. بنابراین، از هم اکنون باید آماده مقاومت‌های سـنگین‌تر در برابـر اصلاحات بود. مقاومتی که جز با آگاه سازی و بسـیج و سـازماندهی مـردم برای مقابله با آن چاره دیگری وجود ندارد.

با آغاز ایجاد تغییرات اساسی در ساختار حاکم اقتصادی برکشور، باید تغییر ترکیب نیروهای حاضر در جبهه اصلاحات و یا جبهه موسـوم بـه دوم خرداد را پیش بینی کرد.

از آنجا تغییرات در **ساختار اقتصادی** جـز بـا کنـار گذاشـتن برنامه **تعدیل اقتصادی** صندوق‌بین‌المللی پول و گام برداشتن در جـهت لغو تصمیمات و قوانین مربوط به دوران اجرای این برنامه خانمـان برانـداز ممکن نیست، نخستین مقاومت‌ها را باید از سوی **راست‌ترین بخـش کارگزاران سازندگی** انتظار داشت. مقاومت‌هائی که احتمالا بـه خـروج آنها از جبهه موسوم بـه دوم خـرداد و پیوسـتن آنـها بـه بخشـی از جبهـه مخالفان اصلاحات را بدنبال خواهد آورد.

در جبهه مخالفان اصلاحات نیز **بخش دوراندیش**تـر آن، از بیم تعمیق جنبش و اصلاحات حساب خود را از بخش دیگری از این جبهه جدا خواهد کرد. یعنی، از بخشی که با حادثه جوئی‌هـای تـوام بـا جنایت، همچنین در پی تحقق رویای برقراری **حکومت** و یا **حکومـت نظـامی اسلامی** و **سرکوب جنبش** است. تقویت پذیرش نـاتوانی در سـرکوب جنبش از یکسو و بیم از تغییر روش‌های مسالمت آمیز مردم بـرای تحقـق خواست‌های انقلابی‌شان از سوی دیگر، از جمله انگیزه‌های قوی جدائی ها در جبهه مخالفان اصلاحات است. بخش دوراندیش‌تر مخالفـان اصلاحـات خواهند کوشید با راست‌ترین بخش جبهه موسوم به دوم خرداد متحد شـده و جبهه سومی را با دو هدف تشکیل دهد:

– جلوگیری از تعمیق جنبش و از دست دادن بسیاری اهرم‌های حکومتی که دراختیار دارند؛

– پرهیز در اسـتفاده از روش‌هـای غـیر مسـالمت آمـیز کـه در صورت شکست و یا پیروزی، می‌توانـد مجمـوع جنبـش را بـه اسـتفاده از روش‌های غیر مسالمت آمیز ترغیب کند!

این طیف و این جبهه بیش از پیش خواهد کوشـید نظـر مثبـت امریکـا را، بعنـوان مخـالف تعمیـق جنبـش و تـرک قطعـی برنامـه

صندوق‌بین‌المللی پول به خود جلب کند و این یکی از اهداف مهم آنها خواهد بود! آنها این مخالفت را تا حد کوشش برای فراهم ساختن زمینه‌های بین‌المللی حمله نظامی امریکا به ایران نیز، به امید نجات خویش و نظامی کردن فضای کشور دنبال خواهند کرد. در عرصه داخلی نیز آنها با تمام توان تبلیغاتی و حکومتی خود علیه بخش رادیکال و چپ حاضر در جبهه موسوم به دوم خرداد عمل خواهند کرد تا مانع تغییر ساختار اقتصادی کشور شده و این بخش را از حاکمیت خارج کنند.

در جبهه موسوم به دوم خرداد

جبهه موسوم به دوم خرداد، با خروج بخشی از کارگزاران سازندگی از آن در عین حال که بندهائی را از پای خود باز می‌کند، بخشی از توان مانور خود در داخل حاکمیت را نیز از دست خواهد داد. برای جبران این توان از دست داده، یگانه راه‌حل ممکن فراخ کردن دایره جبهه و گسترش آن تا حد حضور فعال نیروهای طرفدار اصلاحات اما خارج از حاکمیت و پیرامون حاکمیت در این جبهه است. گشایش فضای سیاسی کشور تا حد حضور احزاب غیر حکومتی و شناخته شده در صحنه سیاسی کشور در این مرحله بیش از پیش اهمیت تاریخی خود را نشان می‌دهد. این همان کوششی است که به همت بخشی از ملی-مذهبی‌های ایران در آستانه انتخابات مجلس ششم می‌رفت تا تحقق یابد و کنفرانس برلین می‌توانست نقش مهمی در یاری رساندن به آن ایفاء کند. متاسفانه بدلیل کم اطلاعی اپوزیسیون خارج از کشور از روند حوادث داخل کشور، کم تجربگی اصلاح طلبان داخل و پیرامون حاکمیت و قدرت اطلاعاتی سازمانی متکی به ثروتی که مخالفان اصلاحات در اختیار دارند به این حرکت ضربه‌ای در حد تبدیل قوه قضائیه به **"فرمانداری نظامی"** یک حکومت نظامی زد، که پیامدهای آن بصورت **یورش به نیروهای ملی-مذهبی** همچنان ادامه دارد. به این ترتیب، شعار درست «**ایران برای همه ایرانیان**» در نیمه دوم مرحله اول اصلاحات، که به شعار انتخابات مجلس ششم تبدیل شد، نتوانست تحقق یابد. شعاری که همچنان باید در دستور روز اصلاحات بماند و به **مرز بندی فاشیستی خودی و غیر خودی** در جامعه خاتمه ببخشد. گشایش فضای سیاسی کشور، حضور احزاب سیاسی غیر حکومتی در جامعه و گام برداشتن در جهت تشکیل جبهه‌ای برای تداوم، تعمیق و حفاظت از اصلاحات، در واقع حرکت به سوی درهم کوبیدن این مرزبندی فاشیستی است. حصار و مرزی که از درون آن فساد، تبعیض، غارت، جنایت و اعتیاد سربرآورده است. هیچ **"غیرخودی"** در میان غارتگران وجود ندارد و اگر داشته باشد از جانب **"خودی‌ها"** حمایت شده‌است. تبعیض و جنایت و مواد مخدر نیز از درون دایره **"خودی"** ها رهبری شده‌است. بنابراین مبارزه با تبعیض، غارت، جنایت، دزدی و فساد، یعنی گرفتن گریبان خودی‌ها، نه غیر خودی‌ها که خود قربانی این فاجعه‌اند!

نوع و ماهیت جبهه

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده، همانگونه که در اطلاعیه اعلام و ضرورت حمایت همه جانبه از محمدخاتمی در انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ اعلام داشت، معتقد به تشکیل وسیع‌ترین جبهه برای تعمیق و تضمین اصلاحات است. این جبهه باید متکی به چنان شعار و تحلیلی از روند جنبش باشد که بتواند نه تنها طرفداران اصلاحات در داخل و حاشیه حاکمیت، بلکه طرفداران اصلاحات در خارج از حاکمیت را نیز ماهیتا در بر گیرد و زمینه را برای تحقق عملی آن فراهم سازد. بنظر ما ماهیت و ظرفیت این شعار به دلائلی که می‌توان بر شمرد جز «دفاع از جمهوریت» نیست، حتی اگر با اسامی دیگری و بر اساس مقتضیات دیگری مورد پذیرش قرار گیرد.

از آنجا که نامهائی نظیر "جبهه دوم خرداد" ، "جبهه اصلاحات"، " جبهه مشارکت"،" جبهه همبستگی" و دیگر اسامی، حتی "جبهه ملی" در این مرحله نمی‌تواند ماهیت عام‌ترین خواست‌های مردم را منعکس کند و یا دو سنگر اصلاح طلبان داخل و خارج حاکمیت را به هم وصل کند، ضرورت دارد هر چه سریعتر این جبهه با نامی که منعکس‌کننده واقعیات امروز وخواست‌های عام مردم باشد تشکیل شود. پیشنهاد ما در این زمینه «**جبهه دفاع از جمهوریت**» است. این نام ماهیت مخالفت با تغییر قانون اساسی با هدف تبدیل **جمهوریت** به **حکومت** را، که خواست مخالفان اصلاحات و طرفداران ارتجاع است دارد و از رای، انتخاب، اراده مردم و مردمسالاری دفاع می‌کند و آن را بعنوان یکی از سه شعار اصلی انقلاب ۵۷ سکوی دفاع از دو خواست و شعار دیگر، یعنی عدالت و آزادی نیز می‌کند. هیچ حکومت مردمسالاری نیست که از آزادی دفاع نکند و هیچ آزادی واقعی علیه عدالت اجتماعی عمل نمی‌کند! بنابراین دفاع از جمهوریت امروز و در شرایط ویژه‌ای که کشور در آن قرار دارد واقعی‌ترین خواست و شعار مردم است. دفاع از جمهوریت و تبدیل آن به شعار جبهه و جنبش، عملا از انتخاب در برابر انتصاب و از جمهوریت مردم در برابر ولایت دفاع می‌کند. این شعار در عین حال مرزبندی‌های مذهبی را نیز به همراه ندارد و هر نیروی دارای اندیشه‌های مذهبی، به شرط دفاع از اصلاحات و رای و اراده مردم می‌تواند در آن شرکت کند.

کم‌کاری‌ها و سستی‌ها!

نمی‌توان از کم‌کاری‌ها، کم‌توجهی‌ها و ضعف‌های مرحله اول اصلاحات سخن گفت و علاوه بر ضعف اساسی در سازمان دادن یورش به پایگاه‌های اقتصادی مخالفان اصلاحات به کم توجهی به جلب نیروهای نظامی و بویژه بخشی از فرماندهان آن به اصلاحات اشاره نکرد. در همین ارتباط، سازماندهی معلولین، مجروحین، اسرای جنگی و خانواده‌های قربانیان جنگ از یک طرف و تشکل‌های تصفیه‌شدگان سیاسی و آرمان‌خواه این نیروها، که قربانی انواع توطئه‌های پس از پایان جنگ و درگذشت آیت‌الله خمینی شده و به حاشیه رانده شده‌اند از طرف دیگر ضرورتی است که در مرحله دوم اصلاحات نباید نسبت به آن بی‌توجه بود. دولت و مجلس با بردن لوایح لازم به مجلس باید چتر حمایت خود را بر سر این نیروها گسترده کند. ادامه جنگ یک خطای تاریخی – در حد خیانت به میهن- بوده‌است، اما آنها که معلولین، مجروحین و قربانیان این جنگ‌اند همگی میهن دوستانی بوده و هستند که در راه دفاع از کشور جان و سلامت خود را از دست داده‌اند. پل پیوند میان این نیروها و جنبش کنونی را بصورت سازمانی باید برقرار کرد و افکار عمومی را هرچه بیشتر به حمایت از آنها برانگیخت! زمینه این حمایت و پیوند را با افشای آراء نیروهای بسیج و سپاه، خانواده قربانیان جنگ و شهرک‌های معلولین و

خانواده‌قربانیان که عمدتا به محمدخاتمی بوده‌است می‌توان فراهم ساخت و در این زمینه نباید تاخیر کرد!

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده اعتقاد راسخ و تزلزل ناپذیر دارد که باید بنام انقلاب و آرمان‌های اساسی آن و احیای شعارهای اساسی آن انقلاب سخن گفت و عمل کرد و بر کیفیت انقلابی جنبش هرچه بیشتر افزود!

در همین زمینه، شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده اعتقاد دارد، از همه امکانات و دستآوردهای ۴ سال اول دولت خاتمی، آنگونه که می‌شد و ضرورت داشت استفاده نشد.

در این زمینه می‌توان به انتخابات شوراها و تشکیل شوراهای شهر و روستا اشاره کرد.

کم بهاء دادن به ایجاد نهادی برخاسته از آراء تمام اعضای شوراهای منتخب جهت هدایت و هماهنگی شوراها و تقویت ارتباط آنها با یکدیگر و با نهادهای دولتی، تاخیر وتعلل در تهیه و تصحیح اساسنامه‌ها و قوانین مربوط به شهرداری‌ها و هماهنگ ساختن آن با قوانین و مصوبات شوراها، انتخابی کردن شهرداران و۰۰۰ سرانجام، تعلل و کم بهاء دادن به برپائی کنگره‌های نوبتی شوراهای سراسر کشور از جمله مواردی است که ضرورت دارد به آن اشاره شود. این تعلل، پیوند مردم را با شوراها آنگونه که ضرورت داشت و در نبود احزاب سراسری طرفدار تحولات می‌توانست به سنگر مهمی برای جنبش تبدیل شود نتوانست برقرار کند!

تاثیر انتخابات بر مهاجرین سیاسی

نتایج انتخابات خرداد ۸۰ نشان داد، که ضربه برهم زدن کنفرانس برلین، که مخالفان اصلاحات از داخل کشور و عوامل نفوذی آنها در میان عده‌ای چپ‌نمای بی‌خبر و بی اطلاع از اوضاع داخل کشور در آن نقش داشتند از یک طرف و موج دستگیری‌ها و بستن مطبوعات از طرف دیگر بر انفعال میان مهاجرین سیاسی بیش از توده مردم آگاه در داخل کشور تاثیر داشت. شکاف درجبهه تحریم انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم در انتخابات خرداد ۸۰، در مجموع خود برای مهاجرین سیاسی و برخی احزاب و سازمان‌های سیاسی یک دستآورد بود. حضور بیش از ۲۸ میلیون در این انتخابات، که با قاطعیت گفته می‌شود این رقم حدود ۳۳ میلیون بوده ولی برای جلوگیری از افزایش رای محمدخاتمی آن را نخوانده‌اند، شکست قاطع تحریم انتخابات را بدنبال آورد. تحریمی که برای نخستین بار در تاریخ جمهوری اسلامی نه تنها بخشی از چپ و چپ‌نماهای خارج کشور، نه تنها اپوزیسیون سلطنت طلب، بلکه جبهه مخالف اصلاحات نیز عملا در آن نقش داشت و کوشش بسیار کرد تا از یک طرف مردم را خانه نشین کند و از طرف دیگر آراء منسجم و سازمان یافته خود را از صندوق بیرون بیآورد. همسوئی جبهه مخالفان اصلاحات با سلطنت طلب‌ها برای پیشبرد توطئه تحریم انتخابات تا مرز پخش کامل بیانیه تحریمی سلطنت طلب‌ها از سیمای جمهوری اسلامی در بخش خبری ساعت ۸ شب پیش رفت!

پس ازانتخابات، همانند جناح‌ها و طیف‌های مخالف اصلاحات که پرچم ۱۴میلیون رای داده نشده را بلند کردند، در خارج از کشور نیز تحریم کنندگان چپ و راست این انتخابات نیز زیر همین علم جمع شدند. این درحالی است که اولا گفته می‌شود نزدیک به ۵ میلیون رای مردم را نخوانده‌اند (تمدید مهلت رای گیری تا ۱۲ شب یک نمونه است!)، دوم اینکه آراء به صندوق ریخته نشده آراء اعتراض به کندی اصلاحات بوده و در عمل رای به اصلاحات است. نتیجه انتخابات، نه تنها در داخل کشور و بر مخالفان اصلاحات، بلکه بر تحریم کنندگان خارج از کشور این انتخابات نیز ضربه‌ای تاریخی بود.

پس از این انتخابات و نتایج حاصل از آن، باید انتظار تحولات جدی تر در سازمان‌های سیاسی خارج کشور را فعال داشت. شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده، در این زمینه بیش از هر زمان دیگری انتظار تحولات اساسی در سازمان اکثریت را دارد که بخش اندکی از رهبری آن درآخرین روزهای مانده به انتخابات علم استقلال برافراشت و در مقابله با اعلامیه شرکت درانتخابات از سوی اکثریت رهبری این سازمان اعلامیه تحریم صادر کرد!

این انتخابات و نتایج آن، می‌تواند و باید کوشید که بتواند روند پیوند فعالیت‌های اپوزیسیون طرفدار جنبش و اصلاحات در خارج از کشور را با اصلاحات و جنبش داخل کشور سرعت ببخشد. دراین صورت، اپوزیسیون خارج از کشور به جبهه‌ای موثر برای یاری رسانی به جنبش و مقابله با مخالفان جنبش تبدیل خواهد شد و بخش چپ و انقلابی آن خواهد توانست گرایش به چپ در جنبش را تقویت کند! دفاع صریح از انقلاب ۵۷ و آرمان‌های آن، نقش انقلابی این اپوزیسیون در آن انقلاب و مبارزه با پشت کردگان به انقلاب ۵۷ بخش مهمی از کارزار ضروری این اپوزیسیون باید بشود.

نیروهای ملی–مذهبی

شک نیست که یورش به نیروهای ملی–مذهبی از یک طرف برای ایجاد رعب و وحشت درجامعه و بستن فضای سیاسی کشور بود و از طرف دیگر ناشی از بیم و هراس از رشد نواندیشی دینی و ملی‌گرائی در جامعه بود. نتیجه انتخابات نشان داد که در هیچیک از این دو هدف موفقیتی نصیب مخالفان اصلاحات و جنبش نشده‌است. نه مردم دچار رعب و هراس شده‌اند و نه اندیشه ملی–مذهبی در جامعه با این نوع یورش‌ها از بین می‌رود. واقعیت اینست که ۲۰ سال تبلیغات و حکومت مذهبی در ایران، انتشار و مطالعه کتب مختلف و متعدد دینی در کشور، سخنرانی‌های دینی، تحقیقات مذهبی و۰۰۰ زمینه‌های عینی رشد نواندیشی دینی را بصورت گسترده درجامعه و بویژه در میان نسل جوان کشور بوجود آورده‌است. این نواندیشی، متاثر از گرایش همچنان رو به گسترش مردم و بویژه نسل جوان به مطالعه تاریخ معاصر ایران و تاریخ مبارزات مردم ایران که مذهب و مذهبیون نیز در آن نقش داشته‌اند جنبه‌های ملی و ملی‌گرائی نیز به خود گرفته است. بنابراین، نواندیشی دینی در جامعه امروز ایران، نه با یورش به نهضت آزادی و برخی چهره‌های مبارز ملی–مذهبی از میان میرود و نه اساسا آنها که زندانی‌شده‌اند یگانه‌سخنگویان این گرایش و واقعیت در جامعه امروز ایران هستند. این گرایش در جامعه رو به رشد است و قطعا، در آینده سخنگویان دیگر خود را نیز در طی مبارزه پیدا خواهد کرد. بنابراین، این یورش نیز جز رسوائی حاصلی برای سازماندهندگان آن در پی نداشت و نخواهد داشت. این همان نتیجه‌ایست که از یورش به حزب توده‌ایران گرفتند و در آینده نیز بیشتر خواهند گرفت. اندیشه و مشی توده‌ای نیز در طیف چپ دگراندیش ایران بسرعت رو به رشد است و بی تردید سخنگویان خود را نیز خواهد یافت، گرچه بزرگان دارای این مشی را قتل‌عام و یا از صحنه مبارزه علنی و آشکار درجامعه دور کرده باشند!

در حاشیه و متن ناپدید شدن و پیدا شدن‌های چند باره "حمیدکاویانی" !

انگلوفیل‌ها

زیر جلد توطئه‌های ضد ملی در جمهوری اسلامی!

حمید کاویانی، روزنامه‌نگار است. از میان نسل جدید روزنامه‌نگاران ایران برخاسته و سال‌ها در روزنامه "سلام" کار می‌کرد. پیش از بسته شدن روزنامه سلام، دادگاه ویژه روحانیت چند بار از موسوی خوئینی‌ها، مدیر مسئول سلام خواسته بود تا او را کنار بگذارند. این خواست محسنی اژه‌ای، رئیس کنونی دادگاه ویژه روحانیت و دادستان وقت انقلاب در وزارت اطلاعات و امنیت در دوران علی فلاحیان بود. حضور گاه کمرنگ حمیدکاویانی در روزنامه سلام تا بسته شدن این روزنامه ادامه یافت. پس از توقیف سلام، او ماجرای بسته شدن، نحوه اداره روزنامه سلام و نقش موسوی خوئینی‌ها در تربیت نسل جدیدی از روزنامه نگاران و سیاستمداران مذهبی را طی تحقیقی که توام بود با گفتگوئی اختصاصی با موسوی خوئینی‌ها منتشر کرد. در این کار تحقیقی، آنچه، علاوه بر نقش تاثیر گذار خوئینی‌ها در روزنامه سلام بیش از همه جلب توجه می‌کرد عزم دادگاه ویژه روحانیت و بویژه شخص محسنی اژه‌ای برای بستن سلام بود. عزمی که سال‌ها ادامه یافت تا سرانجام به نتیجه رسید و سلام تعطیل شد. در همین کتاب، که جریان شبیخون به کوی دانشگاه نیز در آن مطرح شده، خواننده با نقش بسیار تاثیرگذار محسنی اژه‌ای، بعنوان یکی از فارغ‌التحصیلان و کادرهای مهم مدرسه حقانی در پشت پرده حکومتی آشنا می‌شود. (بخش‌هائی از این کتاب، بصورت برگزیده در شماره‌های گذشته راه‌توده منتشر شده‌است)

حمیدکاویانی، سپس کتاب دیگری را در ارتباط با قتل‌های زنجیره‌ای و حمله به کوی دانشگاه تهیه کرد که با نام «در جستجوی محفل جنایتکاران» در ۲۴۸ صفحه منتشر شد. این کتاب بسرعت به چاپ دوم رسید و پس از آن بازچاپ آن ممنوع شد. این ممنوعیت هرگز تحقق نیافت و کتاب «در جستجوی محفل جنایتکاران» بارها در چاپخانه‌های مختلف انتشار یافته و در اختیار مردم قرار گرفت. نویسنده و تهیه‌کننده کتاب نه خود رازی را کشف کرده و نه اطلاع عجیبی را در باره شبکه‌های جنایت و قدرت بدست آورده و منتشر کرده‌است. آنچه او نوشته عمدتا برگرفته شده از میان اخبار و گزارش‌های منتشر در مطبوعات وقت است، که او توانسته بدقت آنها را در کنار هم چیده و بدون آنکه خود قضاوت کند، خواننده کتاب را به قضاوت در باره چهره‌هائی نظیر محسنی اژه‌ای، روح‌الله حسینیان، سعیداسلامی ودیگران وا می‌دارد. آنها متهمانی از میان دیگر متهمان بزرگترین توطئه‌ها در جمهوری اسلامی اند که مردم ایران قضاوت خود را در باره آنها کرده و در هر انتخاباتی طی ۴ سال گذشته آن را کتبا نوشته و در صندوق‌های رای انداخته‌اند. او در همین کتاب، برخی اخبار کوتاه و بسیار مهمی را که در برخی هفته‌نامه‌ها منتشر شده و به زعم رهبران مافیای ثروت و جنایت در جمهوری اسلامی طی زمان از حافظه ها خواهد رفت در کتاب خود منتشر کرده است. از جمله خبر بسیار مهمی که در سال ۷۷ در باره شبکه‌های انگلیسی و فراماسونری ایران در دو هفته نامه عصر ما، ارگان مجاهدین انقلاب اسلامی منتشر شده بود و ما آن را عینا در زیر می‌آوریم. این خبر و گزارش تائید کننده گزارش‌هائی است که راه‌توده در سال‌های ۷۴ و ۷۵ در باره احیای شبکه‌های فراماسونری در جمهوری اسلامی و قتل‌های انگلیسی منتشر کرده بود.

در ارتباط با همین کتاب و سلسله کارهای تحقیقاتی حمید کاویانی که از سرگذشت روزنامه سلام آغاز و با ورود به ماجرای قتل‌های حکومتی و حمله به کوی دانشگاه ادامه یافته، وی تاکنون چند بار ناپدید شده و سپس پیدا شده است. او را در خیابان می‌ربایند و برای تحقیقات به خانه‌های تیمی سازمان غیر علنی اطلاعات و امنیت جدیدی می‌برند که محسنی اژه‌ای، علی‌فلاحیان، روح‌الله حسینیان، رهبرپور، پورمحمدی و دیگر رهبران و صادرکنندگان فتاوی قتل‌های سیاسی–حکومتی آن را دایر کرده و با اجرای طرح انگلیسی یورش به ملی–مذهبی‌ها علنا کار خود را شروع کردند! حفاظت سپاه پاسداران و تصفیه شدگان حفاظت نیروهای انتظامی، نظیر سردار نقدی و تصفیه شدگان پرونده دار وزارت اطلاعات و امنیت در چهار سال گذشته نقش بازوی اجرائی این سازمان جدید و مخفی اطلاعات و امنیت را برعهده دارند. رهبران اصلی این سازمان اطلاعات و امنیت عبارتند از اداره کنندگان دادگاه ویژه روحانیت و قوه قضائیه، ترتیب‌دهندگان برکناری آیت‌الله منتظری از قائم مقامی رهبری، سازماندهندگان قتل‌عام زندانیان سیاسی و صدور فرمان ترور سلمان رشدی از آیت‌الله خمینی، قتل احمدخمینی و...

در کتاب حمیدکاویانی که تاکنون و در ارتباط با آن چند بار ناپدید شده و در خانه‌های تیمی سازمان جدید اطلاعات و امنیت بازجوئی شده، با تعدادی از این افراد آشنا می‌شویم. جرم حمید کاویانی از نظر این آقایان ریختن آب در لانه مورچگان است! او در کتابش بار دیگر چیزهائی را به نقل از مطبوعات وقت مطرح کرده که این آقایان بسیار می‌کوشند به فراموشخانه حافظه ملت برده شود، و الا راز و رمزی را فاش نکرده که بتوان محاکمه‌اش کرد. بریده خبرهای روزنامه‌ها را کنار هم گذاشته و آنها را ماهرانه به هم دوخته‌است. همین!

شبکه‌های انگلیسی در جمهوری اسلامی!

از کتاب «در جستجوی محفل جنایتکاران» برایتان می‌آوریم:

«پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بعضا شاهد رویدادهای مشکوک و سئوال برانگیزی بوده‌ایم که جز با فرض حضور گسترده سرویس‌های اطلاعات خارجی قابل تحلیل نیستند. احتمال جاسوسی معاون و مشاور وزرای سابق اطلاعات ما را به بازنگری بسیاری از این رویدادها وا می‌دارد. این بازنگری قطعا به درک حدود و ابعاد تهدیدها کمک شایانی خواهد کرد. (منظور سعید امامی است، که بعد از افشای نقش او در قتل‌های زنجیره‌ای رهبر جمهوری اسلامی خود به نقش و نفوذ سازمان اطلاعاتی جهانی در این رویداد تاکید کرد!)

مرگ اسماعیل رائین، نویسنده کتاب فراماسونری در ایران و مطلع‌ترین فرد نسبت به شبکه جاسوسی انگلستان در کشورمان، مرگ **ارتشبد فردوست و مظفربقائی** که از موثرترین و کلیدی‌ترین عمال انگلیس به شمار می آمدند در زندان جمهوری اسلامی ایران و پیش از آن که اعترافات مفید و موثری از آنها اخذ شود و بالاخره خودکشی سعید اسلامی هم زمان با اعترافات جدی وی، از مرگ‌های مشکوکی است که تنها با پذیرش فرضیه نقش آفرینی سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه در کشور قابل توجیه است. همچنین اقدامات مشکوک و مغایر با مصالح کشور و نظام، نظیر قتل بختیار، قاسملو، شرفکندی و مظلومان، داستان کشف سلاح در یک محموله صادراتی ایران در اروپا، تلاش برای سقوط اتوبوس حامل نویسندگان دگر اندیش ایرانی به دره در جریان سفر ایشان به ارمنستان.

کلیه عملیات خارجی سابق الذکر، در آن دسته از کشورهائیکه روابط خوبی با ایران داشته‌اند و یا در حال گسترش روابط با ایران بودند اتفاق افتاده‌است. کلیه عملیات خارجی سابق‌الذکر در کشورهای اروپائی به استثنای انگلیس اتفاق افتاده‌اند.

اسماعیل رائین، نویسنده سه جلد کتاب «**فراماسونری در ایران**» بود که گسترده‌ترین تحقیقات را در مورد شبکه فراماسونری به عمل آورده بود و به قرار اطلاع جلد چهارم کتاب خویش را نیز آماده انتشار کرده بود. در روزهای اول انقلاب روزنامه‌ها خبر از فوت وی در موسسه انتشاراتی امیر کبیر دادند و علت مرگ را نیز گفت و گو و جدل نامبرده با مدیران آن موسسه بر سر وجوه مربوط به انتشار کتابهایش عنوان کردند. آقای **مهندس موسوی** نقل می‌کرد: شب قبل از حادثه به هنگام خروج از دفتر روزنامه جمهوری اسلامی که من اداره آن را برعهده داشتم، رائین بر سر راه من قرار گرفت و با اضطراب و نگرانی گفت«دستم به دامنت می‌خواهند مرا بکشند» به او پاسخ دادم «چرا به دادستانی انقلاب رجوع نمی‌کنید. بنده که مسئولیتی در این زمینه ندارم»

فردوست مدتی پیش از مرگ، مرتبا به برخی از بازجوهای خود می‌گفته است که انگلیسی‌ها می‌خواهند مرا بکشند و بقائی نیز بلافاصله پس از شروع بازجوئی به ظاهر بیمار شده و به بیمارستان می‌رود و پس از چند روز در بیمارستان جان می‌سپارد.»

نفوذ تا مغز استخوان حکومت!

در بخش دیگری از کتاب حمیدکاویانی یک خبر کوتاه و مهم، به نقل از یکی از مصاحبه‌های حجت‌الاسلام یونسی، وزیر اطلاعات و امنیت کنونی و رئیس سابق سازمان قضائی نیروهای مسلح آورده شده‌است. این خبر توسط مطبوعات پیگیری نشده و هیچیک از مقامات جمهوری اسلامی نیز دیگر آن را تکرار نکرده‌اند، اما کاویانی برای بستن راه فراموشخانه ملی خبر را یکبار دیگر منتشر کرده و خشم محسنی اژه‌ای و روح‌الله حسینیان را برانگیخته‌است! راه‌توده در ارتباط با رویدادهای ایران و بویژه در ارتباط با نقش امثال حسین شریعتمداری و همفکران و همکاران او در سال‌های اخیر با ذکر نمونه‌های مشابه در دهه ۳۰ و تا آستانه کودتای ۲۸ مرداد پیوسته بر توجه به نقش و وظیفه امثال شریعتمداری ها در جمهوری اسلامی اشاره مستقیم کرده‌است. حال از قول حجت‌الاسلام یونسی و برگرفته شده از کتاب حمید کاویانی بخوانید:

«در خرداد ماه سال ۷۵ روزنامه‌ها به نقل از یک مقام قضائی در نیروهای مسلح خبر دادند: محاکمه قریب‌الوقوع ۱۳ تن از اعضای یک شبکه مافیائی بزودی شروع خواهد شد. اعضای این باند متهم به فروش اطلاعات سری کشور به بیگانگان و قاچاق مواد مخدر بودند و یک قاضی دادگاه انقلاب اسلامی تهران، ویژه مواد مخدر رهبری این باند را بر عهده داشته‌است. یک افسر نیروی انتظامی، دو تن از اعضای ارشد وزارت اطلاعات، سه تن از افسران ارشد سپاه و سه تن از پرسنل دادگاه‌های انقلاب اسلامی عضو این باند بودند. حجت‌الاسلام یونسی که در آن زمان رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح بود، همان موقع، ضمن اعلام این خبر در مصاحبه‌ای گفت: یکی از افسران اعدام شده و دو تن دیگر در انتظار محاکمه به سر می‌برند، اما بعدها هیچ خبری در این ارتباط انتشار نیافت!»

قسم‌نامه محفل حقانی!

در کتاب «در جستجوی محفل جنایتکاران» متن کامل یکی از سخنرانی‌های روح‌الله حسینیان در مدرسه حقانی قم نیز چاپ شده‌است. این نطق، با آنکه نزدیک به چهار سال از افشای ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای می‌گذرد، حاوی نکات بسیار گویا و مهمی است، که جمع آوری‌کننده و منتشرکننده کتاب نیز این نکات را برجسته نکرده و عمدتا در اطراف ماجرای حمله به کوی دانشگاه و خودکشی سعید امامی و تعریف و تمجید روح‌الله حسینیان از وی دور زده‌است.

حسینیان در بخش کوتاهی از مقدمه سخنرانی خود، قسمی را تکرار می‌کند که از نظر ما کلید ارتباط‌های مافیائی بین اعضای محفل حقانی در جمهوری اسلامی است و کسانی که از این قسم عدول کرده‌اند، در هر پست و مقام و موقعیتی که بوده‌اند تنبیه شده‌اند و این تنبیه نیز کمتر از قتل و ترور نیست! باحتمال قریب به یقین ترور علی رازینی ریشه در عدول از همین قسم دارد و محاکمه غلامحسین کرباسچی، شهردار سابق تهران نیز بی‌ارتباط با این قسم بین فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی نیست. کرباسچی در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم در کنار خاتمی ایستاد و پشت ناطق نوری را خالی کرد و این در حالی بود که محفل حقانی طرفدار به ریاست جمهوری رسیدن ناطق نوری بود. قسم نامه، هم در محافل فراماسونری و هم در محافل مافیائی ایتالیا یک اصل خدشه ناپذیر است و در انجمن حجتیه ایران هم این قسم نامه وجود داشت. اسماعیل رائین در جلد سوم کتاب فراماسونری خود متن یکی از این قسم‌نامه ها را منتشر کرده‌است که شباهت بسیاری دارد به آنچه که روح‌الله حسینیان در مقدمه نطق خود تکرار می‌کند. این تکرار قسم‌نامه توسط روح‌الله حسینیان برای طلاب مدرسه حقانی، در ضمن هشداری به آنها نیز بوده‌است. حرکت هم‌آهنگ و یکدست محفل حقانی در قوه قضائیه، شورای نگهبان، مجمع مصلحت نظام، سازمان تبلیغات اسلامی، تشکیلات ائمه جمعه، وزارت اطلاعات، نیروهای انتظامی، سپاه پاسداران، بسیج، جامعه روحانیت، جامعه مدرسین قم و... امروز دیگر نباید نکته پنهانی باشد. همین هم‌آهنگی و حمایت حقانی‌ها از یکدیگر در هر پست و مقامی که هستند، به امثال علی فلاحیان امکان می‌دهد که پس از رسوائی بزرگ او در دست داشتن در انواع جنایات و فساد جنسی و مالی عضو مجلس خبرگان رهبری شود، پس از شکست مفتضحانه در انتخابات مجلس ششم خود را برای ریاست جمهوری کاندیدا کند و تائید صلاحیت

شود، دوربین‌های سیمای جمهوری اسلامی او را در صدر کاندیداها بنشانند و میلیون‌ها تومان هزینه تبلیغات او را با گل آفتاب گردان تامین کنند!

این قسم‌نامه که باید قسم‌نامه محفل حقانی باشد را از زبان روح‌الله حسینیان و به نقل از کتاب توقیف شده حمید کاویانی بخوانید:

«سپاس خداوند را که این توفیق را به بنده عنایت کرد که به خدمت دوستان و عزیزان خودم، محصلین مدرسه‌ی که حق بزرگی بر گردن ما دارند و **ما تا پایان عمر و حیاتمان خودمان را مدیون این مدرسه (حقانی) می‌دانیم** برسم»

فتوای ترور حجاریان!

روح‌الله حسینیان در همین سخنرانی فتوای ترور سعید حجاریان را اینگونه صادر کرد:

«بنده قبلا در یک سخنرانی دیگر در شهر ورامین گفتم که سعید حجاریان «ام‌الفساد» است. سعید اسلامی واقعا اعتقادش این بود که مخالفین جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذرانده بشوند و در این زمینه‌ها تجربه داشت.... مقتولان از مخالفان نظام بودند، به طوری که بعضی از آنها حتی مرتد بودند و عده‌ای دیگر ناصبی بوده و نسبت به ائمه اظهار جسارت می‌کردند.»

آنها که "رهبر" را رهبری می‌کنند!

بخش مهم دیگری از سخنرانی روح‌الله حسینیان که در کتاب حمیدکاویانی منتشر شده، باز می‌گردد به ماجرای حمله به کوی دانشگاه و تظاهرات فرمایشی که روز ۲۳ تیرماه سازمان دادند تا بلکه بتوانند دولت خاتمی را سرنگون کنند!

روح‌الله حسینیان، که متهم به داشتن نقش اساسی در قتل‌ها و جنایات حکومتی‌است، در این بخش از سخنرانی خود صریحا اشاره به دیدارهایش با "رهبر" و توصیه‌هایش به وی می‌کند. او در همین بخش، ناخواسته پرده از یک توطئه دیگر بر می‌دارد که متاسفانه روزنامه‌ها و نشریات داخل کشور به آن نپرداختند. حتی نشریه «پیام امروز» که در این زمینه‌ها پیگیر بود و مدیر مسئول متعهد آن "عمید نائینی" اکنون در یکی از زندان‌های مخفی سازمان اطلاعات وامنیت تازه تاسیس بسر می‌برد!

این بخش از سخنرانی حسینیان باز می‌گردد به ماجرای حمله به کوی دانشگاه، تحصن تاریخی دانشجویان در دانشگاه تهران که می‌رفت تا به یک تصفیه و تحول تاریخی در جمهوری اسلامی ختم شود، توطئه تزریق چپ روی به این تحصن، بیرون کشیدن دانشجویان از دانشگاه و راه‌انداختن تظاهرات خیابانی در اطراف دانشگاه، ورود به صحنه لباس شخصی‌ها و بسیج برای به آتش کشیدن اماکن عمومی و انداختن آن به گردن دانشجویان، اعلامیه دفتر تبلیغات اسلامی برای راهپیمائی بیعت با رهبری و خنثی کردن تظاهراتی که قرار بود اصلاح طلبان در حمایت از تحصن و محکوم کردن حمله به کوی دانشگاه انجام دهند، انجام تظاهرات سازمان داده شده توسط همان‌ها که به کوی دانشگاه حمله کرده بودند با تعطیل مدارس، ادارات و بازار و کشاندن آنها به تظاهرات، جلوگیری از در اختیار داشتن عکس خاتمی در این تظاهرات و مضروب کردن هر کس که چنین عکسی در اختیار داشت و ...

روح‌الله حسینیان با افسوس بسیاری از ناتمام ماندن کار برکناری خاتمی در روز ۲۳ تیرماه یاد می‌کند و از رهبر نیز انتقاد می‌کند که نتوانست تا پایان خط پیش برود. این بخش از سخنرانی حسینیان کاملا نشان می‌دهد که چه کسانی آن تظاهرات را سازمان دادند و هدف از برپائی آن چه بود. همانگونه که نشان می‌دهد هدف از حمله به کوی دانشگاه چه بود. بسیاری از تظاهرات حکومتی را باید از همین نوع تظاهراتی که حسینیان‌ها پشت آن هستند دانست. آنها می‌خواستند روز ۲۳ تیرماه، تحصن دانشجویان را تبدیل به ماجرای بنی‌صدری کردن خاتمی کنند! از قول حسینیان بخوانید:

نتوانستیم کار خاتمی را تمام کنیم!

«...دیدید که تا مردم احساس نگرانی کردند چگونه از رهبری حمایت کردند و چه جمعیتی در تهران آمده بود که بی شک بنده می‌توانم ادعا بکنم که بعد از بیست و دوی بهمن که هر سال جمعیت فراوانی می‌آید، بعد از فوت حضرت امام تشییع جنازه امام تاکنون چنین جمعیتی به حمایت از رهبری و نظام و انقلاب جمع نشده بودند... ببینید توی جریان چهارشنبه ۲۳ تیر واقعا جمعیت بی‌انتهائی که شرکت کرده بود، من یکساعت تمام در یک خیابان جمعیت با سختی عبور کردم، یک عکس آقای خاتمی نبود. این خیلی پیام داشت. در این جمعیت همه جا عکس‌های مقام معظم رهبری بود.»

شمخانی هالو!

در بخش دیگری از سخنرانی روح‌الله حسینیان، بصورت ضمنی قدرت تحصن مسالمت آمیز دانشجویان و به محاصره در آمدن توطئه‌گران حکومتی طرح می‌شود، که متاسفانه بر اثر نقش تندروها و بیرون آمدن دانشجویان از دانشگاه این تحصن به نتیجه نرسید. در همین بخش، روح‌الله حسینیان امثال شمخانی را که در این دوره می‌خواست رئیس جمهور شود، یک هالو توصیف می‌کند! از قول حسینیان بخوانید:

«عصر روز یکشنبه (در جریان تحصن دانشجویان و اعلام خواست‌های آنها برای برکنار فرمانده نیروی انتظامی) در هیات دولت بحث می‌شود و سه‌تا تصمیم می‌گیرد:

۱- روزنامه سلام باز شود
۲- آقای لطفیان برکنار شود
۳- فرماندهی تام‌الاختیار نیروهای انتظامی به دست وزیر کشور سپرده شود.

این ماجراها توطئه‌ای بود همش برای همین. وزارت اطلاعات را اینها داغون کردند، وقتی سعید حجاریان سخنرانی کرد و گفت که ما سنگرهای نظام را یکی بعد از دیگری در حال فتح کردن هستیم. من آن زمان هشدار دادم، مصاحبه کردم، گفتم مواظب باشید این حرف آقای سعید حجاریان معنا دار است. همه این نقشه‌ها برای این بود که نیروی انتظامی را زیر سلطه خودشان قرار بدهند. نمی‌دانیم واقعیت دارد یا ندارد، حتی آقای تاجزاده را در نظر گرفتند **(بقیه در ص ۹)**

گرایش چپ جنبش سخنگو می‌خواهد!

به رغم گشایش نسبی فضای سیاسی کشور که بعد از خرداد ۷۶ پدید آمد، این گشایش نه تنها برای‌جریانات دارای دیدگاه‌های چپ غیر مذهبی، بلکه برای دارندگان دیدگاه‌های موسوم به چپ مذهبی نیز تا حدود زیادی بسته باقی ماند و یا این چپ به دلائلی مشخص و برخاسته از پایگاه فکری خود نتوانست و یا نخواست وارد عرصه بحث پیرامون گرهی ترین مسائل و دیدگاه‌های انقلابی شود!

مطالب منتشر شده در هفته‌نامه‌هائی که در این دوران منتشر شد، خود بهترین شاهدند، چرا که اکثریت نزدیک به مطلق آنها از انتشار دیدگاه‌های چپ غیرمذهبی و بویژه توده‌ای پرهیز کردند. نه تنها پرهیز کردند، بلکه یکبار دیگر، مانند همه دوران‌هایی که گشایشی در فضای سیاسی ایران پیش آمده، ستیز با توده‌ای‌ها بخشی از فضای مطبوعاتی را به خود اختصاص داد! در این میان، آنها که در اساس با انقلاب ۵۷ مخالف بوده و هستند، اما بنا به موقعیت خویش در داخل کشور نمی‌توانند در این زمینه سخن بگویند و یا مطلبی منتشر کنند، این مخالفت خود را در مخالفت و ستیز با حزب توده‌ایران نشان دادند و از این فرصت برای حمله به انقلاب و حزب توده‌ایران غفلت نکردند! همه آنها فراموش کردند و یا نخواستند به خاطر آورند که بیش و پیش از هر نیروئی که اکنون در داخل کشور نگران تسلط ارتجاعی‌ترین بخش حاکمیت بر سرنوشت کشور است، در سال‌های نخست پیروزی انقلاب، این حزب توده‌ایران بود که در این زمینه هشدار می‌داد و همگان را به هوشیاری و درک شرایط فرامی‌خواند. حرف و سخن و نگرانی بسیاری از کسانی که امروز با جنبش مردم حرکت می‌کنند، در عرصه‌های مختلف تکرار و یا شبیه همان ارزیابی‌ها و نگرانی‌های حزب توده‌ایران است که ۲۲ سال پیش بر سر آن پای فشرد و سرانجام نیز توسط ارتجاع غارتگر به قتلگاه برده شد تا این بانگ هوشیاری خاموش شود!

به جرات می‌توان گفت که در چهار سال گذشته، تنگناهای مطبوعاتی و سیاسی ایجاد شده توسط مخالفان اصلاحات علیه نیروهای طرفدار اصلاحات بیش از همه شامل جریانات چپ بویژه چپ غیر مذهبی- شده‌است. مخالفان اصلاحات، در این ارتباط هدف معینی را دنبال می‌کنند، که کاملا در انطباق و ارتباط است با همان اهدافی که از ابتدای پیروزی انقلاب دنبال کردند و اکنون نیز در جریان مقابله با تعمیق جنبش آن را دنبال می‌کنند. دشواری امر، در میان طرفداران اصلاحات و دولت نیز، بصورت بسیار طبیعی باز می‌گردد به ائتلاف گسترده‌ای که در برابر ارتجاع و مخالفان اصلاحات تشکیل شده است.

بخش قدرتمندی در **جبهه اصلاحات** با حضور و تاثیر گذاری چپ در جامعه مخالف است و از طرح دیدگاه‌های اقتصادی آنها در جامعه بیمناک است و در این زمینه اشتراک نظر دارند با ارتجاعی‌ترین بخش حاکم در جبهه مخالف اصلاحات! آنها در این ارتباط علاوه بر انگیزه‌های طبقاتی، برخی استدلال‌های اقتصادی-سیاسی نیز ارائه می‌دهند که عمدتا متکی است به حوادث سال‌های پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و یکه تازی و میدان‌داری تئوریسین‌های اقتصادی و سیاسی لیبرالیسم جهانی. آنها در بخش اقتصادی می‌گویند:

- اقتصاد کشور در شرایط موجود، بدون دخالت موثر بخش خصوصی و صاحبان نقدینگی و بدون دریافت قرضه و جلب سرمایه‌های خارجی از رکود فعلی خارج نمی‌شود.
- آنها در عین اعتراف به فساد مصرف زدگی بوروکراسی دولتی و سوء استفاده مدیران و صاحبان صنایع ملی و مصادره شده، همچنان از برنامه تعدیل اقتصادی حمایت می‌کنند و حاضر نیستند به این واقعیت اعتراف کنند که این ورشکستگی فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ناشی از همین برنامه است. برنامه‌ای که بموجب آن سودده‌ترین صنایع و معادن کشور به ثمن بخس به وابستگان به سرمایه‌داری دلال و دیگر اعضای طبقه جدید واگذار شده و این خود موجب افزایش قدرت اقتصادی این طبقه و تضعیف بخش عمومی شده است.

آنها در بخش سیاسی، با کمی تفاوت با ارتجاع و مخالفان اصلاحات:

- با جیره‌بندی حضور سیاسی سازمان‌های سیاسی شناخته شده غیر چپ در جامعه موافقند. البته، این جیره‌بندی حتی شامل حزب توده‌ایران نمی‌شود.! این جیره‌بندی، در دو سال اول تشکیل دولت محمدخاتمی موجب شد تا ارتباط ذهنی و عملی بین دارندگان دیدگاه‌های چپ و انقلابی با توده‌ها بصورت مستقیم برقرار نشود. این در حالی است که حتی درهای دانشگاه‌ها و مجامع علمی و تحقیقاتی نیز به روی این چپ بسته‌است! **مخالفت به حضور دیدگاه‌های چپ در جامعه، در جبهه اصلاحات، در طرفداری آنها از «تعدیل در توسعه سیاسی» خود را نشان داد و در جبهه مخالفین اصلاحات، در قتل‌های زنجیره‌ای!**

این مخالفت سیاسی، ریشه در گرایش‌های اقتصادی و طبقاتی این طیف دارد، که تردید نیست با تعمیق جنبش و رفتن اصلاحات به سمت تغییرات جدی در ساختار اقتصادی به پاره‌ای جدائی‌ها در جبهه اصلاحات و حتی برخی رویاروئی‌ها خواهد انجامید. این بخش از طرفداران اصلاحات که در چهار سال اول دولت محمدخاتمی نیز حضور تاثیر گذار در عرصه‌های مهم تعیین سیاست‌های اقتصادی کشور داشته‌اند از ادغام تدریجی در بازار جهانی دفاع می‌کنند! آنها همچنین از توسعه میدان فعالیت سرمایه‌بین‌المللی در ایران حمایت می‌کنند و در پی آن هستند که اقتصاد کشور را به سرمایه جهانی گره بزنند.

تصمیم به ادامه این مسیر، از جمله انگیزه‌های ناموافق بودن آنها برای حضور چپ انقلابی و غیر مذهبی در جامعه امروز ایران است. مخالفتی که مانند مخالفت‌های جبهه ضد اصلاحات و مخالفان اصلاحات تحت انواع شگردها و تبلیغات دنبال می‌شود، از جمله بهانه‌های دینی و مذهبی. این در حالی است که در حقیقت هدف اصلی نه مذهب است و نه آئین دینی، بلکه همان است که در بالا آمد. آنها هر نوع حضور چپ

انقلابی در جامعه را موجب تقویت بخش چپ جنبش و مشوق حرکت جنبش در مسیر توسعه مستقل و مردمی می‌دانند.

این هدف و انگیزه در حاکمیت جمهوری اسلامی (دو بخش مخالفان اصلاحات و در میان موافقان اصلاحات در طیف راست آن) همآهنگ است با توطئه‌های امریکا برای مقابله با حکومت‌های ملی و مستقل در کشورهای جهان سوم. حضور نظامی امریکا در منطقه و ضعف عمومی سازمان ملل در جلوگیری از مداخله قدرت‌های بزرگ در امور داخلی کشورها و کارشکنی همه جانبه در شکل گیری اتحادهای منطقه‌ای (نظیر محور ایران، روسیه، هندوستان و چین) امروز در اعمال فشار تبلیغاتی از خارج و تقویت هم‌اندیشان داخلی خود، برای جلوگیری از گشایش فضای سیاسی ایران و تعمیق جنبش مردم ایران و حضور چپ انقلابی در ایران خود را نشان می‌دهد.

این‌ها فقط یک روی سکه واقعیت های امروز جامعه ایران هستند، روی دیگر واقعیت‌های موجود بیانگر زمینه‌های عینی و ذهنی رو به رشد است که برا ی اعتلای جنبش چپ در حال پدید آمدن هستند:

– تلاش برای پیوند با سرمایه جهانی، که توسط مخالفان اصلاحات پیگیری می‌شود و بخش راست موافقان اصلاحات نیز به نوعی دیگر از آن حمایت می‌کند، نه تنها درمان بیماری مزمن اقتصاد کشور را بدنبال نخواهد آورد، بلکه استقراض خارجی پیامد دوباره آن خواهد بود. (امری که دولت طی چهار سال گذشته با دشواری بسیار خود را تا حدودی از شر آن خلاص کرده است) تکیه بر استقراض خارجی و سرمایه‌بین‌المللی آسیب پذیری اقتصاد کشور را تشدید خواهد کرد و این هر دو، در کنار جا به جائی در سرمایه‌بین‌المللی چنان که در مورد ببرهای جنوب شرقی آسیا شاهد بودیم اقتصاد کشور را با بحرانی مهلک‌تر مواجه خواهد کرد. به عبارت دیگر، شرایط عینی برای احیا و گسترش یک سرمایه‌داری ملی و مستقل آنگونه که بخش راست در جنبش اصلاحات بر آن تاکید می‌کند– وجود ندارد و هر کوششی در این زمینه تحت شرایط موجود محکوم به شکست است.

- تحت سیاست‌هائی اینچنینی، شکاف طبقاتی موجود در جامعه نه تنها تخفیف نخواهد یافت، بلکه افزایش نیز پیدا خواهد کرد. در این صورت، چه بخواهند و چه نخواهند، چه مانع تراشی بر سر حضور چپ انقلابی در جامعه بکنند و چه نکنند، گرایش به چپ در جنبش کنونی ایران روز به روز بیشتر تعمیق خواهد یافت و پیوند توده‌های مردم با آرمان‌های چپ انقلابی، که بدرستی این نوع راه‌حل‌ها را راه‌حل واقع برون رفت جامعه از بحران و گام برداری در جهت عدالت اجتماعی نمی‌داند، بیشتر فراهم می‌شود. یعنی شرایط عینی شکل می‌گیرد و این شرایط عینی، سرانجام و زیر فشار سنگین آن، شرایط ذهنی حضور و تاثیر گذاری قطعی چپ انقلابی را در جامعه بدنبال خواهد آورد.
- پیوند و ادغام در حاشیه سرمایه‌داری جهانی باعث انتقال بحران‌های آن نظام به اقتصادهای وابسته کشورهای پیرامونی می‌شود و به طور متناوب اقتصاد ایران را دستخوش بحران می‌سازد.
- رشد گرایش‌های فکری، سیاسی واقتصادی نسبت به اندیشه‌ها و مدل‌ها و راهکارهای مدرنیته غربی در سال‌های اخیر در ایران، در واقع عکس‌العملی است در برابر فشار توام با جبر و خشونت ارتجاع. سیاست‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی این جریان دو گرایش متضاد را به طور عکس‌العملی در جامعه ما رشد داده‌است. بخشی از توده‌های پای‌بند به عقاید و رفتار سنتی مذهبی را به دلائل گوناگون بیش از پیش به سنگر سنت رانده‌است، اما همان‌ها نیز از روحانیون حاکم و مذهب آغشته به جنایت و غارت سرخورده‌اند و هیچ امیدی به حل معضلات اقتصادی–اجتماعی توسط این روحانیون ندارند.

در مقابل، بخش بزرگی از نسل جوان و قشرهای متوسط جامعه در واکنش به سیاست‌های مذهبی، اجتماعی و سیاسی بیست و دو سال اخیر، بدون درک عمیق از آنچه در جهان می‌گذرد به نوعی تجدد گرائی تقلیدی گرایش پیدا کرده‌اند. در زیر این گرایش کور، هسته‌های یک انفجار فرهنگی–اخلاقی نهفته، که با خشم و نفرت ناشی از عملکرد فرهنگی ۲۰ ساله حاکمیت توام است. هرگاه که روحانیت مبلغ و طرفدار ارتجاع مذهبی و مکلاهای همسو با آنها، سالوسانه و برای پنهان ثروت اندوزی خود دم از یورش فرهنگی و ضرورت مقابله با آن می‌زنند، هرگاه که گشت‌های شکست خورده خیابانی به راه‌افتاده و از مبارزه با یورش فرهنگی دم می‌زنند، هر زمان که از تلویزیون جمهوری اسلامی شعارهای حاشیه نماز جمعه‌ها در باره ضرورت مقابله با یورش فرهنگی غرب پخش می‌شود و هر گاه که بانگ نصیحت از گلوی روحانیون حکومتی بیرون می‌آید، این بخش از جامعه با سرعت بیشتری به سمت تجدد گرائی تقلیدی سوق پیدا می‌کند. در این میان، بازهم نبود نیروهای چپ‌انقلابی در صحنه فعالیت علنی در جامعه و عدم طرح دیدگاه‌ها و محروم ماندن این بخش جامعه از فعالیت علنی برای آگاهی واقعی از رویدادهای جهانی، تجدد گرائی و تمدن غربی خلاء و کمبودی‌است تاریخی.

(انگلوفیل‌ها زیر جلد .... بقیه از ص)

به عنوان فرمانده نیروی انتظامی منصوب بکنند. این سه تا اصل را هیات دولت تصویب می‌کند و سه نفر از وزراء را خدمت آقا می‌فرستند. **آقای یونسی، آقای شمخانی و آقای مظفر**. سه نفر **هالو** را می‌فرستند خدمت آقا. مطلب را خدمت آقا مطرح می‌کنند. آقا می‌فرمایند که آقای یونسی تو چرا آمدی شکایتت را پس گرفتی؟ یعنی چه روزنامه سلام باز بشود؟ من اگر جای قوه قضائیه بودم هم روزنامه خرداد را می‌بستم هم روزنامه صبح امروز را. آخه این چه کشوری است شما درست کردید که نامه محرمانه او باید سر از روزنامه سلام در بیآرود، روزنامه‌ها بزنند، این چه مدیریتی است؟ شما اصلا عرضه مدیریت ندارید، تا یک خطری احساس کردید آمدید و عقب نشینی کردید و شکایت خودتان را پس گرفتید. این آقای یونسی. این که آقای لطفیان را بردارید. آقای لطفیان چه گناهی مرتکب شده؟ اگر دلیلی دارید که ثابت می‌کند لطفیان باید برداشته شود؟ پس باید همان اندازه آقای لطفیان در این قضیه نقش داشته که به قول شما وزیر کشور داشته، خب آن هم باید برداشته من فرماندهی را سپرده‌ام به دست وزارت کشور، کجا وزارت کشور دستور داده، تمرد کرده نیروی انتظامی که من برخورد کنم. یک مورد شما بیآورید. خلاصه مقام معظم رهبری آنچنان با قدرت با این سه نفر نمایندگان هیات دولت برخورد می‌کنند که اینها می‌روند و گزارش را به آقای خاتمی می‌دهند و آقای خاتمی وحشت می‌کند. خب، فردا هم که قرار است آقا صحبت بکنند. اگر همین برخوردی را که در جلسه خصوصی کردند فردا هم در جلسه سخنرانی عمومی می‌کردند، دیگر هیچ چیز از دولت باقی نمی‌ماند. مقام معظم رهبری به **من** فرمودند رهبری یک وظیفه‌ای دارد و نمی‌تواند دولت و رئیس جمهور خودش را درگیر شود و به من هم این اخطار را کردند و گفتند که شما خودتان می‌دانید، ولی بنده به هر حال باید از کیان دولت حمایت بکنم. شما یک وقتی خلاصه مواظب خودتان باشید، اگر علیه دولت و رئیس جمهور چیزی گفتید و من هم حمایت کردم (از دولت) به خودتان مربوط می‌شود. خوب من پای همه چیز ایستادم.

درس‌هائی که از پدیده حضور و شکست سردار شمخانی در صحنه انتخابات ریاست جمهوری باید گرفت!

نظامی کردن حکومت

آخرین امیدی است که باید مردم آن را به ناامیدی تبدیل کنند!

نظامی کردن اوضاع داخلی ایران و سپردن امر مقابله با جنبش مردم بصورت مستقیم به نظامی‌ها، طرحی است که در چند سال اخیر نه تنها در مقاطع مختلف بر زبان روحانیون و غیر روحانیون وابسته به مافیای اقتصاد و قدرت آورده شده، بلکه در این مدت بارها نیز کوشیده‌اند آن را به مرحله اجرا درآورند. سخنرانی‌های مکرر و تهدید آمیز همین طیف از روحانیون و غیر روحانیون به مناسبت‌های مختلف در پایگاه‌های بسیج ومساجد و حسینیه‌ها و سازماندهی بخشی از بسیج برای عملیات شهری، همسو ساختن بخشی از نیروهای انتظامی (بویژه حفاظت اطلاعات آن) با این بخش بسیج، سازماندهی واحدهای عملیاتی پاسداران ولایت "نوپو"، تهدیدهای آشکار تعدادی از فرماندهان سپاه و سلسله آموزش‌ها و سخنرانی‌های تحریک آمیز در پادگان‌های سپاه و ارتش برای آماده سازی افراد جهت ورود نظامی به صحنه سیاسی کشور تنها بخشی اندک و آشکار از این تلاش است.

بنابراین، ورود دریادار شمخانی به صحنه انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم، با آنکه به ظاهر غیر منتظره بود، اما دور از انتظار نبود! این اعلام آمادگی علی‌اکبر ناطق نوری، پس از شکست در انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری «من سرباز آماده به پوتین رهبری‌ام»، اگر ریشه در بحث‌ها و تمایلات پشت صحنه سیاسی محافل طرفدار مقابله خونین با جنبش مردم نداشت، اینگونه صریح و بی پرده از دهان یک روحانی بیرون نمی‌آمد. ناطق نوری این آمادگی را زمانی اعلام داشت که هنوز ریاست قوه مقننه را برعهده‌داشت!

با آگاهی از همین بحث‌ها در محافل سیاسی رهبران آشکار و پنهان جبهه مخالف اصلاحات است، که افرادی از همین جبهه، اینجا و آنجا حتی از قاطعیت رضاخان‌میرپنج، که همان دیکتاتوری نیمه فاشیستی رضاخان سردار سپه و سپس رضاشاه است، تحت عنوان دیکتاتوری مصلح و سازنده تمجید می‌شود! امثال سردارسرلشکر رحیم صفوی، وقتی وعده بریدن زبان و شکستن قلم را می‌دهند و پروائی از انتشار این وعده‌های خود در مطبوعات داخل کشور ندارند و یا مبتکر و مجری طرح انگلیسی یورش مرحله به مرحله به نیروهای ملی–مذهبی و روزنامه‌نگاران می‌شوند و به سبک ژنرال‌های کودتاچی زندان‌های ویژه برپا کرده و محاکمات کودتائی را ترتیب می‌دهند از بحث‌های این محافل پیرامون "نظامی‌کردن اوضاع"، بعنوان قطعی‌ترین راه‌حل جهت غلبه بر جنبش مردم آگاهی دارند. اگر غیر از این بود، باید مدافعان، مروجان و سخنگویان این راه‌حل نهائی مواخذه و حتی محاکمه می‌شدند!

ورود فرمانده سابق نیروی دریائی و وزیر دفاع کابینه محمدخاتمی به کارزار انتخابات ریاست جمهوری و ظهورش با لباس رسمی نظامی در تلویزیون جمهوری اسلامی، با توجه به این بحث‌های پشت صحنه رهبران جبهه مخالف جنبش و اصلاحات چندان غیر منتظره نبود. همانگونه که استقبال شتابزده و بی پروای رهبران جمعیت موتلفه اسلامی از ورود این تیمسار سپاه پاسداران به کارزار انتخابات ریاست جمهوری غیر منتظره نبود. این جمله اسدالله بادامچیان، دبیر اجرائی جمعیت موتلفه اسلامی را، که بلافاصله پس از اعلام کاندیداتوری شمخانی و تائید سریع صلاحیت او از سوی شورای نگهبان برزبان وی جاری شد و مطبوعات نیز آن را منتشر کردند هرگز نباید از خاطر برد: «ورود یک نظامی به صحنه انتخابات، معادلات جناح رقیب را بر هم زد! ما این ورود را به فال نیک می‌گیریم!»

بنابراین، شکست سنگین تیمسار شمخانی در انتخابات ریاست جمهوری، به معنای شکست و از دست روز خارج شدن طرح نظامی کردن اوضاع سیاسی کشور توسط مخالفان اصلاحات و جنبش مردم نیست. آنها طی چهار سال گذشته بارها طرح‌های دیگری را برای رسیدن به این هدف به اجرا گذاشته بودند. یورش به خانه آیت‌الله منتظری و برپائی تظاهرات حکومتی برای تائید این یورش در تهران، اصفهان و مشهد، حمله ۱۸ تیرماه به کوی دانشگاه، یورش به تحصن دانشجویان به بهانه تظاهرات خیابانی چند ده تن از دانشجویان در اطراف دانشگاه و سپس حمله تخریبی به اماکن عمومی توسط تشکل‌های وابسته به جبهه ضد جنبش، تظاهرات حکومتی ۲۴ تیرماه با هدف سقوط دولت خاتمی و تشکیل یک دولت نیمه نظامی و دهها نمونه دیگر که نه تنها در تهران، بلکه در تعدادی از شهرهای بزرگ ایران نیمه کاره عقیم ماند، نمونه‌های تاریخی این تلاش‌اند. آن دست‌هائی که در آغاز دهه دوم حیات جمهوری اسلامی بخشی از فرمانده سپاه و بسیج را در تجارت، بازرگانی خارجی، تاسیس شرکت‌های نیمه دولتی جهت سهیم شدن در خصوصی سازی‌های دوران تعدیل اقتصادی و باصطلاح سازندگی شریک و سهیم کرد، پیش بینی چنین روزهائی را کرده بود! طرح بازسازی بسیج و بنیانگذاری "بسیج جدید" برای عملیات شهری در دوران صلح متکی به همین پیش‌بینی به اجرا گذاشته شد. ورود شمخانی به صحنه سیاسی، ادامه طرح تشنج آفرینی در جامعه و به صحنه‌کشاندن نظامی‌ها برای باصطلاح کنترل اوضاع بود، که اینبار در پوشش انتخابات، اما در لباس نظامی به مرحله اجرا گذاشت شد. شکست حادثه آفرینی‌های چهار سال گذشته برای نظامی کردن اوضاع کشور و شکست انتخاباتی برای به صحنه کشاندن نظامی‌ها حاصل هوشیاری جنبش از یکسو و پیوند عملی بدنه نیروهای نظامی و سپاهی با جنبش مردم از سوی دیگر است.

در کنار این پیوند، بیم و هراس بسیاری از روحانیون ایران از به صحنه کشاندن و به قدرت رساندن نظامی‌ها و به حاشیه رانده شدن روحانیون توسط همین نظامی‌ها نیز تاکنون در عقیم ماندن طرح سپردن امر مقابله باجنبش مردم به نظامی‌ها موثر بوده‌است. **(بقیه در ص ۳۲)**

برای گشایش فضای سیاسی کشور
و مقابله ریشه‌ای با مخالفان اصلاحات

ساختار تجاری باید به ساختار صنعتی تبدیل شود!

شعارها و خواست‌های جنبش مردم با عملکرد اقتصادی دولت در چهار سال گذشته هم‌خوان نبود!

ناهمخوانی شعارها و اهداف جنبش عمومی مردم ایران و سیاست‌ها و عملکردهای دولت، بویژه در عرصه اقتصادی در چهار سال گذشته، یکی از عمده‌ترین تناقضات درونی در رابطه بین دولت و جنبش مردم بوده‌است!

این امر آشکاری است که از همان ماه‌ها و هفته‌های نخست تشکیل دولت محمدخاتمی، حتی در جریان بحث‌های مربوط به تشکیل کابینه "راه‌توده" در سرمقاله‌های خود بر آن انگشت گذاشت و با صراحت نوشت، که جنبش کنونی مردم ایران ماهیتا، همانگونه که دارای خواست‌های رادیکال سیاسی است، خواست‌های اقتصادی رادیکال نیز دارد و به همین جهت این جنبش یک جنبش رادیکال و چپ است!

این سمت‌گیری در جنبش مردم ایران، که ریشه در ماهیت غیر ملی برنامه "تعدیل اقتصادی" دولت هاشمی رفسنجانی دارد، در چند قیام ناکام و شورش کور مردم در مشهد، قزوین، همدان و سرانجام و بویژه در "اسلامشهر" تهران به وضوح قابل ارزیابی بود. قیامی که در سال ۱۳۷۴ بوقوع پیوست و آن را باید سرآغاز توقف در روند شتابگیر برنامه تعدیل اقتصادی در دولت هاشمی رفسنجانی دانست. ادامه آن قیام که در اعتراض به گران شدن قیمت بلیت اتوبوس آغاز و به خون کشیده شد، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۷۶ بصورت یک قیام مسالمت‌آمیز خود را نشان داد و امروز در عین تکرار همان قیام مسالمت‌آمیز و قانونی در انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰، در اعتصابات و تظاهرات مهم کارگران کارخانه‌های بزرگ در استان‌های مرکزی، اصفهان، تبریز و ... ادامه دارد.

ابعاد قیام به خون کشیده شده مردم اسلامشهر، هرگز آنگونه که باید مورد ارزیابی تشکل‌های چپ و متمایل به تحولات در داخل کشور و یا توسط اپوزیسیون چپ خارج کشور قرار نگرفت. این در حالی است که اکنون مشابه آن قیام را در کشورهای منطقه خاورمیانه، آسیای میانه، آسیای دور و امریکای لاتین شاهدیم و همه آنها ریشه‌های مشترک دارند: قیام علیه نتایج طبیعی برنامه خصوصی‌سازی، قیام علیه برنامه‌های دیکته شده صندوق‌بین‌المللی پول و بانک جهانی. آنچه که امروز در اندونزی، مراکش، الجزایر، مصر، ترکیه، پرو، شیلی، نیکاراگوئه و... می‌گذرد ریشه‌های مشترک با قیام مردم در اسلامشهر و دو انتخابات قیام‌گونه ریاست جمهوری دوره‌های هفتم و هشتم در ایران دارد!

قیام و شورش به خون کشیده شده مردم در اسلام شهر، بعدا در قیام قانونی مردم و رای به محمدخاتمی تکرار شد و اکنون در شرکت وسیع و دوباره مردم در انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری و اعتصابات و تظاهرات کارگری ادامه دارد!

اگر در ایران پیش از کشورهای یاد شده در بالا مردم در شهرهای مختلف علیه نتایج برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی لجام گسیخته دست به شورش و قیام زدند، این به دلیل ظرفیت باقی مانده از انقلاب ۵۷ در جامعه ایران است. ظرفیتی که امروز در دو شکل اعتراضی خود را نشان می‌دهد:

۱- شرکت وسیع در هر انتخاباتی که برگزار می‌شود و مردم شرکت در آن را تاثیر گذار تشخیص می‌دهند،
۲- اعتصابات و تظاهرات کارگری.

اینکه در خارج از کشور و در جنجال‌های روشنفکرنمایانه پیرامون دمکراسی و ظرفیت‌های نظام سرمایه‌داری و فروپاشی اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی چه بحث‌هائی جریان داد و به آنها دامن زده می‌شود و تا چه حد باعث انفعال و زمین‌گیر شدن سازمان‌های مهاجر چپ ایران شده، آنقدر اهمیت ندارد، که طرح دیدگاه‌های اقتصادی رادیکال در داخل کشور و پیوند یافتن آنها با خواست‌های آزادیخواهانه مطرح شده در ۴ سال دوره اول ریاست جمهوری محمدخاتمی اهمیت دارد!

در واقع جبران برخی غفلت‌های چهار سال گذشته در داخل کشور و طرح آنها برای بسیج توده‌های مردم جهت دفاع از اصلاحات اساسی و عمیق امروز از اهمیتی به مراتب فراتر از موضع گیری‌های منفعلانه سازمان‌های سیاسی مهاجر پیرامون رویدادهای سیاسی ایران یافته است و به همین دلیل باید عمده‌ترین توجه را به این بخش از

اصلاحات معطوف کرد! بخشی که با ورود بـه مرحلـه اجرائـی، بـی شـک توطئه‌هائی به مراتب عظیم‌تر و خونین‌تر از توطئه‌های چهار سال گذشته را علیه اصلاحات بدنبال خواهد آورد، زیرا پایگـاه ارتـزاق توطئـه‌ها را هـدف می‌گیرد و اصلاحات را به نان و آب و مسکن مردم پیوند می‌زند!

در چهار سال اول ریاست جمهوری محمدخاتمی، علیرغم همـه اهمیتی که گشایش اندک فضای سیاسی جامعه داشته‌است و با همه ارزش و اعتباری که چهره‌های افشاگر مافیای قدرت در مطبوعـات داخـل کشـور داشته‌اند، کم کاری در زمینه افشاگری‌های اقتصادی و غفلت از بحث‌هـای کارشناسانه پیرامون دیدگاه‌های اقتصادی مطرح شده در مطبوعـات همیـن دوره را نمی‌تواند در سایه فراموشی قرار دهد.

طـی یکسـال گذشـته و بـا پـیروزی مـردم در تغییـر ترکیـب نمایندگان مجلس و خارج شدن اکثریت این مجلس از چنـگ نمـایندگـان سرمایه‌داری تجاری و ارتجاع مذهبی–اقتصـادی بحـث پـیرامون ضـرورت پرداختن به پایگاه اقتصادی توطئـه‌ها و بـردن اصلاحـات بـه عرصـه‌های اقتصادی و ساختار اقتصادی حاکم بر کشور تا حدودی آغاز شد و اکنون بـا پیروزی قاطع و دوباره محمدخـاتمی در انتخابـات ریاسـت جمـهوری دوره هشتم و بحث پیرامون تشکیل کابینه‌ای متناسـب بـا نیازهـای اقتصـادی–سیاسی جنبش این بحث در مطبوعات در اشکال صریح‌تری آغاز شده‌است، که ما به سهم خود از این بابت بسـیار خرسـندیم. گشـایش ایـن بحـث در مطبوعات و در ارتباط با تشکیل کابینه جدید محمدخـاتمی در حـالی آغـاز شده‌است، که از آنسو، یعنی از سوی مخالفان اصلاحات نـیز بـا اسـتفاده از کارشناسان اقتصادی که در اختیار دارند فشار سنگینی را با تبلیغ خصوصـی سازی وارد می‌آورند تا تحولات در ساختار اقتصادی جامعه عقیم بماند. این کارشناسـان، همگـی طرفـدار لیبرالیسـم اقتصـادی‌اند و اغلـب نـیز تحصیل‌کردگان دانشگاه‌های امریکا و انگلستان، کـه اکنـون بـه مدافعـان لیبرالیسم اقتصادی در جمهوری اسلامی و در سـنگر مخالفـان اصلاحـات تبدیل شده‌اند و در صف این مخالفان شمشیر می‌زنند! سـیمای جمـهوری اسلامی، بعنوان مهم‌ترین ابزار تبلیغاتی مخالفان اصلاحات بی‌وقفه از ایـن کارشناسان برای باصطلاح بحث‌های اقتصادی بهره می‌گیرند و آنها نیز بـا استدلال‌های یکطرفه و در میزگردهائی که جز همفکران خودشان کسی در اطراف آن ننشسته در تعریف و تمجیـد از لیبرالیسـم اقتصـادی داد سـخن می‌دهند! یعنی کسـانی کـه دم از مبـارزه بـا لیبرالیسـم می‌زننـد و ملـی–مذهبی‌ها را به اتهام تبلیغ لیبرالیسـم سیاسـی بـه زنـدان بـرده و بـه بنـد کشیده‌اند، اکنون بیشترین حجم تبلیغاتی سیمای جمـهوری اسـلامی را در اختیار مبلغان و مدافعان لیبرالیسم اقتصادی گذاشته‌اند تا مبادا نظارت دولت بر بخش اقتصادی همان گونـه پیـش رود کـه جنبـش مـردم خواهـان آن هستند!

ایران در میان کشورهای امریکای لاتین، منطقـــه آســیای میانه و خاورمیانه نخستین کشوری بود کـــه مـــردم آن در برابر ادامه خصوصی سازی و اجرای برنامه تعدیل اقتصادی قیام کردند و جنبش کنونی ریشه در همین قیام و شکســـت آن برنامـــه غارتگرانـــه و غـــیر ملـــی دارد. ظرفیت‌هـــای باقی‌مانده از انقلاب ۵۷ در قاطعیت مقاومت مردم ایـــران در برابر «تعدیل اقتصادی» خود را نشان داد!

این بحث، در خلاصه‌ترین کلمات و تعریف‌ها، همان نکته بسیار مهم و جمبعبندی شده‌ایست که آقای محسن آرمیـن، از رهـبران سـازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و نماینده مجلس ششم در مصاحبه با خبرگزاری ایسنا مطرح کرده و روزنامه صدای عدالت نـیز آن را در شـماره ۱۴ خـرداد خود منتشر ساخته‌است. وی در ارتباط با ضرورت تغییرات اساسی در کابینه محمدخاتمی، با هدف تغییرات اساسی در سمت‌گیری اقتصادی کشـور بـه درستی می‌گوید:

«۰۰۰ واقعیات اقتصادی و ساختار اجتماعی و اقتصـادی مـا بـه هیچ وجه ظرفیت پذیرش یک اقتصاد لیبرالیسـتی و مبتنـی بـر بـازار آزاد، بدون هرگونه نقش دولت در عرصه اقتصادی را ندارد. تصور می‌کنم بر آیند نظرات جریـان اصـلاح طلـب در عرصـه اقتصـادی، بیشـتر یـک اقتصـاد دمکراتیک و مردم‌سالار است تا اقتصاد لیبرالیسـتی و فکـر می‌کنـم دولـت آقای خاتمی بر اساس چنین دیدگاهی عمل کند. یعنی اقتصادی که عدالت اجتماعی را به عنوان یکی از دغدغه ها و اهداف اصلی خود در نظر خواهـد گرفت!»

از نظر ما، چنین درکـی از تحـولات، نـه تنـها تعمیـق جنبـش عمومی مردم ایران را نشان می‌دهـد، بلکـه رشـد واقـع بینـی را در میـان اصلاح طلبان حکومتی نیز به نمـایش مـی‌گـذارد و بـه سـنگرهای اصلـی مخالفان اصلاحات نزدیک می‌شود. امری که با تاخیر آغاز شده و به همین دلیل ضرورت دارد که عقب‌ماندگی‌های گذشته با سرعت بیشـتری جـبران شود تا بتوان از تثبیت دستآوردهای جنبش سخن گفت.

حال ببینیم در کنار کوشش‌های آگاهانه کسانی کـه خـود را در صف اصلاح طلبان جای داده و از لیبرالیسم و گلوبالیسم دفـاع می‌کـرده و می‌کنند و نقشی نیز در کارزار افشاگری سیاسی نداشته‌اند (از جمله نظـرات امثال صادق‌زیبا کلام) در چهار سال گذشته، حتی از سوی کسانی که نقش مهمی در افشاگری‌های سیاسی داشـتند، در ایـن عرصـه چـه غفلت‌هـائی صورت گرفته‌است.

۱– کتاب "تاریکخانه اشباح" از جملـه پرتـیراژترین کتاب‌هـای سال‌های اخیر است کـه حـاوی مجموعـه مقـالات اکـبرگنجـی پـیرامون قتل‌های سیاسی–حکومتی و مافیای قدرت است. اکبر گنجـی کـه نقشـی احترام برانگیز در افشاگری‌های خود بر جای گذاشته عمدتا متاثر از نظـرات اقتصادی عبدالکریم سروش است. در پایان کتاب وی، یک پیوسـت یـازده صفحه‌ای وجود دارد که تحت عنوان «دولت دموکراتیک توسعه‌گـرا» و بـا نقل قول زیر از «مانیفست کمونیسم» نوشته مارکس آغاز می‌شود: «ایجـاد انقلاب مستمر در تولیـد و در انداختـن آشـوب بلاوقفـه در تمـامی روابـط اجتماعی و تلاطم پایان ناپذیـر، عصـر بـورژوازی را از تمـام اعصـار قبلـی متمایز می‌سازد. تمام روابط ثابت و منجمد و آراء و عقاید محترم وابسته بـه آنها به حاشیه رانده می‌شود و روابط تازه شکل یافته قبـل از آنکـه اسـتوار شوند منسوخ می‌گردند. هر آنچه چنین سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود، هر آنچه چنین مقدس است دنیـائی می‌شـود و دسـت آخـر آدمیان مجبورند با صبر و عقل، با وضعیت واقعی زنـدگـی و روابطشـان بـا دیگر همنوعان روبرو شوند.» (ص ۴۴۸)

اکبر گنجی نوشته خود را سپس با نقل قولی از اثری کـه نویـد آغاز دوران نوین، یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسـم را داده و

مولف آن یکی از بنیانگذاران اولین حزب کمونیست در تاریخ است چنین به پایان می‌برد:

«رقابت تمام عیار موجب کاهش فساد می‌شود. یعنی هرگونه اقدام اصلاحی که شرایط رقابتی را در اقتصاد افزایش دهد موجب کاهش انگیزه برای ارتکاب فساد خواهد شد. بنابراین سیاست‌هائی که نظارت بر تجارت خارجی را کاهش می‌دهند، موانع ورود به صنعت خصوصی را حذف و بنگاه‌های دولتی را به طریقی خصوصی می‌کنند تا رقابت افزایش یابد، همگی به مبارزه با فساد یاری خواهند رساند. اگر دولت هیچ قدرتی برای محدود کردن صادرات یا دخالت در تجارت نداشته باشد، آن گاه هیچ فرصتی برای پرداخت یارانه در این زمینه‌ها نیز وجود نخواهد داشت. اگر برنامه پرداخت یارانه‌ها حذف شود، هرگونه رشوه‌ای هم که همراه آن پرداخت شود حذف خواهد شد. از قدرت دولت در حوزه اقتصاد باید کاست.» (ص ۴۵۸)

تناقض در خواست‌های رادیکال جنبش و ماندگاری کارزار مطبوعاتی در سطح افشاگری‌های سیاسی و نه اقتصادی که در بالا یاد شد، در لابلای این جملات مشهود است. آنجا که امثال اکبر گنجی به مصاف سیاسی با موتلفه اسلامی و امثال هاشمی رفسنجانی می‌روند و گریبان امثال فلاحیان را می‌گیرند جاده جسارت را طی می‌کنند، اما آنجا که در افشای زمینه اقتصادی رشد مافیای اقتصادی–سیاسی و یورش افشاگرانه به آن ساختار اقتصادی که این مافیا در آن رشد کرده غفلت می‌کنند در بیراهه طی مسیر می‌کنند! چرا نباید گفت که دولتی که سیاست خصوصی سازی ، قطع یارانه‌ها و عدم نظارت دولت بر تجارت را در صدر برنامه‌های اقتصادی خود قرار داده بود، بصورت بسیار طبیعی دست به آن جنایاتی می‌آلائید که در دهه ۷۰ آلائید و در دهه ۶۰ نیز از پشت صحنه سرگرم جنایاتی بود که بر مبنای آن می‌شد خصوصی سازی امپریالیسم خواسته را به جامعه تحمیل کرد!

در چهار سال گذشته، مطبوعات کشور بندرت شاهد افشاگری‌های ساختاری اقتصادی بوده‌اند. مثلا در اسفند ماه گذشته، در سمینار همکاری‌های صنعتی و اقتصادی ایران و ایتالیا که در تهران برگزار شد.

۱– «علینقی خاموشی»، عضو رهبری موتلفه اسلامی و رئیس اتاق بازرگانی، ضمن انتقاد از نحوه توسعه روابط اقتصادی تهران و رم گفت: «تاکنون شرکت‌های ایتالیائی تنها در پروژه‌های بزرگ و ملی در ایران مشارکت و سرمایه‌گذاری کرده‌اند که این طرح‌ها همگی دولتی هستند، این که توسعه اقتصادی نیست. توسعه اقتصادی زمانی محقق می‌شود که شرکت‌های کوچک و متوسط ایتالیائی با شرکت‌های کوچک و متوسط ایرانی همکاری کنند.» (آفتاب یزد ۲ اسفند ۷۹)

۲– «بیژن نامدار زنگنه»، وزیر نفت در حاشیه مراسم افتتاح ششمین نمایشگاه صنعتی نفت، گاز و پتروشمی، طی گفتگو با خبرنگاران گفت: «ادامه سیاست خصوصی سازی یکی از اهداف اصلی است و هر طور شده بخش خصوصی را در عرصه نفت فعال خواهیم کرد. دیگر تحت هیچ عنوان شرکت‌های دولتی را از نظر کمی توسعه نمی‌دهیم و سعی ما براین است که پروژه‌های جدید با حضور شرکت‌های خصوصی انجام گیرد. البته بعضی‌ها ۲۰ سال است به انحصار عادت کرده‌اند و چشم دیدن رقیب را ندارند!» (حیات نو ۳۰ فروردین ۸۰)

کسی به خاطر ندارند که در همین دو روزنامه طرفدار دولت و اصلاحات، به این اظهارات پاسخی در خور اصلاحات اقتصادی و نیاز اقتصادی جنبش مردم داده شده باشد. وابستگی علینقی خاموشی به جمعیت موتلفه اسلامی دیدگاه او را توجیه می‌کند، اما چگونه وزیر کابینه دولت اصلاحات می‌تواند و مجاز است اینچنین بگوید و اینچنین عمل کند؟

در نگاه اول، چنین به نظر می‌رسد که وزارت نفت در پی مبارزه با انحصارات است، ولی بیژن نامدار زنگنه در پایان این گفتگو ضمن اشاره به اجبار به واگذاری پروژه‌ها به شرکت‌های خارجی می‌افزاید: «مسئله مهم دیگر عدم تمایل شرکت‌های نفتی ایران به ادغام است، در حالیکه تجربه نشان می‌دهد شرکت‌های کوچک امروز نمی‌توانند به موفقیتی در عرصه نفت و گاز دست یابند و پیمانکار اول شوند» (همانجا)

هدف وزارت نفت، از بین بردن انحصار دولتی و ایجاد انحصار خصوصی داخلی است. باید پرسید این انحصار داخلی از درون چه قشر و گروه اجتماعی بیرون خواهد آمد؟

جالب است که در همان روز رئیس بانک مرکزی جذب ۳۰ میلیارد دلار نقدینگی در دست بخش خصوصی را هدف اصلی زیرپا گذاشتن قانون اساسی و ایجاد بانک‌های خصوصی اعلام کرد. در شرایطی که اکثریت شکننده جامعه با مشکل بسیار مایحتاج ضروری خود را تهیه می‌کند، این ۳۰ میلیارد دلار نقدینگی که برابر میزان بدهی خارجی کشور در زمان دولت هاشمی رفسنجانی‌است و دولت خاتمی به بهای تنگنای شدید اقتصادی توده مردم، آن را از جیب مردم پرداخت کرد تا کشور را از زیر بار بدهی خارجی بیرون آورد، در دست چه کسانی‌است؟

آنگونه خصوصی سازی که وزیر نفت می‌گوید و رئیس اتاق بازرگانی از آن دفاع می‌کند جز به آنجا ختم می‌شود که صاحبان همین نقدینگی نفت کشور را تصاحب کنند؟ و انحصار خود را جانشین انحصار دولت کنند؟

گفته می‌شود، که مجلس پنجم در اختیار طرفداران تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی و مخالفان اصلاحات بوده و به همین دلیل کابینه خاتمی متناسب با این واقعیت و همچنین حضور و ائتلاف با کارگزاران سازندگی تشکیل شد. این ترکیب و این واقعیت را عامل عدم تناسب عملکرد اقتصادی دولت با خواست‌های رادیکال اقتصادی جامعه اعلام می‌کنند. اگر این استدلال‌ها قابل قبول باشد، در این دوره که آگاهی جنبش و عزم آن بسیار استوار تر از چهار سال گذشته خود را نشان داده است و نمایندگان حاضر در مجلس ششم برای پاسخگوئی به خواست‌های رادیکال اقتصادی و سیاسی مردم به مجلس رفته‌اند، دیگر جای مماشات برای تغییرات و تصمیمات اساسی برای تغییر ساختار اقتصادی کشور نیست. دولت موظف است افسار اقتصادی کشور را از چنگ غارتگران درآورده و در گام اول محدودیت‌های جدی بر سر راه واردات اجناس مشابهی که در داخل کشور می‌تواند تولید شود بوجود آورد، جلوی غارتگری به بهانه خصوصی سازی را بگیرد، صنایع کشور را احیاء کند و بازرگانی دولتی با کشورهای منطقه را خود راسا سازمان بدهد و بصورت تعاونی‌های خصوصی–دولتی اداره کند! معادن، راه‌آهن، نفت و۰۰۰ را تحت کنترل خود بگیرد و ساختار اقتصادی کشور را از بازرگانی و تجارت به تولید و صنعت تبدیل کند!

منابع کشور، مثل گوشت نذری بین خودی‌ها تقسیم شده!

آقازاده‌هاکی قد کشیدند!

نفت و گاز سرخس به تولیت آستانقدس واگذار شده و واعظ طبسی برای آن مدیر تعیین می‌کند؟

آنچه که امروز، در ایران از آن به عنوان بحران اقتصادی یاد می‌شود ریشه در بسیاری از رویدادهای سیاسی–اقتصادی نیمه دوم دهه اول انقلاب ۵۷ و بویژه دهه اول نیمه دوم جمهوری اسلامی دارد:

- فاجعه ادامه جنگ با عراق،
- بستن فضای سیاسی کشور به بهانه جنگ،
- به زنجیر کشیدن نیروهای دگراندیش مدافع انقلاب و قتل‌عام آنها،
- به حاشیه راندن نیروهای مذهبی مدافع آرمان‌های اقتصادی انقلاب، بزرگترین و در عین حال، خونین‌ترین توطئه‌ها برای تقویت و تحکیم موقعیت نیروهای ارتجاعی و مخالف انقلاب در حاکمیت جمهوری اسلامی،
- تغییر قانون اساسی و گنجاندن "ولایت مطلقه فقیه" در آن، با هدف احیای سلطنت و بازگشت به قبل از انقلاب،
- زدوبند و معامله سیاسی برای تعیین "رهبر" مطیع و سخنگوی این تغییر توازن نیروها در حاکمیت،
- به زانو درآمدن در برابر بانک جهانی و صندوق‌بین‌المللی پول و بردن کشور زیر بار بدهی ۴۰ میلیارد دلاری با قبول برنامه ضد ملی «تعدیل اقتصادی»،
- برتری مطلق تجارت بر تولید در اقتصاد ایران،
- چنگ اندازی بورژوازی تجاری و فربه شده ایران بر مهم‌ترین ارگان‌های نظامی و کشوری،
- ادامه و تشدید غارت مردم در سال‌های بعد از جنگ که در طول جنگ سازمان یافته بود،
- سرازیر شدن بخش اعظم ۴۰ میلیارد بدهی خارجی به جیب تجار بزرگ و روحانیون کودتاچی و حکومتی،
- رشد اختاپوسی مافیای اقتصادی–سیاسی در کشور،
- تغییر سنگر و موضع جمع قابل توجهی از روحانیون و غیر روحانیون مذهبی تا حد تواب شدن آنها و قرار گرفتنشان در صفوف رهبران مافیای یاد شده و صف نخست غارتگران اجتماعی،
- تبدیل شدن همین توابین حکومتی (کسانی که در سال‌های اول انقلاب، در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی چیز دیگری می‌گفتند و در دهسال دوم جمهوری اسلامی بکلی در موضع دیگری قرار گرفتند) به بزرگترین تجار و هدایت‌کنندگان بازرگانی خارجی و نابود کننده صنایع داخلی،
- صحنه گردان شدن رهبران حجتیه و ادامه جنایت علیه نیروهای دگراندیش و حتی مذهبی مدافع آرمان‌های انقلاب،
- بخشودگی روحانیون مرتبط با ساواک شاهنشاهی و جاسازی کردن آنها در ساختار اداری و کمتر علنی مجمع تشخیص مصلحت نظام، کمیته امداد، سازمان اوقاف، مجتمع‌های تازه تاسیس قضائی،
- برقراری پل پیوند با سرمایه‌داران وابسته به دربار سلطنتی که در امریکا و اروپا دفاتر تجاری–سیاسی برقرار کرده‌اند،
- تقسیم ثروت کشور بین سران مافیای سیاسی حاکم، که ابتدا تحت عنوان خصوصی سازی در طرح "تعدیل اقتصادی" آغاز شد و اکنون تا حد نوعی ملوک‌الطوایفی در جمهوری اسلامی پیش رفته و شامل نفت و گاز کشور نیز شده‌است!

این لیست سیاه را می‌توان– حتی در همین حد کلی و وارد نشدن در جزئیات– ادامه داد تا آن تغییرات اساسی و ضروری در ساختار سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی و خانه‌تکانی بزرگی که جنبش مردم خواستار آن هستند بیشتر نمایان شود. این تغییر ساختار و این خانه تکانی مهم، که فارغ از خودفریبی‌های چپ‌نمایانه و یا خوش‌خیالی‌های راست روانه، که اولی عمدتا در خارج کشور و دومی عمدتا در ساختار حکومتی طرفداران تحولات و اصلاحات ریشه دارد اجتناب ناپذیر است. برای درک ضرورت این خانه تکانی و تغییر ساختار، ابتدا باید واقعیت را شناخت، این شناخت را به آگاهی عمومی تبدیل کرد و سپس ابزار لازم برای تغییر این واقعیت را برگزید. بحث توده‌ای‌ها با همه نیروهای خواهان تحولات در ایران، از همینجا شروع می‌شود: از حرکت با جنبش مردم و نه در حاشیه آن، از تقویت آگاهی خود و سپس بردن این آگاهی به میان مردم. راه‌توده، مشی دیگری را جز این نمی‌شناسد و این نیز همان مشی توده‌ای و مشی شناخته شده حزب توده‌ایران.

آنچه را در ادامه می‌خوانید کوشش دیگری است برای همان آگاهی و جهت شناسی که در بالا به آن اشاره شد. پاسخی به بخش اندکی از سر فصل‌های مطرح شده در باره بحران اقتصادی در جمهوری اسلامی و ضرورت بازشناسی و تغییر آن!

کارگزاران تعدیل اقتصادی نمی‌توانند کارگزار اصلاحات باشند!

آغاز دولت هاشمی رفسنجانی و برنامه «تعدیل اقتصادی»

سال ۱۳۷۲ در چارچوب سیاست تعدیل اقتصادی و برپائی مناطق آزاد دولت هاشمی رفسنجانی قانون چگونگی اداره مناطق آزاد تجاری– صنعتی با تبلیغات بسیار از تصویب مجلس چهارم گذشت. مجلسی که در اختیار روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی بود و بخش وسیعی از آرمان‌خواهان مذهبی انقلاب ۵۷ از آن تصفیه شده بودند. یعنی کسانی که در چهار سال گذشته نیز، در عین حال که بحران اقتصادی را طرح می‌کنند، بدون هیچ اشاره‌ای به نقش خویش در بوجود آمدن این بحران کوشیدند با کارشکنی در کار دولت خاتمی مانع دوری دولت وی از برنامه‌های اقتصادی مصوبه مجلس چهارم و پنجم شوند!

در عرض ۸ سال، مناطق آزاد به مراکز فعالیت‌های اقتصادی مافیای تجاری، خارج از کنترل و نظارت دولت تبدیل شد. بررسی علمی عملکرد این مناطق در ایران و مقایسه آن با تجربه موفق عملکرد مناطق آزاد در جمهوری خلق چین در نوشته جداگانه‌ای صورت خواهد گرفت، در اینجا بخشی از مصاحبه مهدی امرالهی، مدیرکل گمرک مهرآباد و مشاور رئیس کل گمرک ایران را در ارتباط با عملکرد این مناطق می‌آوریم. این کنکاش با آن امید صورت می‌گیرد که در دوره دوم ریاست جمهوری محمدخاتمی، بخش معتقد به دنباله روی از برنامه تعدیل اقتصادی که با خواست‌های جنبش همخوانی ندارند از مواضع کلیدی دولتی کنار گذاشته شوند و در پیوند و اتحاد با بخشی از کارگزاران دولت تعدیل اقتصادی هاشمی رفسنجانی تجدید نظر اساسی صورت گیرد.

مهدی امرالهی در پاسخ به این انتقاد که «یخچال ساید بای ساید» که دیگر پارچه دور کمری نیست که آن را بتوان مخفیانه وارد کرد می‌گوید:«من هم با این صحبت موافقم، یخچال ساید بای ساید را نمی‌توان زیر لباس قایم کرد و به داخل کشور آورد، اما این را هم مطمئنم که گمرک ایران بر اساس قانون اقدام به ترخیص تمام کالاها می‌کند. در این مورد تقصیر متوجه گمرک نیست، چرا که وجود سه منطقه آزاد تجاری صنعتی در کشور و بازارچه‌های مرزی اعمال تمام قوانین ممنوعیت واردات را خنثی کرده‌است.» (دوران امروز ۲۷ اسفند ۷۹)

فاجعه با وصل شدن سر لوله‌های نفت به دفاتر تجاری و تجارتخانه‌ها کامل‌تر می‌شود، چرا که مناطق آزاد به صنایع استراتژیک نفت و گاز هم گسترش یافت!

دولت اصلاحات، که اساسا بعنوان مجری خواست‌های مردم و علیه برنامه تعدیل اقتصادی و خصوصی‌سازی و سپرده شدن جهت‌گیری‌های اقتصادی کشور در اختیار بازاری‌ها، تجار بزرگ و مافیای اقتصادی–سیاسی شکل گرفته و تشکیل شده بود، بدلیل نقش بسیار کلیدی و مهم بخشی از کارگزاران تعدیل اقتصادی در کابینه مصوبه‌ای در مهرماه ۱۳۷۸ گذراند که به موجب آن «از تاریخ تصویب این قانون منطقه حراست شده انرژی "عسلویه" در استان بوشهر که به موجب بند "د" تبصره ۲۵ قانون برنامه دولت توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایجاد گردیده، به عنوان منطقه آزاد تجاری–صنعتی انرژی پارس، بر طبق این قانون و قانون چگونگی اداره ماطق آزاد تجاری–صنعتی مصوب ۱۳۷۲ و اصلاحات بعدی آن اداره می‌شود: تبصره ۱– وسعت منطقه فوق‌الذکر ۲۷ کیلومتر مربع، برابر نقشه پیوست می‌باشد. تبصره ۲– سازمان منطقه فوق‌الذکر وابسته به وزارت نفت می‌باشد و مدیرعامل و اعضای هیات مدیره آن با پیشنهاد وزیر نفت و تصویب هیات وزیران انتخاب می‌گردد. تبصره۳– به منظور تسریع در ایجاد تاسیسات زیربنائی مورد نیاز آبادانی منطقه، همه ساله با تصویب هیات وزیران در **صد مشخصی** از ارزش نفت و گاز و میعانات تولیدی از میدان پارس جنوبی در اختیار سازمان منطقه قرار خواهد گرفت تا در قالب بودجه سالیانه هزینه گردد.

ماده ۲– مناطق ویژه اقتصادی معادن و فلزات در بندر عباس، پتروشیمی ماهشهر، سرخس و انزلی به منطقه آزاد تجاری–صنعتی تبدیل و قانون چگونگی اداره مناطق آزاد تجاری–صنعتی جمهوری اسلامی مصوب ۷ر۶ر۱۳۷۲ و اصلاحات بعدی آن در مورد آنها اعمال می‌گردد. تبصره– مدیرعامل **منطقه ویژه سرخس** بنا به پیشنهاد **تولیت آستانقدس رضوی** و تصویب هیات وزیران منصوب خواهد شد.

ماده ۳– منطقه گاز آغاجاری به عنوان منطقه ویژه اقتصادی و همچنین منطقه آزاد تجاری–صنعتی در استان اصفهان، در محدوده‌ای که توسط هیات وزیران تعیین خواهد شد، ایجاد و از امتیازات مناطق آزاد برخورد می‌گردد.»

به این ترتیب و به موجب این قانون نیمی از میادین نفت و گاز کشور در چارچوب قانون مناطق آزاد قرار گرفته و بودجه و سرپرست جداگانه خود راخواهد داشت. به این ترتیب، میلیاردها دلار سرمایه ملی در این مناطق گام به گام بین آقازاده‌های همان‌هائی تقسیم می‌شود، که در نماز جمعه‌ها برای محرومان جامعه دلسوزی می‌کنند و آجر از زیرپای دولت اصلاحات می‌کشند! چرا دولت باید مماشات و سکوت کند؟ این اساسی‌ترین سئوال و اعتراض است!

به گوشه دیگری از غارت ثروت کشور و دست اندازی آقازاده‌ها بر آن نگاه کنیم: در منطقه عسلویه طرح ۲ میلیارد دلاری پتروشیمی با ظرفیت ۱ر۵ میلیون متر مکعب در سال برای تولید «اتلی لین» و طرح ۳۵۰ میلیون دلاری تولید فرآورده‌های نفتی در دست اجراست.

در سرخس یکی از بزرگترین ذخائر گاز ایران و بخشی از حاصلخیزترین مراتع دامداری کشور قرار دارد. میدان پارس جنوبی که قرار است درصدی از درآمد سالانه آن در اختیار مدیران و در عمل صاحبان منطقه آزاد عسلویه قرار گیرد، دارای ذخائر ارزی برابر ۳ میلیارد متر مکعب بوده و بهره برداری از آن به یک شرکت فرانسوی واگذار شده‌است. پیش‌بینی می‌شود که این میدان در عرض ۳۰ سال ینده معادل ۴۰ میلیارد دلار گاز تولید کند.

این برخورد نسبت به ثروت ملی کشور شبیه برخورد به گوشت نذری است که آن را بین خودی‌ها تقسیم می‌کنند.

نیکاراگوئه در تدارک انتخابات ریاست جمهوری!

انتخابات ریاست جمهوری در نیکاراگوئه در پائیز امسال برگزار خواهد شد. پس از ۸ سال اجرای سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، احتمال پیروزی ساندنیست‌ها در این انتخابات بسیار واقعی به نظر می‌رسد. از همین رو، ایالات متحده سیاست مخالفت با دانیل اورتگا، نامز ساندنیست‌ها را از هم اکنون آغاز کرده‌است. بنا به گزارش واشنگتن پست مورخ ۱۵ مه ۲۰۰۱ «سطح خشونت در فعالیت‌های انتخاباتی، با توجه به زمانی که به انتخابات باقی است، تقریبا بی‌سابقه است. استراتژی ضدیت با اورتگا، به زیان امریکا تمام خواهد شد. حزب ساندنیست‌ها تنها حزب سیاسی است که برای مردم جذابیت دارد. اروتگا مخالف استراتژی پیشنهادی نهادهای مالی‌بین‌المللی است و برنامه خود را برای مبارزه با فقر دارد. این در حالی است که لیبرال‌ها حتی وجود فقر در این کشور را هم قبول ندارند!

ماه گذشته "آرنولدو آلمان"، رئیس جمهور نیکاراگوئه از کارگزاران صندوق‌بین‌اتلمللی پول در آن کشور، طی سخنانی چیزی را خواست که بسیار شبیه به ارزیابی و خواست رهبران موتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی و علیه میرحسین موسوی در انتخابات سال ۷۶ بود. او گفت: «بازگشت اورتگا به قدرت یک فاجعه برای کشور خواهد بود. اگر اورتگا که نظراتش راجع به بازار آزاد و اقتصاد رقابتی را هنوز حفظ کرده انتخاب شود نیکاراگوئه و اقتصاد کشور چندگام به عقب برخواهند داشت!»

شبح ناپلئون
در بیت مخالفان اصلاحات و جنبش مردم پرسه می‌زند!

حضور ژنرال شمخانی در تلویزیون جمهوری اسلامی، یکباره بحث پیرامون "۱۸ برومر بناپارت" را به مطبوعات داخل کشور کشاند. چپ مهاجر، غرق در بحث پیرامون تحریم و یا شرکت در انتخابات بود و به عمق پدیده‌ای که تدارک وقوع آن را دیده بودند بی اعتناء ماند. سلطنت طلب‌ها نیز یکباره ژنرالی را بر صفحه تلویزیون جمهوری اسلامی دیدند که شباهت‌هائی با ژنرال‌های دوران شاه داشت و نویدهائی را تازه می‌کرد!

این حضور، برای آنها که خطر "بناپارتیسم اسلامی" را زیر گوش خود احساس کرده بودند نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد. ژنرالی که روح‌الله حسینیان **"هالو"** خطابش کرده بود (در همین شماره راه‌توده و به نقل از نطق حسینیان، برگرفته شده از کتاب حمید کاویانی می‌خوانید) به میدان آمده بود تا بناپارت ایران شود؟ سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران و زمینداران بزرگی که حالا تفنگ بدست در نماز جمعه‌ها حاضر می‌شوند، برای استقرار **"حکومت مقتدر"** او را پیش کشیده بودند؟ آیا او را بعنوان ژنرالی ساده لوح و ناتوان پیش کشیده بودند تا مبادا شیرازه کار از دست خودشان هم در برود؟

شاه نیز ژنرال ازهاری را به ژنرال "اویسی" و سرلشکر "خسروداد" ترجیح داده بود، سرلشکر زاهدی کودتاچی را هم یک درجه نظامی داد و بازنشسته کرد تا رقیب نداشته باشد. تیمور بختیار را هم از صحنه حیات سیاسی خارج ساخته بود تا مدعی نشود. این همان اندیشه‌ای نبود که زمینه ترور سپهبد رزم‌آراء، حاج علی رزم‌آراء را بدست فدائیان اسلام فراهم کرد؟ ژنرالی که دانش و هوش را در کنار توانمندی نظامی یکجا در اختیار داشت!

همه این بحث و بررسی ها می‌توانست پشت صحنه انجام شده و حاصل آن عبور ناگهانی شمخانی از صافی شورای نگهبان و ظهورش در تلویزیون جمهوری اسلامی باشد. مردم آنهائی را شکست دادند که شمخانی را به میدان فرستاده بودند، گرچه به ظاهر شمخانی در انتخابات شکست خورد! اما این شکست به مفهوم پایان اندیشه حکومت مقتدر و نیازمندی سرمایه‌داری بزرگ تجاری، زمینداران و به ثروت دست یافتگان جمهوری اسلامی برای بناپارتیسم است؟ زمینه‌های چنین حکومتی در ایران امروز فراهم است؟ اینهمه فشار اقتصادی بر مردم، تشدید بیکاری، اخلال در تولید و صنایع و فلج سازی دولت، در پی سازمان دادن همان ارتش بیکاران، معتادان، فواحش، لمپن‌هائی در ایران امروز و در کنار جنبش مردم است که در فرانسه به ارتش بناپارتیسم تبدیل شد و نقطه پایان بر انقلاب کبیر فرانسه گذاشت؟ آیا حادثه به قدرت رسیدن ژنرال مشرف در پاکستان در جمهوری اسلامی و در ایران امروز قابل تکرار و وقوع است؟ اساسا جامعه آگاه و از انقلاب بیرون آمده ایران را می‌توان با جامعه پاکستان امروز و یا فرانسه عصر انقلاب کبیر مقایسه کرد؟

برای پاسخ به همین سئوالات است که با استفاده از کتاب "ناپلئون" اثر "تارله"، وزیر خارجه ناپلئون و هیجدهم برومر لوئی بناپارت گزیده‌ای را انتخاب کرده و در ادامه منتشر می‌کنیم:

بناپارتیسم، در ج.ا. امکان پذیر است؟

ناپلئون از لحاظ تاریخی پدیده‌ایست که دیگر هیچگاه و در هیچ جا نمی‌تواند بوجود آید، زیرا در تاریخ جهان، هرگز وضعی که در پایان قرن ۱۸ و آغاز قرن ۱۹ چه در فرانسه و چه در دیگر کشورهای اروپائی بوجود آمد پدیدار نخواهد گشت. تاریخ سال‌های ۱۸۰۵–۱۸۴۸ اروپا با مطالعه ناپلئون تا ناپلئون سوم امکان پذیر است.

پنج سال پس از پیروزی انقلاب کبیر فرانسه، "روبسپیر" و یارانش یک روزه دستگیر و اعدام شدند و علیه حکومت انقلابی کودتا شد. در سال ۱۷۹۵ بورژوازی مواضع خود را محکم کرد و از تعمق انقلاب جلوگیری کرد. سلطنت طلب‌ها در این دوران تصور می‌کردند شرایط برای بازگشت آنها فراهم می‌شود. آنها نمی‌دانستند که عصر فئوالی سپری شده است و جمهوری بورژواها در تدارک پیروزی‌ها و بازارهای جدید است.

در سال ۱۷۹۹ ناپلئون فرانسه را تسخیر کرد. این پایان انقلابی بود که ۱۰ سال طول کشیده بود. کودتای ناپلئون ۱۸ برومر روی داد که ۹ نوامبر می‌شود. بورژوازی بزرگ فرانسه در این دوران و علیه تعمیق انقلاب، خواهان برقراری یک دیکتاتوری پر قدرت بود. آنها فقط با دیکتاتورخاندان بوربن (سلطنتی) مخالف بودند.

کارگران پاریس پس از خلع سلاح دسته جمعی و کشتار وحشیانه ۱۷۹۵ نتوانستند از انقلاب دفاع کنند. آنها که از گرسنگی می‌مردند و از بیکاری و بالا رفتن هزینه زندگی رنج می‌بردند، به عیان می‌دیدند که حکومت در جهت منافع بورژوازی بزرگ، سفته بازان و خاصه کسانی که از راه صحیح منحرف شده اند گام بر می‌دارد. کارگران فصلی و کارگران روزمزدی که از روستاها به شهر می‌آمدند تنها یک شعار داشتند: «ما طرفدار رژیمی هستیم که به ما نان بدهد». بیکاران، لمپن‌ها، فاحشه‌ها و به ارتش طرفدار کودتا تبدیل شده بودند.

ناپلئون کلیه آثار عصر انقلاب را از بین برد و در محو وقایع تاریخی و حوادث آن دوران تلاش بسیار کرد، تا آنجا که نوشتن کتاب در باره انقلاب وحتی اشاره به روزهای انقلاب و انقلابیون ممنوع گشته بود. گوئی نه "روبسپیر"، نه "مارا" و نه "بابوف" هر گز وجود نداشته‌اند و یا اینکه "میرابو" اصلا بدنیا نیامده و خطابه و شعری در ستایش از انقلاب نگفته است.

برحسب آمار، شمار فرانسویانی که در نبردهای عصر ناپلئون کشته یا ناپدید شدند از میلیون می‌گذرد. البته این جدا از نابودی سه یا چهار میلیون بیگانه‌ایست که در صفوف ارتش ناپلئون می‌جنگیدند. همچنین میلیون‌ها انسانی که در صفوف مقابل جنگ و یا از میان مردم بی‌دفاع کشته، ناپدید و ناقص شدند نیز در آمار نیآمده‌است.

انگلس بارها در آثارش به نقش ناپلئون، بعنوان موسس **"بناپارتیسم"** ارتجاعی که جوانه‌های آزادی سازی را در فرانسه لگد مال ساخت می‌پردازد.. انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ آغاز شد و ناپلئون در این دوران ستوان توپخانه بود. او پس از تسخیر زندان باستیل به جزیره کرسی که زادگاهش بود رفت. در سال ۱۸۷۱ انقلاب کمون پاریس روی داد. این دوران سال‌های پر کار مارکس و انگلس است که به دو مرحله اقامت آنها در فرانسه و مرحله اقامت آنها در آلمان تقسیم می‌شود. (مقاله نظامی کردن حکومت را در ص ۱۰ بخوانید)

حزب توده‌ایران با سرمایه ۶۰ سال مبارزه و تجربه در میدان انقلاب و ضد انقلاب، جنبش و ضد جنبش، اصلاحات و ضد اصلاحات در میدان ایستاده‌است!

توده‌ای‌ها و تاریخ!

- کابینه چندگانه و چند گرایشی دکتر مصدق، که در آن از دکتر حسین فاطمی تا سپهبد زاهدی کودتاچی حضور داشتند،
- توطئه‌های بی امان دربارشاهنشاهی که با تمام قوا می‌کوشید با در اختیار داشتن نیروهای نظامی سلطنت را به حکومت دربار تبدیل کند،
- رقابت بر سر منافع و اتحاد بر سر مقابله با جنبش ملی مردم ایران از سوی امریکا و انگلیس،
- تکروی دکتر مصدق،
- کم تجربگی حزب توده‌ایران که در مرکزیت آن ۲ تا ۳ گرایش و برداشت مختلف از اوضاع ایران و جهان حضور داشت و عملا رهبری یکپارچه حزب را ناممکن ساخته و تعلل در تصمیم‌گیری‌ها را موجب شده بود،
- ناهمخوانی و ناهمآهنگی چنین مرکزیت چندگانه‌ای با سازمان متمرکز نظامی‌های هوادار و عضو حزب توده‌ایران،
- خروج بخشی از رهبری حزب پس از شکست حکومت خودمختار آذربایجان و خروج از کابینه ائتلافی احمد قوام، ماجراجوئی‌های رهبری غالب بر سازمان جوانان حزب که پیش از تعقل و تامل حضور اعضای خود در خیابان‌ها را می‌پسندید،
- گرایش‌های باقی مانده از فاشیسم هیتلری در برخی گروه‌ها و سازمان‌های کم جمعیت، اما پر تحرک و خشن، که امثال پزشکپور، داریوش همایون و حتی زنده‌یاد "داریوش فروهر" در یک دوره کوتاه هدایت آنها را برعهده داشتند،
- حادثه جوئی‌های تروریستی گروه فدائیان اسلام و آلودگی‌های سیاسی در اطراف آیت‌الله کاشانی که امور مجلس را از خانه‌اش و در مشورت با انگلوفیل‌هائی نظیر دکتر مظفر بقائی‌ها، مکی‌ها و حائری زاده ها رهبری می‌کرد و نمایندگانی نظیر حجت‌الاسلام شمس قنات آبادی (داماد دربار پهلوی بعد از کودتا) را در مجلس پیش انداخته بود،
- پرهیز احزاب ملی از همکاری با حزب توده‌ایران در یک جبهه ائتلافی که متاثر از بمباران تبلیغاتی امریکا و انگلیس و پیشداوری‌های غلط در ارزیابی نیروهای خود و تمایلات و امکانات حزب توده‌ایران،
- فعالیت شبانه‌روزی حقوق بگیران و وابستگان سازمان‌های جاسوسی انگلیس و امریکا که در مطبوعات علیه جنبش ملی، دکتر مصدق، حزب توده‌ایران و بخشی از بدنه صادق کابینه دکتر مصدق فعال بودند و بعدها اسناد آن از سوی امریکا و انگلیس انتشار یافت و نام آنها «بدامن» فاش شد،
- بحث‌های ایدئولوژیک در اردوگاه سوسیالیسم و بویژه در اتحاد شوروی که عمدتا متاثر از غرور ناشی از پیروزی بر فاشیسم و جهش‌های بزرگ صنعتی در این کشور بود و در کانون آن مسئله همکاری و یا عدم همکاری با بورژوازی ملی در کشورهای جهان از سوی احزاب کمونیست قرار داشت،
- انتقال همین بحث‌ها به داخل رهبری حزب توده‌ایران و رشد و نمود مخالفت با همکاری و اتحاد حزب با دولت مصدق از سوی امثال قاسمی، شرمینی و... که بصورت مقالات در نشریات حزبی انعکاس می‌یافت،
- خوش باوری دکتر مصدق نسبت به تحمیل انزوا به دربار شاهنشاهی،
- نقش مخرب روحانیون مرتجع و بشدت ضد کمونیست ایران در جلوگیری از شکل گیری اتحاد و ائتلاف با حزب توده‌ایران، همکاری و همسوئی همین روحانیون و حتی برخی از روحانیونی که در ابتدا همگام دکتر مصدق بودند با دربار شاهنشاهی و حتی انگلستان و...

این کارنامه، که بی شک شرح آن و افـزون و کاسـتن از آن در مجال این مقدمه نیست، امکان پیروزی کودتاچیـان را در ۲۸ مـرداد ۱۳۳۲ فراهم ساخت. دردهه ۴۰ که آن را می‌توان دهه تثبیت کودتا نام نهاد همـه آوار ناشی از شکست جنبش و پیروزی کودتاچیان بر سر حـزب توده‌ایـران فرو ریخته شد! هیچکس از ملیون و دکتر مصدق نپرسید: شما که حکومت را دراختیار داشتید، مسـئولیت وزارت دفـاع را از چنـگ دربـار شاهنشـاهی درآورده بودید، شهربانی را در اختیار داشـتید، سیاسـت خـارجی را رهـبری می‌کردید، بودجه دولتـی در اختیارتـان بـود، امکـان فراخوانـدن مـردم بـه خیابان‌ها و مقابله با کودتاچیان را داشتید و۰۰۰ چرا از وقوع کودتا بـا خـبر نشدید و چرا دست به عمل نزدید؟

کسی از رهبران گروه‌های شبهه فاشیستی، کـه بعدهـا در کنـار دربار شاهنشاهی قرار گرفتند و حتی داماد سربار سلطنتی شدند نپرسید چرا با راه‌انداختن دارو دسته‌های مسلح به چوب و چماق و پنجه بکس و زنجیر و قمه و چاقو مانع از گشایش فضای سیاسی ایران شدید؟

از آیت‌الله کاشانی، که بعد از کودتا از سوی دربار شاهنشاهی بـه «سید کاشی» ملقب شد و شـیخ پرحـرف و پـر مغلطـه‌ای بنـام «نصـرالله فلسفی» که بعد از کودتا هم به منبر رفت کسی نپرسید کـه چـرا کودتـا را تائید کردید؟ از رهبران ملیون کسی نپرسید که شب کودتا و یا روز کودتـا و روزهای بعد از کودتا کجا بودید و چـه کردیـد؟ چـرا درکنـار مظفربقـائی انگلیسی قرار داشتید؟ چرا به مصدق فشار نیآوردید تا شـهربانی را از وجـود نظامی‌های طرفدار سرلشکر زاهدی و دربار شاهنشاهی پاکسازی کند؟ چـرا وزیر دفـاع و رئیـس سـتاد ارتـش کودتـاچی از آب درآمدنـد؟ چـرا معیـار انتصاب‌ها در کابینه و بویژه در پست‌های نظامی نه اعتقاد به جنبـش ملـی بلکه اعتماد خانوادگی و فامیلی بود؟ چرا دولت گارد ملی تاسیس نکرد؟ چرا حفاظت از رادیو به نظامیان طرفدار دولت و جنبش ملـی سـپرده نشـد؟ در سازماندهی دانشگاه و مدارس چرا تعلل شد؟

اینها و دهها و صدها سئوال دیگر بی پاسخ ماند و بجـای همـه آنها همه حملات همانگونه متوجه تعلل حزب توده‌ایـران بـرای مقابلـه بـا کودتا شد که پیش از کودتا متوجـه حـزب توده‌ایـران بـرای جلـوگـیری از همکاری ملیون و دولت مصدق با حزب بود! دربار شاهنشاهی و دو طراح و هدایت کننده کودتا، یعنی انگلستان و امریکا با تمام قدرت این تبلیغـات را دامن زدند تا در عین حال که توده‌ایها را دستگیر، زندانی و اعدام می‌کننـد، در جامعه نیز آن را مقصر تعلل در مقابله با کودتا و حتی زمینه سـاز کودتـا معرفی کنند و پایگاه اجتماعی و بالقوه آن را از بین ببرند.

از دل این کارزار و ایـن رویدادهـا جنبـش ملـی دانشـجوئی در دانشگاه تهران سر برآورد و بخشی از جوانان حزبی که در زمـان کودتـا در سنین نوجوانی بودند گرایش به چپ را در این فصل از جنبش ملی رهـبری کردند. آنها خود به نوعی جمعبندی از دهه ۳۰ و کودتای ۲۸ مـرداد بـرای حضور در جنبش یافته بودند. این جمعبندی در غیـاب رهـبری حـزب کـه عمدتا تن به مهاجرت داده و خود در مهاجرت اسیر انـواع بحث‌هـای فلـج کننده ناشی از شکست جنبش و آوار تلخ ماجرای نفوذ عباس شـهریاری در میان بخشی از توده‌ای‌های داخـل کشـور و ممکـن شـدن تمـاس وی بـا بخشی از رهبری حزب در خارج از کشور بود بدست آمده بود!

بیژن جزنی حاصل این فصل از تـاریخ جنبـش چـپ در داخـل کشور است، که تلاش و پیکارش چندان به درازا نکشید و زندان نشین شد. از دل اندیشه‌های او و همفکرانش، بعدا سازمان چریک‌های فدائی خلق در خارج از زندان شکل گرفت، که آشکارا چند گـام عملـی و ایدئولـوژیـک از اندیشه‌ها و فعالیت سیاسی جزنی فاصله داشت و از تجربه و دانش وی نـیز بی بهره بود.

نظیر همین مسیر را بخشی از مذهبیون مبارز طی کردند. از دل نهضت آزادی ایران و از کنار شخصیت‌هائی نظیر آیت‌الله طالقانی، آیـت‌الله زنجانی، مهندس بازرگان و دیگران و دیگران کـه طرفـدار فعـالیت علنـی، قانونی و آشکار در جامعه بودند و به این جرم زندانی شده بودند، ابتدا حزب ملل اسلامی به رهبری امثال حجت‌الاسلام حجتی کرمانی، مهندس کاظم بجنوردی، کیوان مهشید، ابوالقاسم سرحدی زاده و پس از دسـتگیری آنـها همراه با چند قبضه اسلحه کمری، رهبری اولیه سازمان مجاهدین خلـق از قلعه نهضت آزادی بیرون آمد و شانه به شانه سـازمان چریک‌هـای فدائی خلق مشی چریکی جدا از توده‌ها را برگزید. آنها جان برکف نهاده و خود را به کوه و دشت و خیابان زدند. چند تنی از کارگزاران نظامی و غـیر نظـامی رژیم کودتا و مستشار امریکائی را ترور کردند که جز پلیسی‌تر شدن فضای سیاسی ایران پیامدی نداشت و جایگزین ترور شدگـان، افـراد درنده‌تـر بـه میدان آمدند و خود بزرگترین ضربات را خوردند و به این ترتیـب جمعـی از کادرهای جوان و جان بر کف جنبش مردم، در دوران رکود کشته شـدند و جنبش خارج شده از رکود در نیمه دوم دهه ۵۰ را از حضـور خـود محـروم ساختند.

همه این تجربه تلخ، که همراه بـود بـا شـناخت از جنبش‌هـای جهانی و تجربه اندوزی از آنها موجب شد تا در همـان نخسـتین روزهـای پس از شلیک گلوله در "سیاهکل" رادیو "پیک ایـران" بعنـوان سـخنگوی حزب کـه صدایـش بـه ایـران می‌رسـید ایـن حرکـت جدیـد را نادرسـت، ماجراجویانه و درعین حال صادقانه و ناشی از جانبازی انقلابی نیروی جوان و مبارز کشور ارزیابی کند. حزب توده‌ایران، زیر فشار سنگین کنفدراسـیون دانشجوئی خارج از کشور و زیر رگبار انواع اتـهاماتی نظـیر "اپورتونیسـت"، "سازشکار"، "ترس از مبارزه"، "سیاست پیشـگان بازنشسـته"، "توده‌ای‌هـا خارج کشور"، "رهبری فراری"، "ریویزیونیست‌ها" و انـواع دیگـر اتـهامات دهها مقاله توضیحی در باره مشی چریکی و غلط بـودن مبـارزه مسـلحانه جدا از توده‌ها منتشر کرد، اما در تمام آنها بر صداقت قربانیـان ایـن مشـی پای فشرد.

نیمه دوم دهه ۴۰ و نیمه اول دهه ۵۰ به مـدت ۱۰ سـال ایـن کشاکش ادامه یافت تا سرانجام در بدنه نحیف شـده و تکـه پـاره و خـون چکان سازمان چریک‌های فدائی خلق و در غیاب تئوریزه کنندگان در خون خفته مشی چریکـی، نظـیر احمدزاده‌هـا و پویان‌هـا مـرور دوبـاره کارنامـه گذشته‌ها، گذشته جنبش ملی، گذشته حزب، گذشته خویش آغاز شـد. در ۵ سال دوم این دهه، سازمان "نوید" وابسته به حزب توده‌ایران نیز در داخـل کشور پیکاری افشاگرانه، آگاه کننده و توده‌ای را آغاز کرد. محاصره نظـامی دکتر هوشنگ تیزابی در یکی از کوچه‌های فرعـی خیابـان شـاهرضا (پـل چوبی)، انتقال تیزابی تـیرخورده بـه شـکنجه‌گـاه کمیتـه مشـترک بجـای بیمارستان و سرانجام قتل او در زیر شکنجه امکان نداد تا تیزابی در رهبری و بنیانگذاری سازمان نویـد سـهم خـود را بـر عـهده بگـیرد. او بـا انتشـار فصل‌نامه تئوریک «بسـوی حـزب» نقـش بـزرگـی در زدودن زنگارهـای تبلیغاتی دشمنان حزب و آشنائی دوباره نسل جدید با گذشته واقعـی حـزب توده‌ایران داشت. گفتگوها و رایزنی‌های تیزابی با رحمان هاتفی برای یافتن اشکال سازمانی متناسب با شرایط جهت مبارزه سیاسی و نه چریکی بدیـن ترتیب نیمه کاره ماند. تیزابی که دو دوره کوتاه مدت و دراز مدت زنـدان را از سرگذرانده و از دل بحث‌هـای شـبانه روزی درون زنـدان بیـن افسـران توده‌ای، گروه جزنی، مذهبیون ملل اسلامی و۰۰۰ بـیرون آمـده تجربـه و شنیده‌های خویش را منتقل می‌کرد که بر اثر یک اتفاق پیش بینـی نشـده که به مناسبات خانوادگی وی باز می‌گشت به دام افتاد. زیر شکنجه لـب از لب باز نکرد تا چشمانش برای همیشه بسته شد. به این ترتیب، بنیانگذاران سازمان نوید از خطر دستگیری، پیش از آنکه وارد عمل شوند دور ماندند.

تهیه و تدوین گزارشی که «حیدری بیگوند» از اعضای مرکزیت باقی مانده سازمان چریک‌های فدائی خلق تهیه کرده و بین هواداران این سازمان دست به دست می‌شد، بسرعت به سازمان نوید رسید و از این طریق به خارج کشور منتقل شده و در اختیار رهبری حزب قرار گرفت. این جزوه در رد مشی چریکی و نبرد مسلحانه در برابر مبارزه سیاسی بود. حیدری بیگوند پیش از آنکه سازمان نوید موفق به تماس مستقیم با او و انتقال وی به داخل شبکه خود و انتقال احتمالی او به خارج کشور شود، بر سر یکی از قرارهای سازمانی خویش توسط ساواک محاصره و کشته شد. او را در یک خانه سازمانی و تیمی منزوی کرده بودند و یگانه ارتباط با او، در شبکه های چریک شهری از طریق قرارهای خیابانی ممکن بود.

انتشار جزوه بیگوند، سرآغاز پذیرش درستی و صحت نظرات حزب توده‌ایران در باره مشی چریکی جدا از توده‌ها بود، که بسرعت در سازمان چریک‌های فدائی خلق رشد کرد و سرانجام نیز، در آستانه انقلاب ۵۷ از درون این بحث‌ها و ارتباطهائی که با سازمان نوید برقرار شده بود "سازمان چریک‌های منشعب توده‌ای" بیرون آمد!

چاپ فصل سوم از جزوه ۵۲ صفحه ای نورالدین کیانوری، بدون این مقدمه بسیار فشرده و کوتاه نمی‌توانست معنای واقعی «به ثمر نشستن تلاش حزب ما...» را که کیانوری در این جزوه و در ارتباط با سازمان فدائیان خلق ایران می‌نویسد درک کرد و ارزش باری که یک دهه بر شانه‌های حزب حمل شد و کیانوری خود سهم بسیار قابل توجهی در آن داشت را دانست!

او در این بخش، خرسند و ذوق‌زده و درعین حال بسیار کوتاه و موجز به نزدیکی و آغاز روند وحدت حزب و سازمان اشاره می‌کند و در همین اشاره کوتاه از دیداری نیز یاد می‌کند که در آن فرخ نگهدار، مهدی فتاپور، علی کشتگر و دیگر رهبران وقت سازمان فدائیان برای حل اختلاف نظرهای خود با خویش و یافتن پاسخ پرسش‌هایشان از رهبری حزب حضور داشتند.

دیداری ۵ ساعته، که به نوشته کیانوری باید جلوی انشعاب در سازمان را می‌گرفت، اما در آن نشست بودند کسانی که از پیش تدارک انشعاب را دیده بودند و منتظر نتیجه این بحث‌ها نبودند. آنها مخالف نزدیکی سازمان به حزب بودند نه به این خاطر که حزب را قبول داشتند و یا نداشتند، بلکه به آن خاطر که با مشی حزب و سیاست حزب توده‌ایران در برابر انقلاب ۵۷ و جناحبندی‌های درون حاکمیت جمهوری اسلامی مخالف بودند. علی کشتگر و هلیل‌رودی از آن جمله بودند. آنها انشعاب را سازمان داده بودند. وقتی امروز "علی کشتگر" در پاریس و پس از ۱۸-۱۹ سال از اصلاحات در ایران، از خاتمی، از اصلاح طلبان مذهبی و از ضرورت پذیرش جناحبندی‌ها در جمهوری اسلامی سخن می‌گوید و همان نگرش و سیاستی را تبلیغ می‌کند که حزب توده‌ایران در سال‌های اول پیروزی انقلاب بر آن پای می‌فشرد و به جرم این مشی و سیاست آماج انواع اتهامات قرار گرفت، انصاف و حق آنست که از چپ روی خویش و دوستانش در آن سال‌های پرهیاهو و در گردباد هنوز فرو ننشسته پیروزی انقلاب که بسیاری را سرمست کرده و عنان از کفشان ربوده بود یاد کرده و پیش از آنکه ما طلب حق کنیم، خود او حق را بگوید! **بگوید که ما چپ روی کردیم و نتوانستیم اوضاع را در آن شرایط درست تشخیص بدهیم و استدلال‌های حزب توده‌ایران را هم در آن زمان نپذیرفتیم، اما حالا پس از ۱۸ سال تجربه به همان نقطه‌ای رسیده‌ایم که رهبری حزب توده‌ایران در سال ۱۳۵۸ رسیده بود و کیانوری در جلسه و دیدار اعضای رهبری وقت سازمان بر قبول آن از طرف همه ما و جدا نشدن از هم پای می‌فشرد.**

برای امثال او پذیرش این حق و بیان آن باید ساده تر از امثال بابک امیر خسروی باشد که درابتدای پیروزی انقلاب با همین مشی(مشی و سیاست حزب توده‌ایران) به ایران بازگشت و مسئولیت‌های حزبی برعهده‌اش گذاشته شد اما در مهاجرت موج سواری پس از شکست و یورش به حزب را بر پافشاری بر واقعیت ترجیح داد و در یک گردش به بیراهه، نقش مهمی در ضربه به وحدت حزب، تشنج آفرینی در مرکزیت حزب، لجن پراکنی بر چهره رهبران اسیر و در بند و یا در خاک خفته حزب و جدا سازی سازمان اکثریت از حزب ایفاء کرد. برای او، که اکنون یکبار دیگر به مشی و سیاست سال‌های اول پیروزی انقلاب حزب بازگشته و از اصلاحات، خاتمی، انتخابات، جناحبندی در جمهوری اسلامی دفاع می‌کند، البته این اعتراف و پذیرش اشتباه دشوارتر از علی کشتگر است. اما، مگر جز این ممکن است؟

امروز وقتی پس از ۲۲ سال تجربه، در رهبری سازمان اکثریت، در مهاجرت و برای اعلام حمایت از خاتمی و یا تحریم انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم هنوز داستان اقلیت و اکثریت در مرکزیت این سازمان تکرار می‌شود و یک یا چند تن نظر اکثریت را نپذیرفته و اعلامیه مستقل در تحریم انتخابات می‌دهند، باید گفت تراژدی در شکل طنزگونه آن به صحنه آورده شده‌است. همان داستان کهنه علی‌کشتگر که شاید کسانی فکر کنند ۲۲ سال دیگر عمر سیاسی خواهند کرد تا نتیجه آن را شاهد باشند! لنین در باره مهاجرین روس یکبار نوشت: مهاجرین روس نه چیزی آموختند و نه چیزی را فراموش کردند!

این چپ‌روی‌ها، که سر از راست روی درمی‌آورد، درحالی است که با صراحت باید گفت: اساسا اعتبار سازمانی که اکنون بنام "اکثریت" شهرت یافته براساس پیوند سال ۶۱ با مشی و سیاست توده‌ای بدست آمده‌است، والا انواع تشکل‌های فدائی اکنون حضور دارند و فعالیت هم می‌کنند، منتقد آن نزدیکی و آن پذیرش سیاست هم هستند و ای بسا فعال‌تر از سازمان اکثریت هم باشند، اما نه دوست و نه دشمن آنها را جدی نمی‌گیرند. این جدی نگرفتن نه به این دلیل است که اعضای اینها بیشتراند یا آنها (آنهم در مهاجرت از هم پاشیده) کمتر، نه به این دلیل است که آنها نام اقلیت و یا اتحاد فدائی و یا سازمان چریک‌های فدائی و غیره را دارند و اینها نام "اکثریت"، نه به این دلیل است که در سازمان کنونی اکثریت در مهاجرت انواع گرایش‌ها و سیاست‌ها حضور دارند و مانع تحرک سیاسی جدی آن شده‌اند، نه به این دلیل است که این سازمان را به کلوپ بحث های روشنفکرانه و یا مبلغ تئوری‌های سوسیال دمکراسی تبدیل کرده‌است، بلکه به این دلیل است این نام در پیوند با حزب توده‌ایران شناخته می‌شود و اصطلاح «توده‌ای-اکثریتی» شناسنامه آنست. به ستیز پیگیر با حزب توده‌ایران، -پس از قتل‌عام هولناک رهبران آن- در جامعه امروز ایران نگاهی بیاندازید. دشمن از یک جریان جدی سیاسی چپ، از یک مشی واقعی و جدی سیاسی وحشت دارد و می‌بینیم که این بیم و هراس همچنان در پیکار با آن مشی حزب توده‌ایران که اکثریت از آن فاصله گرفته در جمهوری اسلامی ادامه دارد. شما شاهدید که مخالفان جنبش و اصلاحات با آنچه که امروز نشریه نامه مردم می‌نویسد اساسا کاری ندارند، چون می‌دانند که این مشی نه تنها به نیروئی در جامعه تبدیل

نمی‌شود، بلکه کمک به توطئه دشمن برای انزوای حزب نیز هست. (به مطالب همشهری در همین شماره راه‌توده مراجعه کنید) بنابراین بحث نه بر سر نزدیکی و پیوند با حزب، یا رابطه داشتن و یا نداشتن با نامه مردم و یا راه‌توده، بلکه در نزدیکی و پیوند با مشی توده‌ای مطرح است. دشمن با این مشی و این سیاست کار دارد و از آن بیمناک است. دشمن همچنان سازمان اکثریت را سایه حزب در سال ۶۱ می‌شناسد و آن را جدی می‌گیرد. تلخ است، اما واقعیت است! اگر توده‌ای ستیزی و یا رفتن در جلد سوسیال دمکراسی، تبدیل شدن به کلوپ بحث سیاسی و یا چپ‌نمائی اعتبار و حضوری در جامعه ایران را می‌توانست بدنبال آورد، بابک امیرخسروی و حزب او «حزب دمکراتیک مردم ایران» خیلی دقیق‌تر، پخته‌تر و منسجم‌تر و با کارنامه و پیشینه بیشتر این تبلیغ را کرد و می‌کند و تحریم انقلابی انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم را هم بر پیشانی نشریه ارگانش دارد. سئوالی از طیف چپ داخل کشور بکنید، ببینید اساسا این تفکر و این حزب، در ایران امروز مطرح هم هست؟ اگر بخشی از این دیدگاه‌ها طرفدارانی هم داشته باشند، بسیار طبیعی است که کسانی آن را در جبهه مشارکت ایران اسلامی و یا حزب همبستگی، حزب کار اسلامی، نهضت آزادی، گرایش‌های ملی-مذهبی و ... جستجو کنند، که در داخل کشور، برخی از آنها فعالیت قانونی و علنی هم دارند و مطالب و دیدگاه‌های مشابهی را هم، گرچه همسو با تفکرات مذهبی خود در نشریاتشان منتشر می‌کنند. شاید اینها اشارات تلخی بنظر بیآید، اما گاه باید شربت تلخ را سرکشید تا از رختخواب بیماری برخاست! دشمن هویت اکثریت را در نشستن رهبران وقت آن در کنار کیانوری و طبری در تلویزیون جمهوری اسلامی و در مناظره با رهبران حزب جمهوری اسلامی می‌شناسد. آنها این واقعه را بسیار جدی‌تر از رهبران کنونی این سازمان در مهاجرت ارزیابی می‌کنند! متکی به همین واقعیت است که آنها هنوز "فرخ نگهدار" را رهبر این سازمان می‌شناسند و با پدر مهدی فتاپور در تهران تسویه حساب سیاسی کردند! کار با انواع نامهائی که در نشریه اکثریت مقاله می‌نویسند و دیدگاه مطرح می‌کنند ندارند، گرچه رهبر سازمان هم در مهاجرت شده باشند!

اگر رویداد سال ۶۱ پیش نیآمده بود، شاید امروز سازمان اکثریت هم موجودیتی در حد دیگر شاخه‌های فدائی در جامعه سیاسی ایران داشت. بنابراین تیغ بر چهره حزب و حادثه مهم نزدیکی حزب و سازمان و بویژه تصحیح مشی و سیاست سازمان در آن سال کشیدن یک اشتباه‌است. پذیرش آن سیاست و دوری از سیاست ابتدای پیروزی انقلاب برای "اکثریت" یک افتخار است و نه ضعف و خجالت.

در بخش سوم مقاله ۵۲ صفحه کیانوری، ابتدا آغاز روند وحدت حزب و سازمان را می‌خوانید و سپس موضع گیری قاطع حزب در برابر نخستین انتخابات ریاست جمهوری و اعلام عدم حمایت از ابوالحسن بنی‌صدر را. رهبری حزب توده‌ایران بدلیل شناختی که از گرایش‌های سیاسی و خصلت‌های ماجراجویانه و خود محوربینی‌های وی داشت، علیرغم آنکه حدس می‌زد آیت‌الله خمینی به او رای خواهد داد، طی اعلامیه‌ای گفت که به وی رای نمی‌دهد و بجای آن، به دکتر حسن حبیبی رای می‌دهد. حسن حبیبی حتی از سوی حزب جمهوری اسلامی نیز حمایت نشد و این حزب نیز با آگاهی از نظر آیت‌الله خمینی سکوتی اختیار کرد که معنای آن حمایت از بنی‌صدر بود. سیر رویدادهای بعدی، که توام شد با یورش نظامی عراق به ایران و سپس تغییر سیاست و مشی سازمان مجاهدین خلق و اتحاد بنی صدر با این سازمان نشان داد که رهبری حزب پیش بینی درستی در باره وی کرده بود. شاید بنی‌صدر می‌توانست برای انقلاب و حتی جمهوری اسلامی در پست و مقام دیگری ثمربخش تر باشد، اما وقتی امروز صبر و پشتکار و بردباری محمدخاتمی را با وی مقایسه می‌کنیم، بیشتر پی به دقت نظر رهبری حزب در آن سال‌های پرحادثه می‌بریم، که بنی صدر را دارای ظرفیت ریاست جمهوری پر اختیار در آن سال‌ها را نداشت. ریاست جمهوری که فرماندهی قوا را نیز با فرمان آیت‌الله خمینی در اختیار داشت. او در آن سال‌ها بسیاری از واقعیات مربوط به گرایش‌ها و وابستگی‌های طبقاتی طیف‌های روحانی و غیر روحانی و کسانی که در رهبری حزب جمهوری اسلامی قرار داشتند تشخیص نداد و مواضعی اتخاذ کرد که به ارتجاعی‌ترین بخش حاضر در حزب جمهوری اسلامی از آن بیشترین سود را برد، با روحانیونی خود را درگیر کرد که آنها خود طعمه بعدی ارتجاع بودند و شدند.

توطئه‌های کودتائی– فصل دیگری از قسمت سوم مقاله کیانوری مربوط به تلاشی است که حزب ما برای خنثی کردن عملیات و توطئه‌های کودتائی از جانب کسانی مانند صادق قطب زاده کرد. حادثه آفرین دیگری که هیچ قرابتی با انقلاب ۵۷، آرمان‌های آن و اساسا مبارزه و سیاست نداشت. امثال او را سازمان‌های جاسوسی امریکا و انگلیس بدقت زیر نظر گرفته بودند تا بموقع از آنها استفاده کنند و اتفاقا بر سر یکی از همین توطئه‌ها بدام افتاد. کینه و نفرت توام با انتقام از حزب توده‌ایران و رهبران آن از یکسو و شوروی ستیزی کوری که دنبال می‌کرد عملا یادآور تبلیغاتچی‌های دوران سلطنت محمدرضا بود. کسانی مانند محمود جعفریان و رضا قطبی که اولی حزب رستاخیز را ابتدا از پشت صحنه و بعدها در برابر صحنه هدایت و رهبری می‌کرد و دومی سالها تلویزیون شاهنشاهی را در اختیار داشت. گرچه دانش و تجربه و تحصیل قطب زاده از این هر دو نیز کمتر بود و جاه طلبی و جسارتش برای خشونت بیشتر!

دولت موقت– فصل دیگری از این نوشته، بار دیگر بازگشت به دولت موقت و مقایسه رهبران نهضت آزادی ایران با امثال بنی‌صدر است، که در این قسمت با صراحت کامل حساب امثال مهندس بازرگان و بنیانگذاران نهضت‌آزادی از هر نظر از حساب بنی‌صدر و قطب زاده جدا می‌شود.

یورش به حزب– بازگشت به خیانت تاریخی یورش به حزب توده‌ایران و ارائه خلاصه‌ترین جمعبندی از دلائل یورش به حزب، دخالت و توصیه مستقیم امریکا و انگلیس برای این یورش به رهبران جمهوری اسلامی، نقش حاج‌حبیب‌الله عسگراولادی بعنوان پیام آور یورش از طریق واسطه‌های انگلیسی، ماجرای سرهم‌بندی شده اعترافات کارمند امنیتی سفارت شوروی که به انگلستان گریخت و ضرباتی که با یورش به حزب بر انقلاب ۵۷ وارد آمد همگی در فشرده ترین کلمات و جملات خاتمه بخش فصل پایانی این مقاله‌است.

این بخش از مقاله را در ادامه می‌خوانید و راه‌توده امیدوار است که در فرصتی مناسب‌تر، فصل دیگری از این مقاله را بتواند منتشر کند. فصلی که انتشار این بخش از مقاله بتواند به جنبش کنونی و تاریخ ۲۰ ساله اخیر ایران کمک کند. از نظر شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده زمان برای انتشار این بخش از مقاله کیانوری اکنون مناسب نیست!

با هم و از قلم کیانوری بخوانیم:

سومین قسمت از مقاله ۵۲ صفحه‌ای نورالدین کیانوری (۹ اردیبهشت ۱۳۷۸)

توده‌ای‌ها برای انقلاب ۵۷ از هیچ جانفشانی دریغ نکردند!

نهال وحدت و یگانگی حزب توده‌ایران و فدائیان اکثریت با چه بهائی به بارنشست؟

در سال ۱۳۶۰ بالاخره نهالی که حزب از سال ۱۳۵۰ کاشته بود به بار آمد و سازمان فدائیان خلق آغاز به تصحیح روش‌ها و موضعگیری‌های نادرست خود کرد و گام به گام و با احتیاط کامل در راه نزدیک شدن به سیاست حزب توده‌ایران اقدام نمود. کاری که به هم‌گرائی کامل دیدگاه‌ها و کارکرد حزب و سازمان پایان یافت.

آغاز پیوند سازمان فدائیان خلق ایران به حزب توده‌ایران و انشعاب در چند گروه چریکی

پس از قطعی شدن همگونی سیاست سازمان فدائیان خلق (اکثریت) با حزب توده‌ایران، گروه دیگری مرکب از "**علی کشتگر**" و "هلیل‌رودی" در آغاز پنهانی و بالاخره علنی تدارک انشعاب از سازمان را دیدند. حرف آنها این بود که تصمیم رهبری سازمان در زمینه نزدیکی به حزب توده‌ایران با عجله و بدون مراجعه به همه اعضای سازمان گرفته شده‌است. «علی کشتگر» سابقه‌ای طولانی در سازمان نداشت. تا آنجا که به ما گفته بودند، او پس از پیروزی انقلاب به سازمان پیوسته و پس از مدتی به عضویت کمیته مرکزی سازمان انتخاب شده بود. او، که از همان آغاز نزدیکی سازمان به حزب با این نزدیکی مخالف بود به کمک یک عضو دیگر کمیته مرکزی سازمان بنام "هلیل‌رودی" گروهی از کادرهای ناراضی را همراه چند تن از اعضای هیات سیاسی سازمان متشکل کرد و یک فراکسیون را تشکیل داد و یک نشریه را نیز علیه سیاست رهبری سازمان ترتیب داد که علیه آن موضع می‌گرفت.

این فعالیت فراکسیونی خیلی زود برای همگان آشکار شد و گروه کشتگر تصمیم گرفت رسما از سازمان جدا شود. پیش از علنی شدن این انشعاب، رهبری سازمان از رهبری حزب خواست که بعنوان "داور" در جلسه مشترکی از رهبری سازمان و گروه کشتگر شرکت کند. در این دیدار ۵ ساعته هنگامی که کشتگر و یارانش دیدند هیچگونه دلیل قانع کننده‌ای در برابر سیاست حزب توده‌ایران- ندارند، پذیرفتند که فعلا از پخش بیانیه انشعاب خودداری کنند تا دوباره با هم جمع شویم و راهی پیدا کنیم. متاسفانه، آنها صادقانه با این دیدار برخورد نکردند، زیرا بیانیه انشعاب را قبلا به شهرستان‌ها فرستاده بودند و بامداد روز بعد پخش گردید!

همزمان با این جریان منفی، در دو سازمان "راه‌کارگر" و "رزمندگان" نیز انشعابی رخ داد و انشعاب‌کنندگان مستقیما به حزب توده‌ایران پیوستند. رهبری این دو سازمان هم تغییرات مثبتی در خط مشی سیاسی خود بوجود آوردند.

به موازات این جریان، پیوستن دو دختر از اعضای حزب مائوئیستی "رنجبران" به حزب، تا مدتی توجه‌ها را به خود جلب کرد. این دو دختر در نامه دردناکی به حزب توده‌ایران، از اینکه سالها عمر خود را در این سازمان - با کلمات بسیای موهن از رهبرانش نام برده بودند- تلف کرده‌اند، ابراز تاسف شدید نمودند.

از دشمنی تا دوستی

روش انتقادی و دوستانه حزب ما نسبت به سازمان فدائیان خلق، از سالها پیش، از همان اوائل دهه ۵۰ آغاز گردید. در آن‌زمان این سازمان از جوانان انقلابی مبارزی که جهان بینی مارکسیستی را پذیرفته بودند تشکیل می‌شد، که در شرایط حاکمیت اختناق سیاسی وحشت آور ساواکی دوران شاه، به اشتباه شیوه مبارزه چریکی را بعنوان یگانه راه براندازی نظام استبدادی حاکم برگزیده بودند. هواداران مشی چریکی سازمان فدائیان خلق، هم زمان در میان دانشجویان خارج کشور هم زیاد بود. حزب ما در سال‌های رو به انقلاب، روش انتقادی دوستانه‌ای را نسبت به این سازمان برگزید و مقالات مفصلی که در مجله دنیا می‌نوشت و در رادیو " پیک ایران" پخش می‌کرد، می‌کوشید این نظرات را به گوش چریکها برساند. از سوی دیگر، کار حزب در فرستادن آثار لنین و دیگر انتشارات مارکسیستی به صورت جزوه‌های ریز و کوچک شده در سطح وسیع و رسیدن آنها بدست افراد سازمان فدائیان خلق که تشنه آن بودند از یکسو و شکست‌های دردناک گروه‌های پیشگام این سازمان در راه پیاده کردن شیوه جنگ چریکی- مائوئیستی «تسخیر شهرها از راه روستاها» در سیاهکل، سازمان فدائیان خلق را به طرف جنگ چریکی در شهرها و بویژه در تهران کشاند. تشکیل خانه‌های تیمی و ترور کسانی از مرتجعین رژیم شاه شیوه کار این دوران این سازمان و گروه‌های دیگر غیر مارکسیست، مانند سازمان مجاهدین خلق ایران و گروه‌های دیگر مسلمان و برخی گروه‌های مائوئیستی گردید، که بازده آن حتی خراشی بسیار سطحی هم بر دست و پای رژیم استبدادی وارد نیآورد و تنها شمار روز افزونی از فداکارترین فرزندان انقلابی خلق را از آنها گرفت.

در ابتدا، انتقادات حزب توده‌ایران با سخت‌ترین واکنش توام با توهین و تهمت‌های ناروا به حزب در پیوند با عملکرد حزب در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۴ و پس از آن در مهاجرت روبرو گردید.

پس از انقلاب و پس از آغاز فعالیت حزب در سال ۱۳۵۸ و علنی شدن فعالیت سازمان فدائیان خلق و دیگر سازمان‌ها و گروه‌های کوچک مائوئیستی، رهبری این سازمان تا مدت‌ها حتی حاضر به دیدار و گفتگو با رهبری حزب توده‌ایران هم نمی‌شد!

انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری

پنجم بهمن ماه ۱۳۵۸، کمی پس از استعفای مهندس بازرگان، بنی‌صدر با پشتیبانی آشکار رهبر انقلاب و با هزینه سنگین تبلیغاتی، با اکثریت سنگین آرای مردم، به عنوان رئیس جمهوری اسلامی برگزیده شد. رهبری حزب، که بنی‌صدر را از دوران طولانی اقامتش در پاریس می‌شناخت و با افکار، اندیشه‌ها و شخصیت او آشنائی داشت، پس از انتخاب وی به ریاست جمهوری با صراحت کامل اعلام کرد که ملت ایران مرتکب اشتباه بزرگی شده و چیزی نخواهد گذشت که به این اشتباه خود پی خواهد برد!

تفاوت بنی‌صدر با مهندس بازرگان و رهبران نهضت آزادی

بنی‌صدر و مهندس بازرگان و یارانش در نهضت آزادی در عین حال که در دشمنی با کمونیسم و اتحاد شوروی و علاقه به جلب دوستی و همکاری با امریکا اشتراک نظر داشتند، ولی در دیگر ویژگی‌ها و بستگی‌های زندگی میان بنی‌صدر و قطب‌زاده از یک طرف و مهندس بازرگان و یارانش از سوی دیگر تضاد آشتی ناپذیر وجود داشت. بازرگان و یارانش افرادی شریف، میهن پرست، بی‌غل و غش و دور از جاه طلبی بودند.

بنی‌صدر پس از تائید انتخابش به ریاست جمهوری در اولین سخنرانی‌اش چنین گفت: «درست است که امریکا دشمن ماست، ولی خطری برای ایران ندارد چون خیلی دور است. دشمن خطرناک‌تر پشت سرحدات شمالی ایستاده‌است!»

«ما باید برویم و جمهوری‌های مسلمان نشین شوروی را آزاد کنیم و دولت افغانستان را سرنگون سازیم.» (انقلاب اسلامی اوائل دیماه ۱۳۵۹)

او در سمت فرمانده کل قوا این اظهارات را می‌کرد و همزمان با او، وزیر خارجه‌اش «قطب زاده» نیز دستور داد ۲۱ نفر از نایب اول‌های سفارت شوروی بدون هیچگونه دلیلی، ظرف یک هفته خاک ایران را ترک کنند و بطور یکطرفه اعلام کرد که مهمترین ماده پیمان ۱۹۲۱ ایران و شوروی که شامل تعهدات متقابل ایران و شوروی بود، لغو است!

گروگان‌های امریکائی

در اوج تلاش‌های امریکا برای آزادی گروگان‌های امریکائی سفارت امریکا در ایران، کورت والدهایم، دبیرکل سابق سازمان ملل با پیشنهادات امریکا به ایران آمد. با ارائه پیشنهادهائی که او همراه خود آورده بود تلاش‌های قطب زاده و بنی‌صدر تشدید شد.

آن تلاش‌ها و اقدامات بنی‌صدر و قطب زاده را در مقایسه با پیشنهادات کورت والدهایم باید مقایسه کرد:

۱- دولت ایران سیاست ضد کمونیستی و ضد شوروی آشکاری در پیش گیرد و به امریکا اطمینان بدهد که از راه ایران هیچگونه راهی برای نفوذ کمونیسم به مناطق نفت خیر جنوب وجود نخواهد داشت.

۲- ایران در کنار سایر نیروهای مخالف دولت افغانستان و در جبهه امریکا، پاکستان، مصر و عربستان سعودی قرار بگیرد.

۳- ایران همکاری اقتصادی خود را با کشورهای غربی طرح ریزی کند و توسعه دهد و از هرگونه همکاری وسیع اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی خود داری کند.

۴- دولت جمهوری اسلامی با بهره گیری از حرکات ماجراجویانه چپ‌نماها، که زیر پرچم کمونیسم انجام می‌شود، حزب توده ایران را سرکوب کند.

۵- گروگان‌های امریکائی را بطور گام به گام تحویل دهد و با امریکا روابط حسنه برقرار کند.

در برابر این اقدامات و تعهدات، امریکا به ایران وعده می‌دهد:

۱- انقلاب ایران را به رسمیت بشناسد.

۲- استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را می‌پذیرد و دیگر مانند دوران شاه در امور داخلی ایران دخالت نخواهد کرد.

۳- در مورد برگرداندن و محاکمه شاه مقاومتی نخواهد کرد.

کمیسیون رسیدگی به جنایات امریکا، از سوی سازمان ملل به ایران آمد و در ظاهر رسیدگی‌هائی کرد، اما درهمان دوران قطب زاده برای خفه کردن این سروصدا یک کنگره دیگری در مورد افغانستان براه انداخت.

توطئه قطب زاده

روز ۳۰ فروردین ۱۳۶۱ صادق قطب زاده مقدمات یک کودتای خطرناک را برای کشتن آیت‌الله خمینی و یک سلسله کشتارهای دیگر و در دست گرفتن قدرت تدارک دید. او تنها چند ساعت پیش از آغاز این عملیات بازداشت شد. کشف و جلوگیری از اجرای این توطئه مانند کودتای نوژه، طبس و ... منحصرا بوسیله حزب توده‌ایران عملی گردید.

قطب زاده (بعد از برکناری از سمت وزیر خارجه)، در یکی از خیابان‌های شمال تهران یک دفتر بسیار بزرگ و پر زرق و برق برای خود ترتیب داده بود و عده‌ای از افرادی که بیشترشان از قشرهای لاابالی تهران بودند در آنجا رفت و آمد می‌کردند. ضمنا او با شماری از **بازاریان پولدار** هم روابط نزدیک داشت و احتمالا هزینه دفتر او را آنها می‌پرداختند.

یکی از اعضای حزب ما توانسته بود در دفتر قطب زاده رفت و آمد کند. او به ما گزارش داد که قطب زاده به یاران خود وعده می‌دهد بزودی در کشور اوضاع عوض خواهد شد!

این عضو حزب در مقام و موقعیتی نبود که بتواند از قطب زاده اطلاعات دقیق‌تری درباره نقشه‌هایش بدست آورد. حزب تصمیم گرفت "سرهنگ کبیری" را که در میان ضد انقلابیون از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بود به قطب زاده نزدیک کند. اعتبار و اعتماد افسران ضد انقلاب دوران شاه که در کشور باقی مانده‌بودند به سرهنگ کبیری از اینجا بود که او در زمان رژیم سرنگون شده شاه معاون فرمانده کل هوانیروز بود و به همین دلیل او را یکی از وفاداران به آن گرایش می‌شناختند.

سرهنگ کبیری پس از آغاز فعالیت حزب، پس از پیروزی انقلاب از اولین افسرانی بود،که با حزب ارتباط گرفت و توانست نقشه‌های کودتائی چندین گروه را خنثی کند. از آن جمله است گروه شاه‌پرست «نیما». سرهنگ کبیری و حجت‌الاسلام ریشهری که در آن زمان دادستان نظامی ارتش بود، با یکدیگر در ارتباط بودند. (ریشهری، بعدها و در جریان محاکمه افسران عضو حزب توده‌ایران برای کبیری حکم اعدام صادر کرد! در حالیکه از گرایش‌های او، از پیش از یورش به حزب اطلاع داشت و با او همکاری می‌کرد!)

حزب به سرهنگ کبیری ماموریت داد تا مستقیما با «ریشهری» که در آن زمان دادستان نظامی بود رابطه بگیرد و کارهای خود را با او هماهنگ کند. مقامات سپاه هم که احتمالا قطب زاده را زیر نظر داشتند کاملا وارد جریان بودند.

قطب زاده نقشه‌ای را که در پیش داشت به شرح زیر با دوست ما در میان گذاشت: «من در نظر دارم با تدارک دقیق و با کمک دوستانم قدرت را در دست بگیرم و نقشه کارم چنین است: من در شمال خانه محل سکونت "امام" در جماران، در جائی که کاملا مشرف به خانه امام است و از آنجا حتی امام در موقع گردش روزانه قابل دیدن است، خانه‌ای را اجاره کرده‌ام و به کمک دوستان چند خمپاره انداز و مقدار کافی مهمات به آنجا خواهم برد و در ساعت مقرر خانه امام را با خاک یکسان خواهیم کرد و در همان زمان خانه‌های سایر مسئولین درجه اول را با ساکنینش داغان خواهیم کرد. بلافاصله خودم به دستگاه رادیو تلویزیون می‌روم و اعلام می‌کنم که حزب توده در صدد کودتا برآمده و امام و دیگر مسئولان را کشته و مردم را دعوت می‌کنم که در همه جا دست بکار شوند و توده‌ای‌ها را قتل‌عام کنند. همزمان با این اقدامات اولیه ، همه سران حزب توده بازداشت واعدام شده‌اند و به این ترتیب من ناجی جمهوری اسلام شده‌ام.»

قطب زاده از سرهنگ کبیری خواست که دیگر دوستانش را بدون آنکه تمام نقشه را به آنها بگوید آماده سازد. در مورد هزینه این اقدامات هم قطب زاده گفت که فعلا برای مخارج اولیه از صندوق حق امام که نزد آیت‌الله شریعتمداری است یک میلیون تومان گرفته‌ام و اگر لازم شد بیشتر خواهم گرفت، ولی منبع اصلی بودجه ما در عربستان است و من هم اکنون نماینده‌ام را به آنجا فرستاده‌ام که پول کافی را بصورت ارز بیاورد.»

پس از اینکه کار تدارک کمی پیشرفت کرد، قطب زاده به دوست ما گفت که او به افسران ارشدی نیاز دارد که در درون ارتش نفوذ و اعتبار زیادی داشته باشند و بتوانند در لحظه معین، واحدهای معینی را برای خنثی کردن عمل احتمالی مخالف از سوی واحدهای دیگر ارتش و سپاه وارد عمل کنند. سرهنگ کبیری به ما اطلاع داد، که در نظر دارد سرهنگ عطاریان را که مشاور نظامی رئیس جمهور بود و در میان افسران نیروی زمینی نفوذ و اعتبار زیادی داشت برای همکاری دعوت کند. در این وقت، او نمی‌دانست که عطاریان هم عضو حزب است. ما موافقت کردیم و سرهنگ کبیری هم این پیشنهاد خود را با ریشهری در میان گذاشت و او هم موافقت کرد. پس از چندی دیدیم بهتر است سرهنگ عطاریان و سرهنگ کبیری را با هم آشنا کنیم، زیرا ممکن است بی‌اطلاعی این دو از اینکه دیگری هم عضو حزب است دشواری ایجاد کند. همینطور کردیم.

در جریان این تدارکات، "ریشهری" مرتبا روند هر روزه کار دارودسته قطب زاده را از طریق رفسنجانی و خامنه‌ای به "امام" اطلاع می‌داد. همین که قطب زاده خمپاره اندازها و مهمات را به خانه مشرف به خانه‌امام برد، رفسنجانی از سوی دیگر مقامات گفت که دیگر خطر بلافاصله قرار گرفته و نباید صبر کرد و دستور بازداشت قطب زاده داده شد. رابط میان قطب زاده و شریعتمداری روحانی بنام "مناقبی" بود که از کادرهای بالای انجمن **حجتیه** بود.

ما، قبلا چند بار در دیدار با رفسنجانی در باره وابستگی قطب زاده به امریکا صحبت کرده بودیم، اما همیشه پاسخ رفسنجانی چنین بود: «من می‌پذیرم که قطب زاده آدم احمقی است، ولی نمی‌پذیرم که با امریکا رابطه دارد.»

این در حالی بود که در همان زمان مقامات شوروی به ما اطلاع داده و از ما خواسته بودند این خبر را به رهبری انقلاب برسانیم: «**آقا شاهی، وزیر خارجه پاکستان در یک جلسه فوق‌العاده سری، از توجه خاص رئیس جمهور امریکا و سازمان "سیا" نسبت به "قطب زاده" صحبت کرده‌است.**»

ما این خبر را به مقامات و از جمله به رفسنجانی رساندیم ولی از سوی همان مقامات این خبر را به قطب زاده داده بودند. این تجربه ما را بر آن داشت که این بار و در باره توطئه کودتای قطب‌زاده حزب را مستقیما وارد جریان نکنیم و به همین دلیل سرهنگ کبیری بصورت غیر مستقیم وارد جریان شد.

کودتای گروه "نیما"!

برای به پایان رساندن رشته کودتاهائی که حزب توانست با کمک سازمان نظامی خود خنثی سازد جریان کشف گروه "نیما" را می‌آورم که بعد از دستگیری در نیمه اول تیرماه ۱۳۶۱ محاکمه شدند.

"سلوکی"، یکی از گردانندگان این گروه در دفاع خود در دادگاه چنین گفت:

«من از خودم دفاع نمی‌کنم، بلکه از سلطنت دفاع می‌کنم. مساله‌ای که باعث ناراحتی ما می‌شد، راحت گردیدن توده‌ای‌ها در جامعه بود. در مورد حزب توده معتقد بودیم که چند ساعت قبل از اجرای کودتا باید اعضای حزب توده ترور شوند تا فرصت مناسب از آنها گرفته شود و نتوانند دست به کاری علیه ما بزنند.»

"**کورش صدری**" سر کرده این گروه هم در دادگاه چنین گفت:

«سرهنگ "پورموسی" دو نفر نظامی را به ما معرفی کرد که یکی از آنها بنام "سرهنگ افرائی" وابسته نظامی ایران در ایتالیا بود. ضمنا ما تصمیم گرفتیم با کمک "امیر فروزان" یک نشریه‌ای بنام "توحید" انتشار دهیم که اگر کارمان به هدف نرسید، کار مطبوعاتی را در زمینه اقتصادی ایران و خلیج فارس مطرح و مسائل را از همین طریق دنبال کنیم. اساسنامه‌ای رادر باره نشریه "توحید" تنظیم کردیم و به ارشاد اسلامی فرستادیم. دفتری اجاره کردیم و مشغول فعالیت تبلیغاتی شدیم. یعنی بطور موقت پوسترهای مختلفی از جمله پوستر امام، حجت‌الاسلام خامنه‌ای و حجت‌الاسلام رفسنجانی و غیره را چاپ و توزیع می‌کردیم »

اینها نمونه‌ای بود از تلاش های پیگیر حزب توده‌ایران برای درهم کوبیدن توطئه‌های دشمنان درونی و بیرونی انقلاب و اکنون نمونه‌ای از عملکرد "دوستداران" و گردانندگان جمهوری اسلامی که دستکم از خنثی ساختن سه توطئه بزرگ کودتائی "طبس" ، "نوژه" و " قطب‌زاده" و توطئه‌هائی نظیر همین گروه "نیما" آگاهی داشتند در مورد حزب توده‌ایران:

در تظاهرات اول ماه مه کارگران یکی از برجسته ترین شعارهای نوشته شده روی پارچه این بود «جماران گلباران، قطب زاده تیرباران». روزنامه جمهوری اسلامی که آقای خامنه‌ای صاحب امتیاز و آقای هاشمی رفسنجانی از گردانندگان و خط دهندگانش بودند این شعار را اینگونه تغییر داده بود: «**جماران گلباران، توده‌ای تیرباران**»

سرهنگ کبیری و سرهنگ عطاریان در میان اولین ده نفری از کادرهای حزب توده‌ایران بودند که اعدام شدند!

یورش به حزب

در فروردین یا اردیبهشت سال ۱۳۶۱ یک افسر پائین رتبه "سازمان امنیت کشوری" اتحاد شوروی که در کنسولگری آن کشور در تهران مشغول کار بود و از مدتها پیش از سوی "اینتلجنت سرویس" انگلستان جلب شده بود، پنهان شد. پس از مدتی، دراوائل زمستان خبر رسید که او با کمک ترکیه از ایران خارج شده و به انگلستان پناهنده شده‌است. بلافاصله از سوی سازمان جاسوسی انگلستان– همان انگلستان که وسائل ساختن بمب شیمیائی و میکروبی را در اختیار عراق گذاشت– پرونده قطوری به نام او علیه حزب توده ایران سر هم کرده و از راه دولت پاکستان به جمهوری اسلامی رسانید. "عسگراولادی" که در آن زمان وزیر بازرگانی بود و برای مذاکرات به پاکستان رفته بود، در آنجا دولت پاکستان این پرونده را در اختیار او گذاشت تا به ایران ببرد.

به این ترتیب، انگلستان و امریکا انتقام خود را از حزب توده‌ایران که بسیاری از توطئه‌هایشان را خنثی کرده بود گرفتند.

از همه گویاتر مسافرت نماینده "وال‌استریت جورنال" به ایران و " توصیه‌هایش" به مقاماتی بود که با آنها ملاقات کرد. مسلما رهبران جمهوری اسلامی ایران خوب می‌دانستند که "وال‌استریت جورنال"، ارگان سیاسی محافل مالی بزرگ امریکا و از سخنگویان سیاست دولت ایالات متحده است. این نماینده به ایران آمد و نقش دوست ایران را بازی کرد و رسانه‌های گروهی ایران هم تفسیرهای این نماینده کینه‌توزترین دشمنان ایران را چاپ و پخش کردند. جالب اینجاست که این نماینده، اجازه دیدار با بلندپایه‌ترین مقامات جمهوری اسلامی را پیدا کرد و با صراحت کامل دو پرسش زیر را مطرح ساخت:

۱– چرا حزب توده‌ایران را تعطیل نمی‌کنید؟

۲– چرا رابطه با اتحاد شوروی را بالاخره قطع نمی‌کنید؟

او از یکسو، با تمجید از پیشرفت‌های جمهوری اسلامی هندوانه زیر بغل سیاستمداران کشور گذاشت و از سوی دیگر خواستار تعطیل حزب توده‌ایران شد. حزبی که طی این سالها باتمام نیرو و امکانات خود در خنثی کردن توطئه‌های رنگارنگ امپریالیسم امریکا در ایران نقش موثر و در مواردی تعیین‌کننده داشته‌است.

این نماینده خواستار قطع رابطه با شوروی شد. همان شوروی که از روز اول انقلاب آمادگی خود را برای کمک به ایران اعلام داشت و از آغاز تجاوز عراق با وجود داشتن «پیمان دوستی و کمک متقابل» با این کشور و تامین کننده همه تسلیحات نظامی، بلافاصله فرستادن سلاح را به آن کشور قطع کرد.

توصیه این نماینده وال‌استریت جورنال در باره قطع رابطه سیاسی با شوروی دقیقا انجام همان دستوری بود که "کارتر"، رئیس جمهور امریکا بوسیله "برژینسکی" به وزارت خارجه امریکا داد و در باره آن در جای خود توضیح دادم.

با این مقدمات، این پرسش مطرح می‌شود که تشدید بی‌سابقه شوروی ستیزی و توده‌ای ستیزی در رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی با توصیه‌های دوستان ینگه دنیائی پیوند مستقیم نداشت؟

همانطور که در بالا نوشتم، دولت انگلستان، در باره غیر قانونی کردن حزب تودهایران نسبت به امریکا دست پیش را گرفت!

اولین اقدام جمهوری اسلامی در راه سرکوب حزب توده‌ایران، پس از توقیف روزنامه ارگان حزب " نامه مردم" جلوگیری از انتشار جزوه‌های پرسش و پاسخ بود. افشاگری‌های این جزوه، موضعگیری‌روشن حزب در زمینه فاجعه آمیز بودن دنبال کردن جنگ به مذاق آنان که تصور می‌کردند در ظرف چند هفته کربلا و نجف و بغداد را تصرف کرده و صدام را به زانو در خواهند آورد بهیچ وجه سازگار نبود.

همانگونه که حزب توده‌ایران پیش بینی کرد، امریکا یک جنگ فرسایشی ۶ ساله را به ایران تحمیل کرد. صدها هزار جوان مبارز و انقلابی و میهن دوست را به خاک و خون کشید، بیش از یکصد و پنجاه میلیارد دلار خسارت به ایران وارد ساخت و بالاخره آیت‌الله خمینی را مجبور ساخت که جام زهر را بنوشد و قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را بپذیرد. دهها هزار معلول، صدها هزار خانواده بی‌سرپرست و محصول این اشتباه بزرگ تاریخی رهبری جمهوری اسلامی است که هنوز هم آثار آن پس از ۱۱ سال پاک نشده‌است.

رهبری جمهوری اسلامی، بلافاصله پس از توصیه نماینده "وال‌استریت جورنال" برای سرکوب حزب‌توده‌ایران دست به کار شد و دقیقا دو ماه و ۱۸ روز پس از افشاگری تاریخی حزب ما در جزوه پرسش و پاسخ ۲۹ آبان ۱۳۶۱، در باره فاجعه ادامه جنگ و خطراتی که انقلاب را تهدید می‌کند، در روز ۱۷ بهمن ۱۳۶۱ ضربه اول را برای نابودی حزب وارد آورد.

تاریخ آینده که حتما با این واقعیت‌ها آشنا خواهد شد داوری خواهد کرد که حزب توده‌ایران به میهن خود خیانت کرده‌است یا آنها که ما را به خیانت متهم کرده و می‌کنند.

دستورات رئیس جمهور وقت امریکا

یاد داشت برژینسکی مشاور امنیتی جیمی کارتر رئیس جمهور وقت امریکا به وزارت خارجه- از سوی رئیس جمهور در باره سیاست امریکا در باره ایران.

این یادداشت دو یا سه ماه پیش از اشغال سفارت امریکا بوسیله دانشجویان پیرو خط امام، یعنی تقریبا در ۱۵ مرداد نوشته شده‌است. یاد داشت چنین است: «بموجب این یادداشت شما مجاز هستید اقداماتی را که در حیطه شایستگی مسئولیت وزارت امور خارجه است به عمل آورید. در مورد اقداماتی که برای نفوذ کردن در سیر تحولات ایران مشخص شده‌اند، رئیس جمهور معتقد است که اقدامات مورد نظر می‌بایستی با هماهنگی وزارت دفاع و سیا و همچنین سایر ادارات و موسسات، هر کجا که لازم باشد.

درخواستی منصفانه
از صادق زیباکلام!

دکتر صادق "زیبا کلام" در مصاحبه‌ای با هفته‌نامه جدیدالتاسیس "پیام‌نو" به بحث در باره جریان روشنفکری دینی می‌پردازد و در پایان می‌گوید: « همیشه درکشور ما روشنفکر برای تفکرش یک حالت تقدیس قائل بوده، این تنها مختص به جریان روشنفکری دینی هم نیست، بلکه جریان غیر دینی‌اش هم همینطور است. شما ملاحظه کنید به جریان چپ. این حزب توده هیچوقت نیامد بگوید که این عملکرد ما پس از انقلاب درست بود؟ آیا نقشی که در ضربه زدن به دولت موقت داشتیم درست بود؟ مرحوم کیانوری در آخرین مصاحبه‌ای که از او خواندم با تمام وجود ازعملکرد حزب دفاع کرد. در جریان کودتای ۲۸ مرداد می‌گوید که تقصیر دکتر مصدق بود، ما تا آخرین لحظه منتظر بودیم که ایشان بگوید شما وارد صحنه شوید.(پیام نو شماره ۸ ۲۱ خرداد ۱۳۸۰)

توده‌ایها ابتدا از این لحن غیر خصمانه آقای زیبا کلام استقبال می‌کنند و راه‌توده در پاسخ به ایشان اعلام می‌کند:

اکنون که در داخل کشور و در مطبوعاتی که شما در آن مطلب می‌نویسد و مصاحبه می‌کنید امکان بحث باز در باره آنچه که در باره حزب توده‌ایران و سیاست آن دربرابر دولت موقت نیست، می‌توان این بحث را روی سایت اینترنتی که اخیرا باز کرده‌اید دنبال کرد. آنچه که شما مطرح کرده‌اید، ظاهرا نظر و یا ابهام دیگرانی نیست هست و ابتکار شما می‌تواند کمکی به باز شدن گره‌های ذهنی دیگران نیز باشد. نباید مانند کودتای ۲۸ مرداد ۲۵ سال منتظر و فراموش شدن بسیاری از واقعیات شد! منتظر اقدام شما و طرح مستقیم پرسش‌ها هستیم!

بازار کتاب و کارزار ضد توده‌ای از هر طرف!

در نیمه خرداد ۱۳۸۰ دو کتاب در تهران انتشار یافت که توجه بسیاری از دنبال‌کنندگان پیگیر رویدادهای ایران و بویژه ستیز کهنه با چپ ایران و حزب توده‌ایران را به خود جلب کرد. همچنین، کتاب دیگری از هاشمی رفسنجانی در دست انتشاراست که بی ارتباط با دو کتاب انتشار یافته نیست! ابتدا از قول روزنامه همشهری، درباره کتاب هاشمی رفسنجانی بخوانیم و سپس درباره دو کتاب دیگر و نویسندگان و اهداف انتشار از آنها.

روزنامه همشهری پرده از رابطه‌های انگلیسی بر می‌دارد!

"همشهری ماه" ضمیمه روزنامه همشهری که در نخستین شنبه هر ماه منتشر می‌شود، در چهارمین شماره خود (اول تیرماه ۱۳۸۰) پرونده‌ای تحت عنوان "گزارشی از دو دهه اعتراف به براندازی" تهیه کرده که شامل دو بخش است. بخش اول "اعتراف در تلویزیون" و بخش دوم مصاحبه با حجت‌الاسلام موسوی تبریزی، دادستان کل وقت انقلاب در سال‌های ۶۰ و ۶۱.

در این گزارش که بی شک رویکردی به یورش انگلیسی به ملی-مذهبی‌ها و به تقلید از یورش به حزب توده‌ایران دارد و اهدافی را در جهت همین یورش دنبال می‌کند آمده: «نورالدین کیانوری، دبیراول حزب توده در خاطراتش گفت که اطلاعات کوزنچکین در باره حزب توده از طریق اینتلیجنس سرویس (سازمان جاسوسی انگلیس) به پاکستان داده شد و مقامات جمهوری اسلامی نیز از طریق این کشوردر جریان اقدامات حزب توده قرارگرفتند.»

تا اینجا، گزارش همشهری حرف تازه‌ای را در دست داشتن سازمان جاسوسی انگلستان در طرح یورش به حزب توده ایران و ارتباطهای جاسوسی آن با برخی مقامات جمهوری اسلامی مطرح نکرده است. شرح کامل‌تری در این مورد به قلم کیانوری وجود دارد که بارها در راه‌توده منتشر شده و در همین شماره نیز می‌توانید آن را بخوانید.

گزارش همشهری اشاره به کتاب خاطرات تازه چاپ شده و در آستانه توزیع هاشمی رفسنجانی می‌کند، که نکات قابل توجهی در آن وجود دارد و تازگی دارد. همشهری می‌نویسد:

«خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی که در این گزارش نیز آمده‌است، با توجه به عضویت پاکستان در جامعه کشورهای مشترک‌المنافع باانگلیس این نظر را تائید می‌کند.»

همشهری سپس به نقل خاطرات هاشمی رفسنجانی می‌پردازد که در کتابی تحت عنوان «پس از بحران» به چاپ رسیده و قرار است یک ماه دیگر در ایران منتشر شود. ظاهرا، روزنامه همشهری به دلیل اینکه ناشر کتاب است قبل از انتشار کتاب و به بازار آمدن به مندرجات آن

دسترسی داشته است و به همین دلیل به نقل مستقیم از این کتاب ادامه می‌دهد:

«در پنجم مهرماه ۱۳۶۱ مهندس جواد مادرشاهی و فردی که حبیب (۰۰۰) در خاطرات حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی معرفی شده است به دیدار رئیس مجلس وقت رفتند. آنان که برای گرفتن اطلاعات از فردی مطلع به پاکستان رفته بودند، به آقای هاشمی رفسنجانی اطلاعات بسیار جالب و مفیدی از عملکرد کا.گ.ب و حزب توده ارائه کردند. در بیست و سوم همان ماه رئیس مجلس سرگرم مطالعه گزارش‌هائی از یک منبع روسی پناهنده به غرب در مورد فعالیت‌های جاسوسی روس‌ها در ایران از طریق سفارت شوروی و کا.گ.ب و حزب توده بود. این روسی پناهنده به غرب کوزنچکین افسر اطلاعاتی شوروی نام داشت.

روزنامه همشهری می‌نویسد: «با وجود این که از آغاز پائیز ۶۱ اتهام حزب توده و اطلاعات اثبات کننده آن بدست آمده بود، بازداشت رهبران حزب تا بهمن ماه آن سال به طول کشید.» (نه همشهری می‌نویسد و نه رفسنجانی و موسوی تبریزی می‌گویند، اما قریب به یقین به نظر می‌رسد که در این مدت انواع توطئه‌ها برای قانع کردن آیت‌الله خمینی برای یورش به حزب جریان داشته‌است)

آیت‌الله موسوی تبریزی در مصاحبه خود با روزنامه همشهری از فعالیت شدید اطلاعاتی در این فاصله خبر می‌دهد: «اول موضوع را در میان سران قوا مطرح کردیم. آن موقع ما هر هفته جلساتی را در خدمت آیت‌الله خامنه‌ای که رئیس جمهور بودند و آقای هاشمی رفسنجانی و آقای موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی کشور، آقای میرحسین موسوی، نخست وزیر داشتیم و به تناسب موضوعات افرادی هم دعوت می‌شدند. پرونده حزب توده هم در آن جلسه و با حضور مسئول اطلاعات سپاه و آقای ریشهری، رئیس دادگاه انقلاب و خسرو تهرانی، معاون نخست وزیری در امور امنیتی بررسی شد و با یک هماهنگی این افراد دستگیر شدند.»

نکته دیگر در گزارش همشهری، بعنوان نشریه‌ای همسو و هماهنگ با کارگزاران سازندگی و شخص هاشمی رفسنجانی- علاوه بر انتشار اطلاعات فوق- در کنار هم قرار دادن مصاحبه تلویزیونی علی‌افشاری، آیت‌الله شریعتمداری، رهبران حزب توده‌ایران و سید مهدی هاشمی است. سیاق گزارش به گونه‌ایست که نشان می‌دهد اعترافات گرفته شده از دستگیر شدگان اخیر در هماهنگی با سناریوی انگلیسی براندازی است که یورش به حزب توده‌ایران نیز بر اساس آن صورت گرفت و این همان نکته‌ایست که راه‌توده در اطلاعیه مربوط به یورش به نیروهای ملی- مذهبی بدقت آن را تشریح کرد. همشهری در پایان گزارش خود اعتراف، خود به این شکل اعتراف به ادامه مبارزه و حیات حزب توده‌ایران و باطل بودن انحلال حزب می‌کند: «حزب توده نیز از اردیبهشت ۶۲ رسما منحل شد و تنها بقایای آن هم اکنون در خارج از کشور نشریه راه‌توده را منتشر می‌کنند.»

نکات مهم گزارش همشهری و نقل قول‌هائی که از هاشمی رفسنجانی و مصاحبه موسوی تبریزی شده، نه ادعاهای آنها در باره اعترافات و انکار شکنجه دستگیرشدگان، بلکه این مستندات است که "حبیب" که در کتاب رفسنجانی نام کامل آن سانسور شده همان حاج "حبیب‌الله عسگراولادی" است که در پاکستان با انگلیس‌ها ملاقات کرده و پرونده با خود به ایران می‌آورد، نقش اطلاعات سپاه پاسداران در آن یورش و پرونده سازی و تکرار همان نقش در یورش به ملی-مذهبی‌ها، کنجکاوی طبیعی افکار عمومی برای اطلاع از هویت واقعی مهندس "جواد مادر شاهی" کنجکاوی به موقع برای یافتن "خسرو تهرانی"، معاون امنیتی وقت نخست وزیری در دستگاه امنیتی کنونی جمهوری اسلامی، حضور ریشهری در جلسه سران قوا برای سازمان دادن یورش به حزب و سپس ادامه این نقش و وظیفه تا برپائی دادگاه ویژه روحانیت و برکناری آیت‌الله منتظری و قرار گرفتن در راس وزارت اطلاعات و امنیت، دلائل پنهان مانده تاخیر چند ماهه تصمیم جلسه سران قوا برای یورش به حزب و بالاخره طرح دوباره و فراموش نشدنی یورش به حزب و قتل‌عام رهبران و کادرهای آن در جامعه‌ایست که بسیار فراتر و همه جانبه‌تر از گذشته و با تجربه کاملی که طی چهار سال گذشته از عملکرد مخالفان اصلاحات و انقلاب بدست آورده به این نوع یورش‌ها نگاه می‌کند، نسبت به آنها کنجکاو است و آنچه امروز در جامعه روی می‌دهد را ادامه همان یورش‌ها و مشابه آن می‌داند و حالا در پس جزئیات رویدادهای گذشته و ارتباط آنها با رویدادهای امروز است!

از این نگاه، باید از انتشار گزارش همشهری استقبال کرد، همانگونه که از سئوالات صادق زیباکلام باید استقبال کرد و انگیزه انتشار کتاب ضد توده‌ای "مازیار بهروز" و رابطه‌های وی با مافیای ارتجاع-ثروت در جمهوری اسلامی را بر ملا کرد! و سرانجام نیز این نتیجه را گرفت که اگر حزب توده‌ایران و سیاست آن در برابر جمهوری اسلامی و برای تثبیت دستآوردهای انقلاب ۵۷ در جامعه ایران و سایه‌اش بر سر هر تحول و رویداد مثبتی در جمهوری اسلامی وجود نداشت، اینهمه تلاش تبلیغاتی برای مقابله و مبارزه با آن هم نیاز نبود و چنین لشکری به میدان کشانده نمی‌شد.

"شورشیان آرمانخواه"

کتاب اول " شورشیان آرمانخواه" نام دارد، با نام فرعی "ناکامی چپ در ایران" که تصاویر خسرو روزبه و نورالدین کیانوری را روی جلد دارد و از این نظر بسرعت در بازار کتاب جلب نظر کرده‌است. نویسنده کتاب "مازیار بهروز"، فرزند جهانگیر بهروز است. شخصیتی که حداقل بین دست‌اندرکاران مطبوعات و سیاست در ۵۰ سال گذشته نه خوشنام اما نامی آشناست! نویسنده کتاب، اکنون استادیار دانشگاه برکلی در امریکاست و از چند سال پیش به ایران و رفت و آمدهای ویژه دارد! رفت و آمدهائی که رد پای آن در تهیه و تنظیم این کتاب پیدا شده‌است. کتاب را که به انگلیسی نوشته شده، مهدی پرتوی ترجمه کرده، که -حداقل- از طرد شدگان توده‌ایست!

مازیار بهروز که در حال حاضر نیز در ایران اقامت دارد، در کتاب خود می‌کوشد جنبش چپ ایران را وابسته، پوچ، بی‌هدف، پراکنده و محکوم به شکست معرفی کند و البته مرکز حمله هم حزب توده‌ایران، بویژه در دوران بعد از انقلاب و دبیر اولی نورالدین کیانوری است. وجه تحقیق کتاب آنقدر قلابی است که حتی ذکر سند از کتاب خاطرات کیانوری درباره سازمان نوید هم (ص ۷۹) قلابی است و اساسا چنین سندی در کتاب خاطرات کیانوری وجود ندارد! اغلب اسناد و اشارات باصطلاح مستند کتاب نیز همینگونه و عمدتا برگرفته شده از چند کتابی‌است که توسط سرهنگ زیبائی و ساواک تهیه شده بود و یا اعترافات دروغ در زیر شکنجه. ظاهرا نویسنده و مترجم کتاب، با این تصور که نسل

جدید ایران بـا خوانـدن همیـن کتـاب اطلاعـات تـاریخی خـود از حـزب توده‌ایران را کامل شده تصور خواهد کرد، هر ادعائی که دلشان خواسـته و یا به آنها توصیه شده در کتاب آورده‌اند، تا هیزمی زیر اجاق کهنـه تـوده‌ای ستیزی بگذارند.

در یکـی از پی‌نویس‌هـای کتـاب، اشـاره می‌شـود کـه وزارت اطلاعات در انتشار "کتابچه حقیقت" نقـش داشته‌اسـت، کـه خـود نوعـی اعتراف به دست داشتن مترجم در تهیه این کتابچه است!

دعوا بر سر چیست؟

مازیار بهروز کیست؟

کتاب "شورشیان آرمان خواه"، نسـخه بـزک شـده پایـان نامـه دکترای مازیار بهروز است که وی در سال ۱۹۹۳ برای اخذ دکترای تـاریخ از دانشگاه کالیفرنیا در لوس‌آنجلس سر هم بندی شده‌است. آن پایان نامـه عنوان «جنبش کمونیستی ایران از ۱۹۵۳تا ۱۹۸۳» نام دارد.

رابطه‌هائی که این کتاب را در ایران به چاپ رسانده و بـه بـازار کارزار ضد توده‌ای روانه کرده چیست و کدام ریشه‌ها را دارد:

خانمی بنام "نیکی کدی" از مشوقان و همکاران مازیار بهروز در تهیه این پایان نامه و کتاب مورد بحث است و گـام بـه گـام وی را بـرای تهیه این کتاب همراهی کرده‌است. حالا این خانم و نقش و نظـر او را بـه نقـل از گفتگـوی خبرنگـار روزنامـه رسـالت بـا "حـامد انگـار" بخوانیـد. مصاحبه‌ای که در تاریخ ۵ اردیبهشت ۸۰ در رسالت چـاپ شده‌اسـت. ابتـدا باید دانست که حامد انگار یکی از اسلام‌شناسان و ایران شناسان امریکـائی است که سر و کله انواع آنها در سـال‌های بعـد از پـیروزی انقـلاب ۵۷ در ایران و در ارتباط با انجمن‌های اسلامی پیدا شـد و نقـش سـفرای حسـن ارتباط‌های زیر زمینی را در جمـهوری اسـلامی ایفـاء کردنـد. از ایـن نـوع کارشناسان و تازه مسلمان شده‌ها در میان گروه‌های اسـلامی افغـانی و در میان طالبان کنونی بسیار اسـت. او در رابطـه بـا ارتجـاع مذهبـی ایـران و تئوری‌سازی برای آنها نقش و نظراتی شبیه جلال‌الدین فارسی دارد.

روزنامه رسالت، از این اسلام شناس و مسلمان شده امریکـائی و در تائید "نیکی کدی" و درعین حال پرونده‌سازی برای آیـت‌الله خمینـی می‌پرسد: «آثار نیکی کدی و آبراهامیان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟»

حامد انگار، در این گفتگو که عنوان «آثار نویسندگـان غربـی و تحلیلگران امور ایران در بوته نقد» را دارد می‌گوید:

«خانم کدی یک شخص دانشگاهی‌است که زحمـت کشـیده و چندین کتاب نوشته و یا ویراستار چندین کتاب در باره ایـران بـوده اسـت. آبراهامیان هم کتاب عجیـب و غریبـی نوشـته کـه فکـر می‌کنـم نـامش "خمینیسم» باشد. البته من نخوانده‌ام و تنها نگاهی به آن انداخته‌ام. او ادعا کرده که ایدئولوژی انقلاب چیزی بوده به نـام "خمینیسـم" کـه مخلوطـی است از نمی‌دانم افکار چپ و عقاید اسلامی و اینها. بنظر من کتاب جـالبی نیست»

به این ترتیب، رسالت و حامد انگار ابتدا در مقابله با آبراهامیـان که برخی آثارش در ایران چاپ شده و در راه‌توده نیز مقالاتی در باره آن‌هـا منتشر شده و حامد انگار خودش می‌گوید که اصلا آنـها را نخوانـده ظـهور می‌کنند و سپس هر دو مبلغ خانم کدی می‌شوند و خـانم کـدی مشـوق و یاری رسان مازیار بهروز برای اضافه کردن یک کتاب دیگر ضد توده‌ای به بقیه کتاب‌های ضد توده‌ای!

تمام این کارزار تبلیغاتی هم بر سـر همـان سیاسـت و نگـرش حزب توده‌ایران نسبت به انقلاب ۵۷ است که اکنون صحت آن در صحنـه عمل به اثبات رسیده و بسرعت در جنبـش جـای خـود را بـاز کـرده و بـه نگرش یک جنبش تبدیل شده‌است!

معمائی که آسان حل می‌شود!

کتاب دوم " معمای هویـدا" نـام دارد. نویسـنده کتـاب عبـاس میلانی است، که نام او در میان زندانیان دهه ۵۰ در زمان شاه آشناسـت. از فعالان گروه‌های مائوئیست در کنفدراسیون که بـرای انقـلاب بـه سـبک راهپیمائی بزرگ مائو به ایران بازگشت و خیلی زود سر از کمیته مشترک و زندان اوین در آورد! روی جلد کتـاب عکـس بسـیار نفیسـی از امیرعبـاس هویدا با پیپ و گل اورکیده معروف بر یقه کت وی چاپ شده است. عباس میلانی کتاب را به انگلیسی نوشته و خود نیز آن را به فارسـی بـرگردانـده است!

شیوه قـابل توجـهی کـه در ایـن کتـاب بـه کـار گرفتـه شـده، مصاحبه‌های متعدد، مراجعه به منابع گونـاگـون و۰۰۰ اسـت کـه شـاید در تاریخ معاصر ایران کمتر نظیر داشته باشد.

نثر کتاب دلنشین و ویراستاری شده است و در بعضـی فصـول- مانند فصول اول و شانزدهم- تکان دهنده‌اسـت. نویسـنده بـا دقـت تمـام کوشیده‌است حتی موضوعات فرعی و بی‌اهمیت را از چند زاویه بنگرد و بـا در کنار هم گذاشتن اظهارات شفاهی و کتابی به واقعیات دست یابد.

ظاهرا، برای نویسنده کتاب فقط در یک مورد نیاز به موشـکافی و مراجعه به اسناد ضروری نبوده‌است و ان تاریخ حـزب توده‌ایـران اسـت. دکتر میلانی که همچنان گذشته کینه خود نسبت بـه حـزب توده‌ایـران را حفظ کرده در صفحه ۱۴۶ مدعی می‌شود «اسناد و خاطرات سـران حـزب توده شکی باقی نگذاشته که نورالدین کیانوری در ترور شاه توسـط نـاصر فخرآرائی دست داشته است» و از میان رهبران و کادرهای حزب توده‌ایران نیز فقط و فقط به سراغ بابک امیرخسروی رفته و از او نقل قول می‌آورد!

عباس میلانی همان ادعاهای دستگاه‌های جاسوسـی امریکـا و انگلیس را در مورد نفوذ حزب توده‌ایران در دادگاه‌هـای انقـلاب و داشـتن نقش در محاکمه رهبران رژیم سـرنگون شـده را اینگونـه و در ارتبـاط بـا دادگاه هویدا و دادستان آیت‌الله خلخالی مطرح می‌کند:

«در حملات مکرر کیفرخواست به امریکا، زبان مشخص برخـی از مـواد کیفرخواسـت و بـالاخره سـکوت کـامل وی (خلخـالی) در مـورد شوروی، همه طنینی از نفوذ اندیشه‌های حزب توده می‌توانست باشد.». این پرونده سازی در کنار اسنادی که میلانی برای تبرئه شـاه و هویـدا فراهـم کرده و کنار هم چیده البته طبیعی است. افتخار کینـه ورزی علیـه انقـلاب ۵۷ و حزب توده‌ایران فقط خاص آیت الله مصباح یزدی در نماز جمعـه‌ها و بقیه حجج اسلام و آقایان عظام و یا رهـبران موتلفـه اسـلامی در تـدارک بازگرداندن سلطنت و برقراری حکومـت اسـلامی نیسـت، از زبـان و قلـم میلانی هم می‌توان این کینه و تلاش را بصورت کتاب خواند!

فاجعه تسلط مافیای تجاری بر کشور

سوخت جنگی طالبان

کامیون‌های جنگی طالبان بی‌وقفه مهمات و نفرات را به جبهه‌های بدخشان و شمال‌غرب می‌رسانند. صدها پاترول اهدائی به طالبان مدام در مناطق تحت اشغال این گروه درحال رفت و آمد در شهرها برای کنترل منکرات‌اند!

در کنار همه سئوالات و ابهاماتی که در باره ماشین جنگی طالبان وجود دارد، امروز این سئوال اساسی نیز برای ایرانی‌ها مطرح است که بنزین و سوخت ماشین جنگی طالبان از کجا تامین می‌شود؟ پاکستان که خود نیازمند نفت است و افغانستان هم که راه به دریا ندارد، نفت قفقاز گران و دور از دسترس است، خزانه طالبان هم که برای خرید سوخت از بازار آزاد خالی است!

این سوخت جنگی از طریق نهادها و بنیادهائی در جمهوری اسلامی تامین می‌شود که سهمیه نفتی دارند و این نفت را کمتر از نرخ بازار و خارج از کنترل دولت می‌فروشند. اما قیمت آن چگونه پرداخت می‌شود و چگونه به ماشین جنگی طالبان می‌رسد؟

این پول از راه ۳ میلیارد دلار تجارت دوبی به پاکستان که راه آن از خاک ایران به افغانستان و سپس به پاکستان ختم می‌شود تامین شده و سرمایه‌داری تجاری ایران در آن مستقیما دست دارد.

این در حالی است که سرمایه‌داری تجاری ایران، در عین حال خود بزرگترین شریک تجاری امارات عربی است. سال گذشته صادرات این شیخ نشین‌ها به ایران بالغ بر ۱٫۷ میلیارد دلار بوده است. نزدیک به ۳ هزار شرکت ایرانی در امارات و برای همین تجارت فعالیت می‌کنند. (صدای عدالت ۳۰ خرداد)

از طرف دیگر یارانه دولت برای بنزین در سال ۴۳۰۰ میلیارد ، یعنی رقمی نزدیک به نیم میلیون دلار است. (آفتاب یزد ۳۰خرداد)

اینها ارقامی نیست که چند روزنامه در داخل کشور منتشر کرده و مستند نباشد. بانک جهانی اعلام کرده است که سالی ۳ میلیارد دلار کالا از دوبی وارد ایران، آسیای مرکزی، افغانستان و سپس پاکستان می‌شود. به این ترتیب افغانستان به بندری تجاری برای پاکستان تبدیل شده‌است و حفظ این بندر نیازمند حرکت ماشین جنگی و تامین سوخت آنست. میان افغانستان و پاکستان برای این منظور یک قرار داد وجود دارد که در سال ۱۹۵۵ بسته شده‌است و بموجب آن کالائی که از افغانستان وارد پاکستان می‌شود از گمرک معاف است.(زرین نقوی- بانک جهانی ۱۹۹۹) یعنی افغانستان نه تنها بندری در خدمت پاکستان، بلکه مستعمره‌ای است که پاکستان برآن حکومت می‌کند.

در ازاء این امتیاز، دولت پاکستان به طالبان اجازه داده‌است تا از سواحل دریائی پاکستان استفاده کند و در واقع افغانستان به این ترتیب به دریا وصل شده‌است. افغانستان مجاز به صدور کالا از طریق بنادر پاکستان شده‌است، اما اساسی‌ترین سئوال اینست که افغانستان برای صادرات چه تولیدی جز مواد مخدر دارد؟ بنابراین، در ازاء مستعمره شدن افغانستان، طالبان می‌تواند مواد مخدر تولیدی خود را از طریق پاکستان و دریا خارج کند و بفروشد. همین پول صرف خرید تسلیحات و نفت و سوختی می‌شود که ماشین جنگی افغانستان به آن نیازمنداست. نفت را از ایران و سلاح را از پاکستان می‌خرد! یعنی پول بدست آمده از کشت مواد مخدر به صندوق تسلیحاتی پاکستان ریخته می‌شود که نقش واسطه را برای فروش تسلیحات امریکائی برای افغانستان ایفاء می‌کند و بخش دیگری از این پول نیز صرف خرید نفت غیر سهمیه‌ای (تحت کنترل اوپک) می‌شود که آستانقدس رضوی و شخص واعظ طبسی سهم عمده را در آن دارند. مواد مخدر نیز، که میلیون‌ها نفر را در ایران به خود آلوده کرده از کانال‌های آلوده همین زد و بند و تجارت عبور می‌کند.

این همه ابعاد تجارت و سودی نیست که دولت پاکستان و تجار آشکار و پنهان ایران در حکومت می‌برند.

روزانه ۳۰۰ تا ۳۵۰ کامیون کالا از دوبی وارد خاک ایران می‌شود که ارتباطی با آن ۱٫۷ میلیارد صادرات از دوبی و امارات متحده عربی به ایران ندارد. اینها کالاهائی است که از مرز افغانستان عبور کرده و از طریق این کشور و مطابق همان قراردادی که در بالا به آن اشاره شد وارد پاکستان می‌شود و تجار و مافیای نظامی حاضر در دولت پاکستان، که ژنرال پرویز مشرف به نمایندگی از آنها قدرت را در اختیار گرفته نباید بابت آن مالیات پرداخت کنند. نام اینگونه کالاها را اصطلاحات "صدور مجرد" گذاشته‌اند. شبکه مافیائی-تجاری ایران در انتقال این کالا از امارات متحده و دوبی از خاک ایران به افغانستان دست دارد و بخشی از نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در منطقه نیز به این تجارت و مناسبات آلوده‌است!

پول سوخت ماشین جنگی و پاترول‌های طالبان اینگونه تامین می‌شود و مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی که نهادهای خارج از نظارت دولت و مردم و مجلس و زیر پوشش نهاد رهبری نیز اینگونه هم از راه فروش نفت و از هم طریق ترانزیت کالا از امارات متحده و دوبی به پاکستان از طریق خاک ایران و هم از کنار شبکه فروش و توزیع مواد مخدر در سراسر ایران سود می‌برد!

فساد، تباهی یک نسل، دزدی، فحشاء، تبعیض و انواع مصیب‌های اقتصادی و اجتماعی که رهبر برای مبارزه با آن، خطاب به همان‌ها که در مجمع تشخیص مصلحت نظام نشسته و دستشان آلوده در همه این مسائل است پیام صادر می‌کند، ریشه‌هائی اینگونه گسترده و وابسته به نهاد رهبری دارد!

ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام

آگاهی دوباره از ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام شاید بی‌مورد نباشد:

۱- مصطفی میرسلیم، عضو رهبری موتلفه اسلامی

۲- حبیب‌الله عسگراولادی، دبیرکل موتلفه اسلامی و نماینده رهبر در کمیته امداد (بنیاد بزرگ مالی).

۳- مرتضی نبوی، مدیرمسئول روزنامه رسالت و تشکل‌های همسو با موتلفه اسلامی.

۴- علی لاریجانی، سرپرست سیمای جمهوری اسلامی.

۵- علی‌اکبر ولایتی، عضو رهبری موتلفه اسلامی، از کادرهای حجتیه و وزیر خارجه سابق.

۶- دری نجف‌آبادی، وزیر اطلاعات برکنار شده‌ای که تعدادی از قتل‌های حکومتی در زمان او روی داد.

۷- محمدمحمدی ریشهری، بنیانگذار دادگاه ویژه روحانیت و از طراحان و مجری برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی آیت‌الله خمینی

۸- آیت‌الله مهدوی کنی، دبیرکل جامعه روحانیت مبارز، که پیرامون رابطه‌های بین‌المللی او صحبت بسیار است!

۹- آیت‌الله حسن صانعی، سرپرست بنیاد ۱۵ خرداد که اجرای حکم جنجالی و مشکوک قتل سلمان رشدی را عهده دار شده‌است!

۱۰- آیت‌الله واعظ طبسی، تولیت آستانقدس رضوی و نماینده رهبر در خراسان، که گفته می‌شود لژهای جدید ماسونی و شبکه بازسازی شده حجتیه را از بنیانگذار این انجمن، یعنی شیخ محمود حلبی به ارث برده است.

۱۱- آیت‌الله جنتی، دبیر شورای نگهبان، که در بسیاری از توطئه‌های خونین دهسال دوم جمهوری اسلامی نقش دارد و خانواده او، بویژه پسر بزرگش بزرگترین تجارت‌خانه‌ها را در دوبی و امارات متحده دایر کرده و انحصار واردات وسائل خانه را دارد! او در برج سبزی که موتلفه اسلامی مخصوص او، در ابتدای خیابان نیاوران ساخته زندگی می‌کند.

۱۲- آیت‌الله امینی، امام جمعه موقت قم، که اغلب در جلسات مجمع مصلحت نیز دعوتش نمی‌کنند، زیرا نسبت به حصر آیت‌الله منتظری حرف دارد!

۱۳- آیت‌الله موحدی کرمانی، نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران، که بسیاری از توطئه‌های چهار سال گذشته فرماندهان سپاه پاسداران علیه محمدخاتمی با هدایت او صورت گرفته‌است. شبکه صادرات و فروش صنایع نظامی در اختیار اوست!

۱۴- آیت‌الله امامی کاشانی، امام جمعه موقت تهران، دبیرکل سابق روحانیت مبارز.

۱۵- هاشمی رفسنجانی، که بی‌نیاز از معرفی است.

۱۶- حسن حبیبی، معاون اول ریاست جمهوری

۱۷- آقازاده، وزیر نفت (مراجعه کنید به شبکه‌های حاشیه‌ای نفت و تجارت در همین گزارش)

۱۸- بیژن نامدار زنگنه، وزیر بازرگانی.

۱۹- محمدهاشمی، برادر هاشمی رفسنجانی و سرپرست سابق سیمای جمهوری اسلامی.

۲۰- محسن نوربخش، سرپرست بانک مرکزی.

۲۱- حسن روحانی، نایب رئیس ناطق نوری در مجلس پنجم و دبیر شورای امنیت ملی.

۲۲- موسوی خوئینی‌ها، مدیر مسئول روزنامه توقیف شده سلام که معلوم نیست بعد از محکومیت در دادگاه ویژه روحانیت دیگر در جلسات این مجمع شرکت می‌کند یا خیر!

۲۳- عبدالله نوری، نماینده آیت الله خمینی در سپاه پاسداران که اکنون در زندان اوین است.

۲۴- میرحسین موسوی، نخست وزیر دوران جنگ که معلوم نیست در جلسات مجمع شرکت می‌کند یا خیر!

۲۵- فیروزآبادی، سرپرست جدید بنیاد مستضعفان.

بزرگترین سئوال در ارتباط با این لیست اینست: این ترکیب می‌تواند با ثروت اندوزی، فساد، اختلاس و... مبارزه کند؟ اصلا **کی به کی فرمان می‌دهد؟**

بازگشت مخملباف از افغانستان، استقرار حکمت‌یار در زاهدان و نامه سر گشاده میهن دوستان افغانی

فاجعه انسانی در افغانستان

سکوت مرگباری که تمام وسائل ارتباط جمعی بزرگ جهان پیرامون رویدادهای جنایتکارانه در افغانستان برگزیده‌اند، خود توطئه‌ای در ادامه ۲۳ سال توطئه علیه مردم این کشور است. آنها آن لحظه‌ای را برای شکستن این سکوت انتظار می‌کشند که امریکا تصمیم نهائی خود برای تبدیل نقاط مرزی افغانستان به پایگاه‌های نظامی ناتو و ارتش امریکا بگیرد. در این صورت است که سیل اخبار مربوط به فقر و جنایت در افغانستان روی شبکه‌های بزرگ تلویزیونی جهان قرار خواهد گرفت تا افکار عمومی را آماده این دخالت مستقیم و استقرار نیروهای نظامی در خاک افغانستان کرده و فاجعه بزرگتر را یاری رسانند!

ارتش و تشکیلات امنیتی دولت نظامی پاکستان همچنان به حمایت همه جانبه نظامی خود از جنایتکاران طالبان ادامه می‌دهند و طبیعت نیز خشم خود را با ادامه خشکسالی در این کشور همراه جنگ و نکبت ارتجاع مذهبی کرده‌است.

اخیرا در همین ارتباط نامه سرگشاده‌ای از سوی جمعی از افغان‌های میهن دوست در اختیار راه‌توده قرار گرفته که خود بازگوکننده گوشه‌های دیگری از ابعاد فاجعه در افغانستان است. این نامه سرگشاده را در ادامه می‌خوانید و از همه کسانی که آن را می‌خوانند انتظار می‌رود که با احساس مسئولیت انسانی با مضمون این نامه برخورد کنند.

در ادامه این نامه سرگشاده اخباری را نیز منتشر می‌کنیم که حکایت از نشستن یکی از فاجعه آفرینان افغانستان بر سر خوان نعمت آیت‌الله واعظ طبسی دارد و کمک‌های مالی دریافتی از آستانقدس رضوی را همراه با درآمد حاصله از قاچاق مواد مخدر صرف ادامه توطئه علیه کشور افغانستان می‌کند.

در پایان، بخشی از پیام فیلمساز برجسته ایرانی "محسن مخملباف" را می‌آوریم که پس از دیدار از افغانستان بلاکشیده و در توصیف آنچه در این کشور دیده فرستاده است.. این پیام در مصاحبه کوتاه وی با رادیو بی.بی.سی و به مناسبت جایزه‌ای که فیلم "سفرقندهار" وی بدست آورده داده شده‌است.

نامه سرگشاده جمعی از میهن‌دوستان افغان!

«فقر زندگی هزاران خانواده هموطن ما را در داخل کشور و پاکستان به نابودی تهدید نموده و زندگی را برایشان جهنم ساخته‌است. اعضای حزب ما در داخل کشور و پاکستان با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند. خانواده‌های شهدا، معلولین و معیوبین ما از ناچاری دست به

تکدی دراز کرده‌اند و چنانچه مساعدت نشود ناموس و شرافتشان در خطر است. اطفال معصوم حزبی‌ها به کارهای شاقه، دوره گردی و دریوزه‌گی مصروف‌اند و آینده‌ای تیره و بدون امید را در پیش دارند. زنان بی‌پناه هزاران حزبی در کشاکش مشکلات پرشمار اجتماعی- اقتصادی کمرهای شان خم گردیده‌است. تورم، انفلاسیون و بیکاری چون اژدهای بیرحم برای بلعید هموطنان ما دهن باز کرده‌است و هر روز قربانی بیشتری می‌گیرد. سوء تغذیه جان ده‌ها هزار طفل را گرفته و صدها هزار دیگر را معیوب می‌کند. عوامل بالا در پهلوی ده‌ها مشکل دیگر سیاسی و اجتماعی که از جانب تفنگ داران طالب اعمال می‌شود باعث شده تا رفقا و دوستان در افغانستان و پاکستان نسبت به کار فعال سیاسی-تشکیلاتی بی‌علاقه شوند و به صداقت ما نسبت به آنها و سرنوشتشان به دیده شک و تردید بنگرند.»

این نامه سپس چنین ادامه می‌یابد:

«شکم‌های گرسنه، تن‌های نزار و برهنه، بسربردن در دخمه‌های مرگ با حداقل امکانات معیشتی، کمبود مواد سوختی، یاس، حسرت و عسرت از رفقا مرده‌های متحرک ساخته است. میزان خودکشی روز به روز ازدیاد می‌یابد. گوشزد می‌شود که اخیرا رفیق «غلام غوث کارگر» نیز انتحار نمود و راهی جز مرگ نیافت.

برای کاستن از دردها و آلام همرزمان دلیر ما و خانواده‌های ستم کشیده شان همه اعضای شرافتمند و متعهد حزب را فرا می‌خوانیم که:

- در تمام شهرها و ایالات شبکه حزبی فوند کمک داوطلبانه به رفقا را بوجود آورده و جمع آوری اعانه‌ها را با کار تشدیدی پیگیر و بدون تاخیر به پیش برند.
- این فوند تا زمان حل کامل مشکلات اقتصادی خانواده‌های رفقا در افغانستان، پاکستان و سایر کشورهای همسایه به شکل دایما فعال، همچون یک نهاد کار حزبی به موجودیت‌اش ادامه دهد.
- همه رفقا وظیفه خود دانند که در تهیه لیست مستحقین بکوشند.
- فامیل‌های شهدا، معلولین و معیوبین در این دریافت مساعدت‌ها حق تقدم خواهند داشت.
- مکانیسم رسانیدن مساعدت ها برای مستحقین توسط کمیسیون‌های ویژه و منتخب کمیته های موقت کار در ممالک تعیین می‌شود.
- هر نوع ابتکار رفقا برای تقویت فوند پذیرفته خواهد شد، مشروط بر آنکه موانع قانونی و حقوقی نداشته باشد.
- ابتکار شهر بریمن آلمان که در این عرصه پیشقدم شده‌اند قابل تعمیم است.

رفقا

تقویت روحیه تعاون و احساس مسئولیت در برابر خانواده‌های فقرزده حزبی در داخل و خارج از کشور در محراق وظایف ملی، حزبی و وجدانی ما قرار دارد.

برای همه شما در این آزمون بزرگ تاریخ آرزوی سربلندی داریم.»

گلبودین حکمتیار در زاهدان!

به راه‌توده خبر رسیده‌است: "گلبودین حکمتیار"، که او را از دست نشاندگان مستقیم انگلستان می‌دانند و نقش مهمی در جنگ داخلی افغانستان داشته در مسجد "مکی" زاهدان نماز می‌خواند! او که در زمان سقوط کابل بدست ارتش پاکستان و طالبان دست نشانده پاکستان در خاک این کشور قرار داشت، بدون هیچ مقاومتی در برابر طالبان، همراه قوای نظامی تحت امر خویش از افغانستان خارج شد. این عدم مقاومت و خروج از افغانستان به گونه‌ای بود که در تمامی محافل سیاسی افغان، این عقب نشینی یک عقب نشینی فرمایشی که از انگلستان دستور آن داده شده بود ارزیابی شد.

حکمتیار در زاهدان با عربستان سعودی در ارتباط است و مشاورین سعودی وی در کنارش بسر می‌برند. بخشی از شبکه مواد مخدر منطقه در اختیار اوست و از این طریق افراد زیر فرمان وی تجارت می‌کنند! این در حالی است که هزینه نگهداری وی در خاک ایران را آستانقدس رضوی تامین می‌کند و افراد تحت فرمان او برای ماموریت‌هائی که در داخل خاک ایران به وی داده می‌شود همکاری می‌کنند. مشاورین سعودی و فرماندهان نظامی حکمتیار نیز بدون هیچ مانعی در زاهدان رفت و آمد می‌کنند. اخیرا از کوه‌های بلوچستان پاکستان تا بلوچستان ایران به زبان فارسی و بلوچی شعارهائی علیه "شیعه" و "شیعه‌ها" نوشته شده که ناظران محلی آن را کار افراد حکمتیار، توصیه‌های مشاورین سعودی وی و با هدف جدائی اهل سنت از اهل تشییع در منطقه و زمینه‌سازی برای جنگ داخلی در ایران است!

محسن مخملباف:

ای کاش جایزه من نان، کفش، آزادی و باران بود!

بخش‌هائی از گفتگوی رادیوئی و پیام محسن مخملباف را در ادامه می‌خوانید:

«من به سبب سفرهائی که برای ساختن فیلم سفر قندهار به افغانستان داشتم، با غم و درد مردم افغان بیشتر آشنا شدم. قحطی که در افغانستان جریان دارد، به موجب گزارش سازمان ملل متحد قحطی است برابر با قحطی «صحرای بیافرا» در کشور اتیوپی در ۲۵ سال گذشته. به این سبب بازگرداندن افغان‌های مقیم ایران به میهن بلاکشیدشان مساوی است با مرگ در سرزمینی که بدلیل مصیبت جنگ، آوارگی و قحطی آمادگی پذیرفتن مردم مهاجر خودش را ندارد. به این سبب است که من نامه‌ای به آقای خاتمی نوشتم و از ایشان که دل بزرگی دارد خواستم تا تصمیم به بازگرداندن افغان‌های فاقد کارت اقامت در ایران را به تعویق بیاندازند.

در افغانستان تلویزیون وجود ندارد و رادیو هم بنام "رادیو شریعت" فقط در طول روز دو ساعت برنامه دارد که برنامه‌هایش بیشتر مذهبی است، حضور خبرنگاران در افغانستان تقریبا ممنوع است و به همین دلیل کمتر کسی از عمق فاجعه‌ای که در افغانستان می‌گذرد با خبر است. گهگاه بعضی از خبرنگاران فرصت پیدا می‌کنند که گزارش‌هائی را در باره افغانستان به دنیائی که تقریبا نسبت به مسائل افغانستان بی تفاوت است منتشر کنند. من اگر به چشم خودم شاهد جنازه‌هائی که از گرسنگی در بیابان‌ها و در حاشیه شهر هرات ریخته بود ندیده بودم، شاید من هم بی‌خبر بودم. **(بقیه را در ص ۳۲ بخوانید)**

نامه‌ها و پیام‌ها

همان امجدید قدیمی خودمان!

ایران– تهران– چند روز قبل به همراه ۰۰۰ به امجدیه برای تائید سخنان خاتمی رفته بودیم. امجدید را از سال ۱۳۳۱ که در یک روز چهارم آبان، علیه شاه در حضور خودش فریاد زده بودیم، ندیده بودم. حضور دهها دختر و پسر جوان دوم خردادی و فریادهای آزادیخواهانه‌شان واقعا که آدم را دگرگون می‌کرد. شعار عمده «زندانی سیاسی آزاد باید گردند» بود. خواستی که از دهها سال قبل از پیروزی انقلاب هم فریاد کشیده شده است. تمام جایگاه‌های امجدیه، زمین چمن و خیابان‌های اطراف امجدید پر بود. اکثرا جوان و تحصیلکرده و روشن و آزادیخواه

این روزها، جناح راست بواقع "مات" شده‌است، با همه اهرم‌های قدرت و امکانات و تجربه‌یی که دارد. سیل بنیان کن افکار عمومی آنچنان قوی است که وادارشان کرده حتی نتوانند نامزدی برای انتخابات و برای مقابله با خاتمی معرفی کنند. آخرین تیر ترکششان ایجاد شرایط "بناپارتیسم" بود که با اطمینان می‌توان گفت به شکست کشانده شده‌است. بیچاره شمخانی که قرار بود نقش ناپلئون را بعد از شکست انقلاب فرانسه به عهده بگیرد، ولی در ایران قانونمندی‌ها حاکی از آنست که نه انقلاب شکست خورده و نه ملت پدیده ناپلئون را می‌پذیرد!

از میان گزارش‌های دریافتی راه‌توده، در باره انتخابات

تهران– ساعت ۹ نشده بود، که به آخرین سخنرانی انتخاباتی خاتمی رسیدیم. در سالن هنوز بسته بود. عده زیادی از جوانان دختر و پسر و میانسال در خیابان ایستاده بودند. یک خبرنگار آلمانی با شخص میانسالی صحبت می‌کرد و دلیل انتخاب خاتمی را سئوال می‌کرد. این آقا مشغول پاسخ دادن بود که یک مرتبه یک آقائی با کنار زدن مردمی که دور خبرنگار جمع شده بودند جلو آمد. هیکل‌دار بود. گفت با من مصاحبه کنید و به مردم گفت شما که خاتمی را نمی‌شناسید، او خائن است. در این مدت ۴ سال فقط مردم را گول زده. کسی که همراه خبرنگار آلمانی بود گفت: آقا چرا دعوا راه می‌اندازی؟ این آقا آلمانی بلده داره از طرف ما جواب می‌ده. مرد درشت هیکل گفت من هم آلمانی بلدم، اما اصلا به خبرنگار آلمانی چه ارتباطی داره راجع به انتخابات سئوال کنه؟ اینها کافر هستند، ما مسلمانیم. مردم بسرعت دور خبرنگار و این آقا را خالی کردند و رفتند کنار. حدود ۳۰ دقیقه طول کشید تا در باز شود. همه مردم بی صبرانه منتظر باز شدن در بودند. به محض اینکه جمعیت داخل سالن شد شعار خاتمی خاتمی بلند شد و مردم داخل خیابان هم دم گرفتند. یک آقای درشت هیکل دیگری با ته ریش، کلاه مدل خلبانی، پیراهن سفید یقه سربازی و کفش تابستانی مسیر خیابان را میان جمعیت راه می‌رفت و با حالتی عصبانی به همه ناسزا می‌گفت، اما کسی اعتناء نمی‌کرد و مردم شعار می‌دادند. مرد فقیر همراه پسر بچه خردسالی دم در ایستاده بود. یک کوله پشتی به پشتش داشت که عکس خاتمی را روی آن چسبانده بود. این آقا زد پشت گردن مرد بیچاره و گفت: بدبخت تو دیگه چرا عکس خاتمی را زدی؟ برو دفتر خاتمی چک ۸۰ هزار تومانی بگیر. مردم به مرد کوله پشتی دار دلداری دادند و توصیه کردند که به این حرف‌ها گوشش بدهکار نباشد. در سالن رای، ماموران انتظامات با لباس آراسته و با ادب بودند. یک خبرنگار خارجی آمد که فیلمرداری کند، همان آقای با ظاهر حزب‌اللهی آمد از پشت یقه پیراهن خبرنگار را گرفت و کشید به عقب، بطوریکه نزدیک بود روی مردم بیافتد. گفت تو خارجی هستی، اجازه نداری داخل زن‌ها بشوی. کسی که همراه خبرنگار بود گفت خجالت بکش نمی‌بینی خبرنگار است، کارش اینست؟ مردم شروع کردند به اعتراض و دفاع از خبرنگار. در مسیر خیابانی که خاتمی می‌آمد مردم به نفع او شعار می‌دادند. با یک اتومبیل پترول رو باز، حدود ۱۵ دقیقه طول کشید تا به محل رسید. با هر کس که نزدیکش بود حرف می‌زد و دست می‌داد. انتخابات تمام شد. روز دوشنبه مردم جشن گرفته بودند. از ساعت ۹ شب تا ۲٫۵ صبح. خیابان‌های اصلی شهر تهران مثل ولی‌عصر از میدان ولی‌عصر تا نزدیکی تجریش شور انقلابی در میان جوانها موج می‌زد. همین شور در خیابان جردن هم جریان داشت. نیروهای حزب‌الله سکوت کرده بودند. پارک ملت مرکز تجمع قشرهای مختلف مردم بود، تا اینکه ساعت ۱ بامداد پلیس با بستن در ورودی پارک و مسدود کردن خیابانها شروع به پراکنده کردن مردم کرد. سراسر خیابان نیروی انتظامی، راهنمائی و رانندگی ایستاده بود، اما کسی اعتناء به این نیروها نداشت. البته ساعت یک شب عده‌ای را دیدیم که به زحمت از پارک ملت خودشان را به بیرون رسانده بودند و خبر دادند که لباس شخصی‌ها به مردم در این پارک حمله کرده‌اند. حمله به مردم در پارک ملت تا ۲ بامداد ادامه داشت و همین نیروها به ماشین‌هائی که عکس خاتمی را روی شیشه‌هایشان چسبانده بودند حمله می‌کردند. روزنامه‌های صبح، مثل حیات‌نو و نوروز مجانی در اختیار مردم گذاشته شده بود. مردم هنوز فریاد می‌زدند "یا علی مدد" . این یا علی مدد شعار انتخابات ۸۰ بود! شب انتخابات خود من تا ساعت ۱۲ شاهد رای دادن مردم بودم، در حالیکه هنوز ساعت ۱۱ نشده بود رادیو نتیجه آخر انتخابات را اعلام کرده بود! یک کارمند دانشگاه آزاد اسلامی به من گفت که اکثر کارمندان دانشگاه آزاد به خاتمی رای می‌دهند. وقتی ساعت ۴ بعد از ظهر اعلام شد خاتمی ۱۷ میلیون رای آورده و اکثریت مطلق را دارد مردم در صف‌های رای گیری شروع کردند به هلهله. اول فکر کردیم حالا که با این عجله رای ۱۷ میلیونی خاتمی را خوانده‌اند و مردم مطمئن شده‌اند که او برنده انتخابات است ممکن است از صف خارج شده و با خیال راحت بروند خانه‌هایشان. احتمالا جناح راست با همین هدف هم این رای را اعلام کرده بود، اما مردم از ساعت ۴ بعد از ظهر به بعد هم در صف‌ها ایستادند و رای گیری تا ۱۲ شب تمدید شد.

فرانسه_ دوست گرامی " رفیق ۲۴ " نامه محبت‌آمیز شما رسید. منتظر تماس دوباره شما هستیم.

فرانسه– در مدت انتخابات مرتب سایت راه‌توده را بررسی می‌کردم که خیلی خوب به تحلیل لحظات می‌پرداخت. در ضمن از طریق یکی از دوستان ایتالیا با خبر شدم که در جریان یک جلسه حزبی رفیق خاوری کنار رفته‌است. از کم و کیف جریان بی‌خبرم. در صورت امکان چگونگی را برایم توضیح بدهید. با مسافری که از ایران آمده بود بر سر نقش دولت موقت بحث داشتیم. اتفاقا مقارن با همین بحث‌ها مقاله رفیق کیانوری در پاسخ به انتقادات دیگران راجع به سیاست‌های حزب در اوائل انقلاب و ایجاد تشکیل جبهه دفاع از آزادی بسیار بموقع بدستم رسید. با توجه به اقبال نسبی به نشریه ما و اینکه خوانندگان قابل توجهی دارد تصور می‌کنم امکان تاثیر گذاری نسبی روی بحث‌هائی که در باره انقلاب می‌شود داشته باشید. این بحث‌ها که متاسفانه سازمان اکثریت هم در دامن زدن آن نقش داشته بیشتر تحت تاثیر جامعه‌شناسان و نظریه پردازان قدرت مسلط جهانی، یعنی امریکا قرار دارد. برای من جالب است که سیاستمداران دست راستی فرانسه هم گاهی از وجود ملاحظات ژئوپلتیک صحبت می‌کنند ولی دوستان ما تصور ختم این منازعات را دارند.

آلمان– برلین– اصل این نامه را برای رفقای "نامه مردم" ارسال داشته‌ام و رونوشت آن را برای شما.

–با سلام و درودهای رفیقانه،، خبر شرکت در انتخابات ریاست جمهوری سال جاری و توصیه رای به محمدخاتمی از طرف شما مایه بسی امید گشت، اما اخیرا مطلبی در باره شرکت در انتخابات در نامه مردم شماره ۶۰۹ خواندم که مایه حیرت و تعجب‌ام گشت، چرا که این بار نیز اماها و تناقض گوئی‌های قبلی تکرار شده بود و هم چنان مردم را بر سر دو راهی شک و تردید قرار می‌داد. همین سبب گردید تا بعنوان یکی از اعضای ساده خانواده حزب نامه‌ای برایتان تحریر و نکاتی را یاد آور شوم، هرچند که این اولین نامه‌ام نیست. امیدوارم مورد توجه واقع شود. در صفحه ۶ همین شماره چنین آمده‌است: «حزب توده‌ایران نمی‌تواند با برنامه‌های آقای خاتمی که مدعی است می‌توان آزادی و جامعه مدنی را در چارچوب رژیم ولایت فقیه پیاده کرد موافقت داشته باشد، ولی با اعتقاد به تداوم روند اصلاحات و تائید شرکت در انتخابات هیجده خرداد و رای به نماینده جبهه دوم خرداد را گامی مثبت در جهت تدارک شرایط لازم برای تحقق تحولات استوار و طرد رژیم ولایت فقیه ارزیابی می‌کند.»

آیا شما رفقای محترم که از جانب حزب توده‌ایران سخن می‌گوئید پاسخی برای این سئوال مردم دارید که می‌پرسند برنامه‌ای را که خود اعتقاد ندارید و آنرا عملی نمی‌دانید چرا آنان را تشویق به رای دادن به همان برنامه‌ها می‌کنید؟ م.الف (بخش‌هائی از یک نامه دریافتی)

بقیه «ایکاش جایزه من ...» از ص ۳۰

متاسفانه درهای افغانستان بسته است و این بسته بودن درها مصیبت را دو چندان کرده‌است. حتما اگر من هم سفر نکرده بودم چنین حساسیتی را نداشتم و علیرغم اینکه سال‌ها پیش فیلم "بایسیکل ران" را ساخته بودم، اگر این فجایع و غم‌های بزرگ انسانی را در جریان تهیه فیلم سفر قندهار ندیده بودم نمی‌توانستم چنین احساسی را داشته باشم و حتما چنین نامه‌ای را به آقای خاتمی ننوشته بودم.

من به وظیفه انسانی‌ام با نوشتن این نامه عمل کردم. گاهی وقت‌ها چشم انداز نتایج انسان را ناامید می‌کند و گاهی وقت‌ها یک سخن و یک کلام که از دل کسی بر می‌آید بر دل دیگران اثر می‌کند. من فکر می‌کنم حتما آقای خاتمی که دل بزرگی دارد به این مسئله توجه ویژه‌ای را خواهد داشت.

سازمان یونسکو مدال طلای فلینی را به فیلم سفر قندهار داده است به سبب نگاه انسانی این فیلم به مصائب افغانستان. اواخر اکتبر، در جمع سفرای مختلف جهان قرار است این جایزه به من داده شود. گاهی فکر می‌کنم که آیا این جوائز خاصیتی دارند؟

ایکاش این جایزه طلا نان بود و می‌شد بین گرسنه‌های افغانستان تقسیم کرد،

ایکاش این جایزه کفش بود تا می‌شد به آوارگان پابرهنه افغانستان داد،

ایکاش این جایزه باران بود و از آسمان بر سرزمین خشک افغانستان می‌بارید،

ایکاش این جایزه نسیم آزادی بود و به بورقه زن پوشیده افغانی می‌وزید تا او بتواند لااقل روی خودش را در آینه ببیند،

حالا که نیست و این فقط یک جایزه است، فکر می‌کنم این را ما به رسم امانت باید نگهداریم تا یک روزی یک موزه هنری در افغانستان ایجاد بشود و این جایزه که متعلق به ملت رنجدیده افغانی است به خود آنها داده شود.

(بقیه نظامی کردن حکومت از ص ۱۰)

امری که نه تنها در عدم حمایت روحانیون حوزه‌های دینی از علی شمخانی خود را نشان داد، بلکه با جمع شدن آراء متشکل و بسیج شده مخالفان اصلاحات در صندوق‌های رای احمدتوکلی نیز خودنمائی کرد! این درحالی است که علی شمخانی، بعنوان یکی از فرماندهان سپاه پاسداران، بدون اجازه، موافقت و تشویق فرمانده کل قوا نمی‌توانست وارد صحنه انتخاباتی شود و از سد شورای نگهبان بگذرد و ظاهرا طرفداران "ولایت مطلقه فقیه" باید از او حمایت می‌کردند! جمع آراء شمخانی در این انتخابات نشان داد که حتی بخش وسیعی از بدنه بسیج، نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران نیز به وی رای نداده‌است! طرفداران جمهوری نظامی، حتی نتوانستند آراء بیکاران، لمپن‌ها، شبکه‌های توزیع مواد مخدر و بازار سیاه و ... را هم برای تقلید از ۱۸ برومر لوئی بناپارت، برای علی شمخانی بسیج کنند و بر دفتر انقلاب ۵۷ نقطه پایان بگذارند!

هم این گروه از روحانیون، که تن به قبول طرح به ریاست جمهوری رساندن یک نظامی ندادند و هم مردم ایران به خاطر دارند که رضاخان هم در ابتدا به کمک "سید ضیاء" که یکی از روحانیون وابسته به دستگاه‌های جاسوسی انگلستان بود به قدرت رسید. حتی سیدضیاء جواز کودتا را از انگلستان گرفت و بعنوان طراح و حامی کودتا علیه مشروطه به ایران بازگشت و رضاخان را به عنوان مجری کودتا به صحنه کشاند. گرچه سپس عنان اختیار را به رضاخان میرپنج و سردار سپه بعدی سپرد تا بعدها به موسس سلطنت پهلوی و رضا شاه تبدیل شود!

بناپارتیزه کردن، بنی‌صدری کردن و رضاخانی کردن اوضاع سیاسی ایران تا وقتی سران این نوع توطئه‌ها بر بدنه نیروهای نظامی قرار نداشته باشند ناممکن است، اما این امر هرگز به معنای دست کشیدن طرفداران سرکوب جنبش مردم از طرح نظامی کردن اوضاع کشور نیست! همگان دیدند که طرفداران این طرح، حتی از فرصت انتخابات ریاست جمهوری برای تحقق این طرح خود استفاده کردند! از جمله ضرورت‌های تاخیر ناپذیر برای تقویت پیوند نیروهای سپاه و بسیج با جنبش مردم و حتی تلاش همه جانبه برای جلب و جذب فرماندهان غیر وابسته به مافیای قدرت و ثروت به جنبش مردم و جلب حمایت آنها از اصلاحات انقلابی در همین واقعیات نهفته است! این واقعیت که مافیای اقتصادی، هر اندازه که چهره رهبران آن برای توده مردم آشکارتر شده و از فریب مردم با شعارهای مذهبی و غیر مذهبی ناامیدتر می‌شود، به راه‌حل نظامی برای سرکوب مردم و حفظ قدرت خود بیشتر می‌اندیشد و هر اندازه که نیروی نظامی به جنبش مردم بیشتر نزدیک شود این آخرین راه‌حل و امیدواری از آنها گرفته می‌شود. به این ترتیب است، که جلب سپاه و بسیج به جنبش مردم به یک وظیفه ملی تبدیل می‌شود و هر نوع غفلتی در این زمینه، یک غفلت تاریخی است! شکست شمخانی در انتخابات ریاست جمهوری نشان داد که این ظرفیت بصورت عینی در میان نیروهای نظامی و سپاهی و بسیجی وجود دارد و باید با تمام قوا برای پیوند همیشگی آن با جنبش مردم استفاده کرد و هر نوع تلاش مخالفان اصلاحات، برای جبران این شکست خود در واحدهای نظامی را در هم شکست! آنها که در این انتخابات و در تلاش برای بناپارتیزه کردن اوضاع کشور و اعلام پایان انقلاب ۵۷ شکست خوردند، همان طراحان انحلال **"جمهوریت"** و برقراری **"حکومت"** هستند، که اینبار با طرح **"جمهوری نظامی"** به میدان آمدند و قطعا، در آینده با طرح‌های دیگری به میدان خواهند آمد. طرحی که بدون جلب و به کارگیری قوای نظامی علیه جنبش مردم ناممکن است و آنها با آگاهی از همین امر، اینبار کوشیدند نظامی‌ها را آشکارا علیه **جمهوریت**، در قدرت **حکومتی** سهیم کنند!

از طریق اینترنت، می‌توان آگاهی انقلابی را به جنبش دانشجوئی و جوان کشور منتقل کرد!

اشاره– از جمله کمبودهای بسیار جدی مطبوعات داخل کشور، که خواه ناخواه کم اطلاعی نسل جدید حاضر در صحنه مبارزه اجتماعی را بدنبال آورده، خودداری و یا کم ارزش تلقی کردن انتشار اخبار و گزارش‌های مربوط به جنبش‌های انقلابی، ملی و اصلاحی در کشورهای مختلف جهان در سال‌های اخیر است. متاسفانه مهاجرین سیاسی که انواع سایت‌های اینترنتی را تزئین کرده و انواع مطالب سرگرم کننده و مورد علاقه خود را روی این سایت ها قرار می‌دهند نیز کمترین حجم را به این نوع مطالب اختصاص می‌دهند و این در حالی است که اغلب این افراد خود دارای سوابق سیاسی بوده و زمانی از جمله مبارزان داخل کشور بوده‌اند!

جای خالی این نوع مطالب و این نوع سایت‌های اینترنتی، آنگاه بیشتر احساس می‌شود که سایت‌های دانشجوئی داخل کشور نیز متاثر از زندگی کمتر سیاسی مهاجرین سیاسی بتدریج آلوده به مباحث و مطالبی می‌شوند که ارتباطی با جنبش انقلابی داخل کشور ندارد و باری از دوش جنبش بر نمی‌دارد و تجربه‌ای را به جنبش منتقل نمی‌کند. کوشش راه‌توده، که از همان نخستین شماره انتشار دوره دوم خود بر ضرورت انعکاس اخبار جنبش جهانی تاکید کرده‌است، پرکردن بخشی از این خلاء است، که امیدواریم حداقل در این بخش– کسانی که توان و امکان برپائی سایت‌های اینترنتی دارند ما را در این زمینه و برای یاری رسانی به جنبش دانشجوئی و جوان داخل کشور یاری رسانند. حتی اگر چنین سایت‌هائی مستقل بوده و تنها از راه‌توده یاری گرفته باشند. راه‌توده، در همینجا آمادگی خود را در این زمینه اعلام داشته و امیدوار است کسانی که چنین امکان و علاقه‌ای را دارند از طریق پیام‌گیر تلفنی و یا پیام‌گیری اینترنتی با ما تماس برقرار کنند.

جنبش ایران را به جنبش جهانی وصل کنیم!

م. آذر

نزدیک به چهار سال از شکل‌گیری و آغاز جنبش انقلابی در ونزوئلا می‌گذرد. این جنبش را به جرات می‌توان همزاد تاریخی جنبش کنونی ایران، در آمریکای لاتین نامید. این دو جنبش که در شرایط نوین جهانی پس از شکست اولین تجربه ساختمان سوسیالیسم در شرق اروپا و بخشاً در پاسخ به تهاجم بیرونی جهانی شدن نئولیبرالی شکل گرفته‌اند، اساساً دستیابی به آماج اصلی انقلاب‌های ملی و ضد امپریالیستی این دو ملت را فرا رو دارند.

در زمینه اهداف داخلی و خارجی و شیوه‌های مسالمت‌آمیز بکار گرفته شده، شباهت بین جنبش‌های انقلابی در ونزوئلا و ایران خیره‌کننده و غیرقابل انکار است. تفاوت‌های بین دو جنبش را می‌توان حاصل عواملی مانند روبنای سیاسی متفاوت دو کشور، پایگاه طبقاتی رهبران و ظرفیت اجرائی بمراتب بالاتر رهبری جنبش در ونزوئلا دانست.

با توجه به اهمیت آشنائی فعالین جنبش با تجربیات و پیروزی‌ها و شکست‌های ملت‌های جهان نوشته حاضر ضمن معرفی جوانب اصلی جنبش انقلابی در ونزوئلا، دلائل سکوت مطبوعات فارسی زبان داخل و خارج کشور در رابطه با تحولات ونزوئلا را نیز بررسی خواهد کرد. لازم به یاد آوری است که پس از انتشار شماره ۱۰۷ راه‌توده که در آن گزارشی پیرامون جنبش اصلاحات در ونزوئلا و سوریه به چاپ رسیده بود، پیام‌های مختلفتی همراه با سئوالات متعدد در باره آن گزارش و ضرورت اطلاع بیشتر از جنبش ونزوئلا دریافت داشته بودیم، که از جمله انگیزه‌ای تهیه مقاله زیر دریافت این پیام‌ها نیز بوده‌است.

ونزوئلا بزرگترین صادرکننده نفت در آمریکای لاتین، یکی از بنیانگذاران اوپک و از نظر سطح و میزان صادرات نفتی سومین کشور در اوپک است. زبان رسمی ۲۵ میلیون سکنه ونزوئلا اسپانیائی و ۹۰ درصد آنها مسیحی و کاتولیک‌اند. ترکیب قومی جمعیت ونزوئلا به صورت زیر است: ۲۰٪ سفید پوست، ۷۰٪ مستیزو (ترکیب سفیدپوستان و رنگین‌پوستان)، ۹٪ آفریقائی و ۱٪ سرخپوست.

زمینه‌های تاریخی–اجتماعی جنبش کنونی

از نظر تاریخی ونزوئلا در بسیاری زمینه‌ها پیشگام ملت‌های آمریکای لاتین بوده است. مبارزات آزادی‌بخش آمریکای لاتین علیه استعمار و سلطه خارجی، مدیون رهبران ونزوئلائی مانند سیمون بولیوار و فرانسیسکو میراندا می‌باشد. ونزوئلا در سال ۱۸۱۰ تحت رهبری بولیوار، در جنبش "رهائی‌بخش" استقلال خود را بدست آورد.

پس از پیروزی جنبش استقلال‌طلبانه زمینداران بزرگ توانستند با سرکوب جنبش مردم، قدرت سیاسی خود را در سراسر کشور تازه استقلال یافته برقرار کنند. طی یکصد سال پس از کسب استقلال، ونزوئلا با یک اقتصاد کشاورزی تک محصولی وابسته به صادرات قهوه (بهره‌برداری از منابع نفت ونزوئلا در سال ۱۹۱۸ آغاز شد). ساختار اجتماعی–سیاسی تحت سلطه نخبگان زمیندار و حکومت نظامیان، نمونه‌ای کامل از جوامع آمریکای لاتین بود. آخرین نفر در سلسله این حکام مستبد "خوان ودسنته گیمز" بود که طی سال‌های ۳۵–۱۹۱۸ بر ونزوئلا حکومت کرد.

در فاصله دو جنگ جهانی، تحولات سیاسی–اجتماعی بزرگی شبیه دگرگونی‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ ایران در ونزوئلا رخ داد و

رهبران موسوم به "نسل ۱۹۲۸" منشاء تحولات عظیمی در آن کشور شدند.

در مرکز این تحولات دانشجویان "دانشگاه مرکزی ونزوئلا" در کاراکاس قرار داشتند. جنبش دانشجوئی به علت ایراد یک سخنرانی ضد دولتی دستگیر شدند. در اعتراض به این دستگیری، قیام دانشجویی به تظاهرات و راه‌پیمائی وسیع توده‌ای تبدیل شد. پلیس به روی تظاهرکنندگان آتش گشود و صدها نفر را زخمی کرد. اگرچه قیام‌کنندگان توانستند موقتا کاخ ریاست جمهوری را اشغال کنند، اما در نتیجه دخالت نظامیان، تحت فرماندهی "گیمز" جنبش سرکوب، دانشگاه‌ها تعطیل و رهبران اصلی جنبش بازداشت شدند.

بسیاری از بازداشت شدگان در زندان به هلاکت رسیدند. از میان آن بخش از "نسل ۱۹۲۸" که توانست از کشور خارج و به مهاجرت در اروپا و مکزیک برود، افرادی مانند "ویلالیا" "بتانکورت" "رودریگز" و لئونی" سالها بعد نقش مهمی در جنبش سیاسی کشور ایفاء کردند. پس از مرگ "گیمز" در سال ۱۹۳۵ وزیر جنگ او "لی‌پز" از طرف مجلس نخبگان به ریاست جمهوری برگزیده شد. در نتیجه تظاهرات گسترده توده‌ای، رئیس جمهور جدید به خواست مردم برای آزادی‌های سیاسی گردن نهاد. در نتیجه آزادشدن زندانیان سیاسی و بازگشت مهاجرین سیاسی، برای اولین بار در تاریخ ونزوئلا، سازمان‌های سیاسی توده‌ای تشکیل شدند. بتانکورت "سازمان ونزوئلا" را بنیاد نهاد. سازمان مارکسیستی، فدراسیون دانشجویان ونزوئلا به ابتکار ویلالبا و یارانش تاسیس شد. حزب کمونیست ونزوئلا نیز که هنوز بموجب قوانین ضد کمونیستی رژیم سابق غیر قانونی بود، به بازسازی و احیاء تشکیلات خود پرداخت و اولین اتحادیه سندیکاهای کارگری کشور را بوجود آورد. اما عمر آزادی‌های سیاسی بدست آمده دیری نپائید و در نوامبر ۱۹۳۶ "لی‌پز" ضمن رد تقاضای احزاب و سازمان‌های چپ، برای برسمیت شناختن "حزب دمکراتیک ملی" (که جبهه‌ای از نیروهای چپ بود) دستور سرکوب خشن و خونین اعتصاب کارگران صنایع نفت را صادر کرد.

در سال ۱۹۴۱ "مدینا"، وزیر جنگ "لی‌پز" به ریاست جمهوری رسید. در نتیجه شرایط ناشی از جنگ جهانی دوم و فضای باز سیاسی حاصل آن، "حزب دمکراتیک ملی" تحت نام "اقدام ملی" اجازه فعالیت قانونی یافت. در ۱۸ اکتبر ۱۹۴۵ جبهه چپ "اقدام ملی" با همکاری "اتحادیه نظامیان میهن‌پرست" طی یک کودتای بدون خونریزی دولت مدینا را سرنگون و رهبری انقلابی متشکل از چهار عضو جبهه "اقدام ملی" در افسر نظامی و یک فرد مستقل را تشکیل داد.

رهبری جدید اصلاحات سیاسی را در صدر برنامه‌های خود قرار داد. در مارس ۱۹۴۶ با وضع قانون انتخابات جدید، برای اولین باز به زنان حق رای داده شد. همه احزاب سیاسی و از آنجمله حزب کمونیست ونزوئلا قانونی شده و کرسی نمایندگی در پارلمان بر اساس درصد آراء احزاب سیاسی تقسیم شد.

جبهه "اقدام ملی" در انتخابات ۱۹۴۷ توانست ۷۳ درصد آرا را بدست آورد. متکی بر حمایت مردمی منعکس در آرا بدست آمده و جبهه "اقدام ملی" دست به یکسری اصلاحات اجتماعی-اقتصادی زد. جهت تحقق عدالت اجتماعی و بهبود شرایط کار کارگران وزارتخانه کار را برای اولین بار در تاریخ آن کشور بوجود آورد. طرح قانون اصلاحات ارضی دمکراتیک را به پارلمان فرستاد. با حمایت از گسترش تعلیمات عمومی و اجباری، قدمهای اساسی در راه مبارزه با بیسوادی برداشت و وضع ۵۰٪ مالیات بر سود شرکت‌های نفتی خارجی، درصدد احقاق حقوق ملی ونزوئلا و تامین ارز ضروری برای پیشبرد برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی مترقی خود برآمد. این اصلاحات خشم زمینداران بزرگ، سرمایه‌داران وابسته، عناصر محافظه‌کار و ارتجاعی کلیسای کاتولیک و شرکت‌های نفتی انگلیسی و آمریکائی را برانگیخت. در نتیجه در ۱۵ نوامبر ۱۹۴۸ طی یک کودتای نظامی آمریکائی، حکومت مردمی ونزوئلا سرنکون شد. دیکتاتوری نظامی قانون اساسی ۱۹۴۴ را لغو و قانون اساسی عقب‌گرای ۱۹۳۶ که فعالیت کمونیست‌ها را ممنوع می‌کرد را بجای آن نشاند. دیکتاتوری نظامی با دستگیری شکنجه و قتل هزاران کمونیست و ملیون هوادار جبهه "اقدام ملی"، انحلال کنفدراسیون کارگری ونزوئلا، بستن "دانشگاه مرکزی ونزوئلا"، تعطیل مطبوعات مستقل و تبعید ده‌ها هزار نفر به اردوگاه مرگ در جزیزه گواسینا واقع در منطقه جنگلی کشور، آرامش مطلوب امپریالیسم و ارتجاع را در ونزوئلا برقرار کرد. در سال ۱۹۵۴ "پرز"، رئیس خونتای نظامی حاکم، به پاس خدماتش در سرکوب کمونیست‌ها و ملیون و تامین منافع شرکت‌های نفتی آمریکایی هنگام دیدار رسمی از ایالات متحده از آیزنهاور، رئیس جمهور وقت آمریکا "نشان لیاقت" دریافت کرد.

در اواسط سال۱۹۵۷ اپوزیسیون غیرنظامی جنبش زیرزمینی بنام "خونتای میهن‌دوستان" را برای سرنگونی دیکتاتوری سازمان داد. مخالفت با "پرز" در صفوف نظامیان، بویژه در بین افسران جوان، که از فساد و زورگوئی ژنرال‌های حاکم به تنگ آمده بودند، رشد کرده بود. در سال ۱۹۵۷ "پرز" نگران از شکست احتمالی در انتخابات ریاست جمهوری آنرا منحل و یک همه پرسی را ترتیب داد. فقط دو ساعت پس از پایان همه پرسی، "پرز" با ۸۵ درصد آرا، برنده همه پرسی اعلام شد.

این تقلب آشکار خشم عمومی را برانگیخت. در اول ژانویه ۱۹۵۸ هواپیمای نیروی هوائی با بمباران مشخص پایتخت، قیام عمومی علیه ژنرال‌های حاکم را آغاز کردند. در ۲۲ ژانویه گروهی از افسران نظامی، نگران از سرنوشت خود و خشم مردم که پس از تقریبا یکماه به اوج رسیده بود، "پرز" را وادار به کناره‌گیری کردند. در این اقدام همگانی بالغ بر ۳۰۰ نفر کشته و ۱۰۰۰ نفر زخمی شدند. رهبری جدید، بلافاصله سهم ونزوئلا از قراردادهای نفتی را از ۵۰٪ به ۶۰٪ افزایش داده و با وضع قانون انتخاباتی جدید، زمنیه را برای برگزاری یک انتخابات آزاد و دمکراتیک فراهم کرد.

در انتخابات دسامبر ۱۹۵۸ "بتانکورت" نامزد حزب "اقدام ملی" ۴۵٪ آرا، دریادار لارازویال، نامزد مورد حمایت حزب کمونیست ونزوئلا، ۳۵ درصد آرا و "کالدرا" نامزد حزب دمکرات مسیحی ۱۶ درصد آرا بدست آوردند. با این وجود بر اساس قراردادی که قبل از برگزاری انتخابات این سه نامزد بر سر آن توافق کرده بودند، کابینه جدید به تساوی بین هواداران بتانکورت، لارازویال و کالدار تقسیم شد.

آغاز ریاست جمهوری بتانکورت در ۱۳ فوریه ۱۹۵۹ آغازگر یک دوره دمکراتیک و حکومت غیر نظامیان در تاریخ ونزوئلاست، دورانی که تا به امروز ادامه یافته است. جنبش کنونی در ونزوئلا در بستر این روند دمکراتیک و در جهت گسترش دمکراسی اقتصادی-اجتماعی در کنار و همسو با دمکراسی سیاسی در آن کشور، شکل گرفته است.

(بخش دوم این مقاله که اختصاص به جنبش اصلاحات دارد در شماره ۱۰۹ چاپ خواهد شد)

مجاهدین در گوتنبرگ سوئد

دو تظاهرات

علیه امریکا – تقاضا از امریکا!

روزهای ۱۴ تا ۱۶ ماه ژوئن شهر "گوتبرگ" در کشور سوئد میزبان اجلاس دوره‌ای سران اتحادیه اروپا بود. همزمان با این دیدار تظاهرات وسیع اعتراضی از سوی مردم در همین شهر برپا شد که در آن نه تنها از شهرهای مختلف سوئد کسانی شرکت کرده بودند، بلکه از برخی کشورهای اروپائی نیز نمایندگانی از سوی احزاب و گروه‌های سیاسی مترقی در این تظاهرات شرکت کرده بودند.

شعارها و پلاکاردهای این تظاهرات عمدتا علیه گلوبالیسم و نئولیبرالیسم و علیه ایالات متحده و سیاست‌های تسلیحاتی و مداخله جویانه این کشور بود. دهها ماسک و آدمک در حالت‌های مختلف از "جورج بوش"، رئیس جمهور امریکا، خود به خود نمایانگر ماهیت ضد امپریالیستی این تظاهرات بود.

در دومین روز این تظاهرات آرام و سازمان یافته، گروهی ماجراجو که عمدتا از کشور آلمان خود را به شهر گوتبرگ رسانده بودند، با حمله وتخریب برخی اماکن عمومی و ایجاد درگیری با پلیس سوئد توانستند توجه رسانه‌های گروهی را به سوی خود جلب کرده و اخبار مربوط به تظاهرات واقعی و شعارهای اساسی آن را در حاشیه گزارش‌های مربوط به این اجلاس قرار دهند! این افراد، عمدتا جوانان کم سن و سال بودند و ماسک بر چهره داشتند و اعمال تخریبی و خشونت آمیز آنها در گوتبرگ، مشابه همان اعمالی بود که همه ساله به مناسبت اول ماه مه در شهر برلین آلمان و برخی محلات آن به نمایش می‌گذارند و اخبار مربوط به تظاهرات کارگری اول ماه مه را تحت تاثیر خود قرار می‌دهند. تخریب و خشونت این افراد عملا به پلیسی شدن تظاهرات و اعتراض‌های حقوقی و صنفی منجر می‌شود و افکار عمومی را بصورت نفرت انگیزی به طرف خود جلب می‌کند! در تظاهرات اخیر گوتبرگ همین عملیات به اجرا گذاشته شد و همان نتایج قابل انتظار نیز از آن گرفته شد! این گروهها، مانند حزب نوظهور کمونیست کارگری در عین به نمایش گذاشتن اعمال تخریبی و خشونت بار خود اصرار دارند تا عکسهای مائو، لنین، مارکس و عده‌ای دیگر از چهره‌های برجسته جنبش چپ و کمونیستی جهان را در دست داشته باشند و آنچه را می‌کنند و باعث نفرت مردم می‌شود بعنوان تفکر و عمل کمونیستها جلوه دهند!

تظاهرات اصلی که در اعتراض و مخالفت با سیاست‌های بازار مشترک و شرکت سوئد در اتحادیه اروپا بود را تا حدود ۲۵ هزار نفر تخمین زده‌اند. تظاهرات خشونت آمیز گروههای آنارشیست برای پلیس سوئد این امکان و بهانه را فراهم ساخت تا به مجموعه تظاهرات حمله ور شود و جمع زیادی را دستگیر کند.

بموجب آماری که مطبوعات سوئد منتشر کرده‌اند در جریان تظاهرات خشونت آمیز گروههای آنارشیست جمعا ۵۳۹ نفر دستگیر شدند. خسارت وارده به اماکن عمومی نیز بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون کرون سوئدی برآورد شده‌است. ضمنا ۶۱ نفر از سوئد اخراج شدند که عمدتا همان‌هائی بودند که از آلمان خود را سوئد رسانده بودند و در عملیات تخریبی نقش داشتند. مجروحین این رویداد نیز ۶۲ نفر اعلام شده‌است.

مجاهدین خلق! همزمان با اجلاس سران کشورهای اتحادیه اروپا در گوتبرگ سوئد، سازمان مجاهدین خلق نیز تظاهراتی را در همین شهر سازمان داد و از پلیس و مقامات محلی نیز برای این تظاهرات مجوز رسمی کسب کرد. این مجوز در حالی برای مجاهدین خلق صادر شد که از چند روز قبل از تشکیل اجلاس خیابان‌ها و میادین اطراف محل برگزاری این اجلاس تحت تدابیر شدید امنیتی قرار داشت و حتی رفت و آمد مردم در خیابان‌های اطراف این محل نیز تحت کنترل ویژه بود!

پلیس و مقامات محلی سوئد، میدانی در نزدیکی محل برگزاری اجلاس اتحادیه را در اختیار مجاهدین خلق قرار داد، تا یک روز پیش از برپائی اجلاس مذکور تظاهرات و راه‌پیمائی کنند. البته این تظاهرات، بر خلاف تظاهرات ۲۵ هزار نفره مردم سوئد علیه جورج بوش و نئولیبرالیسم امپریالیستی نبود، بلکه علیه محمدخاتمی سازمان داده شده و از جورج بوش و سران کشورهای بزرگ سرمایه‌داری اروپا می‌خواست تا با دولت خاتمی همکاری نکنند! هیچ یک از رهبران و مخالفان تحولات در جمهوری اسلامی در این تظاهرات مخاطب نبودند؛ نه تنها مخاطب نبودند بلکه اساسا شعاری علیه آنها وجود نداشت!

بلندگوهای قوی که روی سقف اتومبیل‌ها نصب شده بود شعارهای این تظاهرات را شعاع گسترده‌ای به گوش‌ها می‌رساند. تقریبا کلیه شعارها به زبان فارسی و بخشی از آنها به زبان انگلیسی و دارای مضمون‌های توهین آمیزی بود که امکان انتشار آنها در راه‌توده وجود ندارد! تظاهرکنندگان که بین هزار تا هزار و پانصد نفر تخمین زده می‌شد عمدتا از کمپ‌های پناهندگی در کشورهای هلند، دانمارک، نروژ، ایتالیا، آلمان، بلژیک و فرانسه به گوتبرگ آورده شده بودند و پلیس محلی امنیت کامل آن را برعهده گرفته بود. برخی مطبوعات محلی، در روز افتتاح اجلاس سران اتحادیه اروپا، بصورتی تحریک آمیز تعداد شرکت کنندگان در این تظاهرات را تا ۱۰ هزار نفر تخمین زده و منتشر کرده بودند! تظاهرات سازمان داده شده مجاهدین خلق را دو خواننده‌ای که برای اجرای یک کنسرت دعوت شده بودند کامل می‌کرد. این دو خواننده منوچهر و امیر آرام بودند، که هدف از همزمانی کنسرت و تظاهرات آشکارا جلب ایرانی‌ها، افزایش تعداد شرکت کنندگان در تظاهرات و نمایش جمعیت بعنوان معترضان به محمدخاتمی بعنوان نماد تمام جنایات انجام شده در جمهوری اسلامی در طول ۲۲ سال و جلب نظر سران اروپا و امریکا بود. نشان دادن سازمان مجاهدین به عنوان پرطرفدارترین سازمان اپوزیسیون خارج کشور نیز از جمله اهداف تظاهرات و کنسرت مذکور بود.

در حاشیه

هنگام بازگشت از کنسرت و تظاهرات مذکور، که با هدف تهیه این گزارش به محل برگزاری آن رفته بودم با آشنائی برخورد کردم که سالهاست در گوتبرگ سکونت دارد، حتی پیش از انقلاب ۵۷. او با اطمینان می‌گفت: «به خاطر شغلی که دارم اکثر ایرانی‌های این شهر را می‌شناسم و سلام و علیک دارم. به تعداد انگشتان دست خودم هم در این جمعیت آشنا ندیدم!!»

حکومت مافیای مالی در روسیه و ایران،
نتایج یکسان خصوصی‌سازی (تعدیل اقتصادی)

روس‌های ساده و بی خبر را چگونه فریب دادند!

از نشریه نوشتارهای مارکسیستی شماره ۲۰۰۱/۳

ترجمه: الف. یاوری

دهه سده بیستم میلادی دهه ضد انقلاب در روسیه بود. پیامد این ضد انقلاب احیاء و بازسازی سرمایه‌داری و سقوط اقتصادی- اجتماعی بی‌همانند توده‌های این کشور به ورطه فقر و فاقه است.

بهانه احیاء و بازسازی سرمایه‌داری در روسیه اصلاحات به اصطلاح اقتصادی‌ای بودند که مورد ستایش و پشتیبانی کشورهای امپریالیستی بزرگ است. اکنون که صحنه را دوباره نگاه می‌کنیم، این اصلاحات چیزی جز عملیات تخریب و پاکسازی و اسقاط در ابعادی غول‌آسا و باورنکردنی نبود. اصلاحات اقتصادی یاد شده در راستای رهنمودها و تجویزهای صندوق بین‌المللی پول شکل گرفتند: خصوصی‌سازی مالکیت بر ابزار و وسائل تولید، محدودسازی نقش دولت در تنظیم امور اقتصادی، آزادسازی بازارها و قیمت‌ها از طریق گشودن مرزها به روی کالاها و سرمایه خارجی.

بدیهی است که اجرای سیاست‌های اقتصادی فوق نسخه متعارف صندوق بین‌المللی پول (IWF) برای درمان تمامی بیماری‌های اقتصادی است و پیش شرط اعطای وام از سوی این موسسه است که به همه کشورهای وام‌گیرنده توصیه و تحمیل می‌شود.

معاون رئیس گروه پارلمانی حزب سوسیال دمکرات (PDS) در مجلس آلمان Gernot Erler در یک مقایسه گویا سیاست صندوق بین‌المللی پول را به روش پزشکی تشبیه می‌کند که به تمام بیماران نسخه‌ای یکسان تجویز می‌کند، بی‌آنکه ویژگی‌های هر بیماری را در نظر بگیرد. درحالیکه نسخه‌های تجویزی صندوق بین‌المللی پول بیماری اقتصادی هیچ کشوری را درمان نکرده است. به عکس این نسخه‌ها به تشدید مرض و تخریب دستگاه مقاومتی بیمار نیز انجامیده و بیمار نزار عاقبت ناچار به تسلیم در برابر کوشش شرکت‌های فراملیتی و سرمایه بین‌المللی برای رخنه در کاشانه خویش و تصاحب دارائی‌هایش گشته است. داروی صندوق بین‌المللی پول برای روسیه و به ویژه زحمتکشان این سرزمین سمی مهلک با پیامدهایی ویران‌ساز بوده است.

خصوصی‌سازی

دستورالعمل‌های صندوق بین‌المللی پول در روسیه و به ویژه خصوصی‌سازی از طریق برنامه‌های این موسسه و نیز بانک جهانی و دیگر سازمان‌های جنبی به اجرا درآمدند. مجری و کارگزار این برنامه‌ها جمعی از رایزنان مشتمل بر ۳۰۰۰۰ مشاور و متخصص بودند. این مشاوران، برای گمراهی افکار عمومی طرح خصوصی‌سازی برای عموم را پیشنهاد کردند. بر طبق این طرح هر شهروند روسی ظاهرا سهمی از موسسه‌های اقتصادی دولتی را که خصوصی می‌شدند بدست می‌آورد.

این طرح در عمل جز نیرنگی بزرگ برای فریب مردم ساده‌ای نبود که با نیرنگ‌هائی اینچنین بکلی بیگانه بودند. وزیر مسئول برنامه خصوصی‌سازی Tschubais قول داد که هر شهروند روسی با سهم خود قادر به خرید یک خودروی ولگا خواهد شد. در واقع امر هر سهم تکافوی خرید یک ماشین رختشوئی و یا یک گربه با نژاد را می‌کرد. بدین جهت، بعدها مردم فریب خورده نام او را "گربه" گذاشتند. در پی فقری که دامن‌گیر بسیاری از شهروندان شد، آنها ناگزیر از فروش سهم خود برای رفع نیازهای مبرم روزانه خویش شدند. شعار تبلیغاتی مسئولین خصوصی‌سازی که منادی "مالکیت حقیقی مردم" به جای اصل "عدم مالکیت هیچ کس بر اموال دولتی" بودند بزودی چون حبابی بی‌محتوی ترکید. به گفته Gernot Erler «خصوصی‌سازی در عمل به جای پراکندگی و توزیع مالکیت در میان مردم به تمرکز بی‌سابقه مالکیت کامل بخش‌های اقتصادی در دست گروهی اندک شمار انجامید و بدین طریق الیگارشی کنونی روسیه بشکلی مافیائی- پا به عرصه وجود نهاد» بهمین جهت در روسیه فرآیند خصوصی‌سازی به پیدایش "سرمایه‌داری تاراجگر" ختم گردید.

خصوصی‌سازی با سرعتی سرسام‌آور انجام شد. در مقاله Jan Priewe که در نشریه اقتصاد اروپای شرقی منتشر گردیده است، آمارهای مربوط به فرایند خصوصی‌سازی درج شده‌اند. در سال ۱۹۹۴ در عمل مالکیت ۵۰٪ از دارائی‌های صنعتی به بخش خصوصی منتقل شده‌بود. در پایان مرحله اول خصوصی‌سازی در آخر سال ۱۹۹۴ تعداد ۱۰۹۰۰۰ موسسه اقتصادی و ملک خصوصی‌سازی شده بود. این رقم در نیمه سال ۱۹۹۷ به ۱۲۸۰۰۰ بالغ شد و در نیمه سال ۱۹۹۹ از رقم ۱۳۲۰۰۰ فراتر رفت. سهم بخش خصوصی در تولید ناخالص داخلی در پایان سال ۱۹۹۷ برابر با ۷۳٪ تخمین زده می‌شود. بنابه نوشته پراودا شماره ۲۰۰۰/۱ مالکیت دولتی در روسیه در سال ۱۹۹۹ به کمتر از ۱۷٪ تقلیل یافته بود. این رقم در مقایسه کمتر از سهم مالکیت دولت در تمام کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته است.

فرایند خصوصی‌سازی هنوز ادامه دارد. Prawda Rossii در شماره ۱۷-۲۳ ژانویه ۲۰۰۱ با استناد به آمار وزارت خصوصی‌سازی گزارش داد که در سال ۲۰۰۰ خصوصی‌سازی از هدف‌های پیش بینی شده نیز فراتر رفته است و دولت با فروش مالکیت‌های دولتی ۳۱ میلیارد روبل درآمد داشته است. برای کاستن هر چه بیشتر از مالکیت دولتی در بخش‌هائی که هنوز به مالکیت خصوصی درنیامده‌اند دولت روسیه در پی تفکیک و خصوصی‌سازی مالکیت خود در حوزه انحصارهای باصطلاح طبیعی می‌باشد. انحصارهای طبیعی در مرحله نخست شامل بخش معادن کانی و انرژی می‌باشد.

در روسیه کنونی فرایند خصوصی‌سازی به نابرابری‌های اجتماعی انجامیده است که فراتر از نابرابری‌ها و تفاوت‌های اجتماعی- اقتصادی در بسیاری از کشورهای غربی است.

۱٫۵٪ از جمعیت روسیه در سال ۱۹۹۹ متجاوز از ۶۵٪ از دارائی‌های ملی را در اختیار داشتند. در زمینه میزان مالکیت بیگانگان بر سرمایه‌های ملی آمار موثقی در دست نیست. لیکن قرائن حاکی از سهم

چشمگیر خارجی‌ها می‌باشد و بی‌گمان سهم خارجی در ثروت‌های ملی در آینده افزایش خواهد یافت. شرودر، نخست وزیر آلمان در سال جاری همزمان با چشن‌های سال نو از روسیه بازدید نمود. در مذاکراتی که وی با پوتین داشت امکان بازپرداخت قروض روسیه به آلمان از طریق واگذاری سهام شرکت‌های اقتصادی روسی به آلمان بررسی گردید. بی‌شک هدف نخستین آلمانی‌ها در اختیار گرفتن سهام موسسه‌های راهبردی در بخش انرژی و مواد کانی است که خصوصی‌سازی این منابع در دستور روز دولت پوتین قرار دارد. این سیاست‌ها مالکیت خارجی‌ها را در اقتصاد روسیه بیشتر گسترش خواهد داد. قروض خارجی عظیم روسیه برابر با ۱۹۴٫۹ میلیارد دلار اهرم نیرومندی برای تاراج اقتصاد روسیه از سوی سرمایه‌های خارجی است. افزون بر این در صورت موافقت با دعاوی غربی‌ها برای استرداد موسسه‌های اقتصادی خارجی که پس از انقلاب اکتبر ملی شده بودند به ورثه صاحبان این موسسه‌ها روند نفوذ خارجی را بر اقتصاد روسیه تشدید می‌گردد.

همگام با خصوصی‌سازی تبهکاری و بزهکاری در حوزه اقتصاد گسترش یافته است.

به گزارش پلیس بین‌المللی و وزارت کشور روسیه در سال ۱۹۹۸ در حدود ۱۰۰۰ باند و دسته جنایتکار در روسیه فعال بوده‌اند. این باندها ۴۰۰۰۰ موسسه اقتصادی و ۵۴۰ بانک را در اختیار دارند. به گفته Erler به تخمین ۵۰٪ از اقتصاد روسیه خارج از چهارچوب قانون به شکل اقتصاد سیاه و مخفی سازمان یافته و بدیهی است که دولت قادر به وصول هیچ مالیاتی از این بخش نیست. به نوشته مجله Spiegel (آلمان) در تاریخ ۲۰۰۰/۲ الیگارشی‌های اقتصادی حدود ۳۵۰ میلیارد دلار به واحدهای امن مالیاتی غرب منتقل کرده‌اند. این مبلغ به میزان قابل ملاحظه‌ای بیش از اعتبارهائی است که غرب با نرخ بهره گزاف به روسیه داده است و هر ماه بطور متوسط مبلغی برابر با ۲ میلیارد دلار سرمایه مورد نیاز اقتصاد روسیه از این کشور به سوی غرب جریان دارد.

سقوط اقتصادی

Priewe در نوشته خود نتیجه می‌گیرد که خصوصی‌سازی یکی از ریشه‌های نابسامانی اقتصادی روسیه است. از دیگر عوامل انحطاط و زوال اقتصادی روسیه فشار صندوق بین‌المللی پول برای آزادسازی قیمت‌ها است. پیامد سیاست آزادسازی قیمت‌ها تورم شتابنده بوده است: نرخ تورم در سال‌های ۱۹۹۲، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ به ترتیب برابر با ۲۵۱۰٪، ۸۴۰٪ و ۲۵۱٪ بوده است. تورم دست افزار الیگارشی برای دستیابی و تصاحب مالکیت و دولت به بهائی ارزان بوده است. همزمان، تورم به تاراج پس‌انداز اقشار وسیع کم بضاعت و کاهش چشمگیر و فزاینده درآمد واقعی کارگران و کارمندان از سوی بانک‌ها انجامیده است.

پافشاری صندوق بین‌المللی برای کاهش مداخله دولت در امور اقتصادی و آزادسازی ورود کالاها و سرمایه خارجی نتایجی به همان اندازه ویرانگر بدنبال داشته‌اند. کارشناسان روسی سقوط زلزله‌آسای اوراق بهادار و سهام شرکت‌های روسی در سال ۱۹۹۸ را ناشی از زدوبندها و ترفندهای سرمایه خارجی می‌دانند. Erler نیز این نظر را تائید می‌نماید. وی به این نکته اشاره می‌نماید که دولت روسیه بنا بر دستورات صندوق بین‌المللی پول می‌باید کسری بودجه خود را از طریق وام از بخش خصوصی برطرف نماید و بر خلاف گذشته قادر به اخذ اعتبار از بانک دولتی نبود. پیروزی وزیر دارائی Jelzin از سیاست منجر به بحران آگوست ۱۹۹۸ گردید. اوراق قرضه کوتاه مدت دولت (GKO) که دارای بازدهی تخیل‌آمیز بود با استقبال سرمایه‌گذاران خارجی نیز روبرو شد. لیکن بازپرداخت اصل و بهره این اوراق موجب افزایش هر چه بیشتر کسری بودجه گردید. بنابراین دولت ناچار به انتشار اوراق قرضه بیشتر و استقراض گسترده‌تر از بازار سرمایه خصوصی بود. این امر الیگارشی‌ها و سرمایه‌گذاران خارجی و بورس‌بازان که سودهای کلانی بدست آورده بودند را نگران ساخت. آنها با مشاهده اولین نشانه‌های خطر برق‌آسا دست به فروش اوراق قرضه دولتی و تبدیل روبل‌های خود به ارزهای معتبر دیگر زدند. بانک مرکزی روسیه به ناگزیر و برخلاف مقررات صندوق بین‌المللی پول برای جلوگیری از سقوط روبل به خریداری اوراق قرضه دولت با استفاده از ذخایر صندوق بین‌المللی پول اقدام کرد و بدین ترتیب ذخایر ارزی روسیه چون توده یخی در حال ذوب توسط الیگارشی و سرمایه خارجی به تاراج رفت. بحران و سقوط روبل در ۱۷ اگوست ۱۹۹۸ پس‌انداز شهروندان روسی را نابود کرد. مرده‌ریگ این بحران را محتکران دلار و کسانی که دارائی‌های خود را به موقع به خارج انتقال داده بودند به تطاول بردند.

آزاد کردن ورود کالاهای خارجی صنعت و کشاورزی روسیه را تحت فشار رقابت کالاهای خارجی به نابودی کشاند. ۷۵٪ از واحدهای کشاورزی به زائده‌هائی ناکارآمد و غیر اقتصادی تبدیل شدند. بنا به نوشته نشریه Zeit-punkte در تاریخ ۹۸/۵ که از سوی هفته نامه Zeit (آلمان) منتشر می‌شود در حال حاضر شهرهای روسیه ۶۰٪ از مواد غذائی خود را از طریق واردات تامین می‌کنند و بزرگترین صادرکنندگان مواد غذائی شرکت‌های آلمانی هستند. به نوشته Erler سهم کالاهای وارداتی مصرفی در تابستان ۱۹۹۸ از ۷۰٪ تجاوز نموده است. پیامد این فرایند در آمارهای زیر منعکس است: تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۹ برابر با ۵۰٫۱٪ همین شاخص در سال ۱۹۹۸ بوده است.

ارزش تولید کالاهای صنعتی در سال ۱۹۹۹ برابر با ۴۹٫۷٪ ارزش تولید کالاهای صنعتی در سال ۱۹۹۸ بوده است. تولید کالاهای کشاورزی در سال ۱۹۹۹ به ۴۹٫۲۵٪ از تولید در سال ۱۹۹۸ سقوط کرده است. برای درک ژرفنای سقوط اقتصادی باید به این نکته اشاره کرد که حداکثر کاهش تولید در طول جنگ جهانی دوم ۲۳٪ بوده است. در حالیکه در دوران اصلاحات این کاهش برابر با ۵۰٪ می‌باشد. تنها بخش شکوفائی اقتصادی بخش استخراج مواد کانی برای صادرات است. روسیه به انگل‌واره کنسرن‌های خارجی تنزل یافته است.

پیامدهای احیاء سرمایه‌داری در روسیه فاجعه‌آمیز است. در فاصله سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۷ بودجه تحقیقات پایه‌ای و علمی با قیمت‌های ثابت به ۱۵٫۴٪ تعلیل یافته است و تعداد شاغلان موسسه‌های تحقیقی و طراحی ماشین‌آلات در حدود ۵۰٪ کاسته شده است. در مقایسه با سال ۱۹۹۷ در سال ۱۹۹۸ از تعداد شاغلین در این بخش ۸٫۵٪ کاسته شد. در سال ۱۹۹۹ در مقایسه با ۱۹۹۸ دیگر بار تعداد شاغلین ۴٫۱٪ کاهش یافت. بدین ترتیب متخصصان در بخش تحقیقات پیشرفته در سال ۱۹۹۹ در مقایسه با ۱۹۹۰ شاهد کاهش معادل ۴۰٪ بوده است. همراه با وخامت وضعیت شغلی و شرایط اشتغال ده‌ها هزار دانش پژوه روسی به غرب روی آورده‌اند. تا پایان سال ۱۹۹۵ بنا بر آمارهای ناقص موجود ۷۰۰۰۰ متخصص (از جمله ۸۰۰۰ تا ۹ هزار از آنان از نخبگان علوم) به ایالت متحده امریکا مهاجرت نموده‌اند. بنا بر

نوشته Michael Thumann خبرنگار نشریه Zeit تنها در سال ۱۹۹۶ روسیه ۱۵٪ از مهندسان خود را از دست داده است. در همین سال ۲۰٪ از ریاضی‌دانان، ۱۹٪ از فیزیک‌دانان و ۱۸٪ از دانشمندان رشته شیمی–زیستی (بیوشیمی) به خارج مهاجرت کرده‌اند. بی‌شک این متخصصان به نخبگان این رشته‌ها تعلق داشته‌اند.

وضعیت طبقه

همگام با سقوط اقتصادی بیکاری نیز در روسیه رو به اوج گذاشت. آمار بیکاری در روسیه اکنون مشابه آمار بیکاری در کشورهای غربی است. نرخ بیکاری در سال ۱۹۹۸ براساس روش محاسبه سازمان جهانی کار ۱۱٫۸٪ بوده است. حزب کمونیست فدراسیون روسیه KPRF نرخ بیکاری در سال ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ را به ترتیب ۱۱٫۹٪ و ۱۲٫۴٪ برآورد کرده است، لیکن نرخ واقعی بیکاری بسیار بیشتر از این ارقام است. هزاران کارگر و کارمند بیکار که با گدائی و دست‌فروشی لقمه نانی به کف می‌آورند شاغال قلمداد شده و در محاسبه نرخ بیکاری به عنوان بیکار در نظر گرفته نمی‌شوند.

از سوی دیگر نرخ مزد واقعی کارگران و کارمندان به میزان قابل ملاحظه‌ای تنزل یافته است. در سال های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۹ نرخ مزد واقعی کارگران و کارمندان به ترتیب ۴۸٫۲٪ و ۳۳٫۷٪ نرخ مزد در سال ۱۹۹۰ بوده است. باید توجه داشت که نرخ مزد حتی در سال ۱۹۹۰ در مقایسه با معیارهای غربی ناچیز بوده است. بدون شک سنجش نرخ مزد واقعی بر پایه دلار نمی‌تواند معیار حقیقی قدرت خرید در روسیه باشد. ولی در بررسی‌های تطبیقی و مقایسه‌ای اغلب مورد استفاده قرار می‌گیرد. نویسندگان روسی نرخ مزد واقعی در سال ۱۹۹۰ را برابر با ۲۰۰ دلار تخمین زده‌اند. بر این اساس نرخ واقعی مزد در سال ۱۹۹۹ به حدود ۶۵ دلار کاهش یافته است.

باید در نظر داشت که ارقام بالا میانگین نرخ مزد می‌باشند و نمایانگر شرایط حقیقی زندگی بخش اعظم جامعه نیستند. همگام با احیاء سرمایه‌داری نابرابری‌های اقتصادی–اجتماعی در روسیه فزونی گرفته‌اند و درآمد برخی از گروه‌های اجتماعی بیشتر از میانگین درآمدها است. درآمد کارگزاران دیوانسالاری فربه اندام افزایش یافته و بیش از درآمد میانگین می‌باشد. این امر درباره گروه‌هائی زیر نیز صادق است: شاغلین در بخش‌های مالی و بانکی و رسانه‌های گروهی، محافظین و مستخدمین نوکیسه‌گان، شاغلین در بخش استخراج مواد معدنی که منابع اصلی ارز خارجی است و نیروهای ویژه امنیتی که پاسداری از نظام را در مقابله با خشم توده‌ها هستند. از سوی دیگر نرخ مزد واقعی گروه‌های دیگر هر چه بیشتر کاهش یافته است. نرخ مزد این گروه‌ها یک چهارم و حتی یک پنجم نرخ مزد در سال ۱۹۹۰ می‌باشد. سطح حقوق بازنشستگی به تقریب بهمان اندازه کاهش یافته و اکنون بطور متوسط نصف میانگین نرخ مزد واقعی است. در حالیکه الیگارش‌ها و نوکیسه‌گان ثروتی تصور ناکردنی را به تاراج برده و به خارج منتقل کرده و در قبرس، جزایر قناری و .. در ناز و نعمت غوطه می‌خورند هر روز سطح زندگی تعداد بیشتری از روس‌ها به پائین خط فقر سقوط می‌کند.

بر اساس آمار رسمی درصد کسانی که در زیر خط فقر زندگی می‌کنند در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۹ به ترتیب ۲۰٫۸٪ و ۲۹٫۹٪ از کل جمعیت بوده است. بنابراین تعداد مطلق این گروه در سال ۱۹۹۹ بالغ بر ۴۳٫۸ میلیون می‌شده است.

همراه با فقر توده‌های عظیم مردم بیماری‌های همه‌گیر مانند سل، دیفتری و وبا که در شوروی ریشه‌کن شده بودند دوباره سر برآورده‌اند. در سال ۱۹۹۹ تعداد ۲٫۲ میلیون نفر به سل مبتلا بودند. تنها در سال ۱۹۹۷ دویست و پنجاه هزار نفر در نتیجه ابتلا به این بیماری جان باختند. بیماری‌های جدید را نیز باید به آنچه برشمردیم افزود. ایدز همراه با گسترش انفجار آسای اعتیاد در حال شیوع است. تنها در پنج سال گذشته تعداد معتادان به مواد مخدره سه تا چهار برابر شده است. با وخیم‌تر شدن شرایط کار تعداد کارگران مبتلا به بیماری‌های شغلی در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۶ ۸٫۹٪ افزایش یافته است. آمار زیر نمایشگر تعداد کسانی است که در این فاصله زمانی تحت شرایط غیربهداشتی کار کرده‌اند: در بخش صنعت ۱۶٫۵٪ در بخش ساختمان ۲۸٫۱٪ و در بخش حمل و نقل ۲۰٫۵٪ علاوه بر این باید در نظر داشت که شرایط کار در بنگاه‌های اقتصادی خصوصی به مراتب بدتر از بخش دولتی است.

تعداد کسانی که در کارگاه‌های خصوصی تحت شرایط نامتناسب و غیر بهداشتی کار می‌کنند ۲۱٫۸٪ بیشتر از تعداد شاغلین در کارگاه‌های دولتی است. در بخش حمل و نقل این رقم برابر با ۳۷٫۱٪ است.

جوهر تمامی این نابسامانی‌های اقتصادی–اجتماعی در میانگین عمر جمعیت بازتاب می‌یابد: میان ۱۹۹۰ و ۱۹۹۷ میانگین عمر در روسیه ۶ تا ۷ سال کاهش یافته است. در سال ۱۹۹۸ میانگین عمر مردها در روسیه ۵۷ تا ۵۸ سال بود. در حال حاضر نرخ مرگ و میر به گونه‌ای فاحش بیش از نرخ زاد و ولد است. نرخ مرگ و میر در سال ۱۹۹۹، ۱۴٫۷ در هزار و نرخ زاد و ولد ۸٫۴ در هزار بوده است. بدین ترتیب در این سال نرخ مرگ و میر ۷۵٪ بیش از نرخ زاد و ولد بود. چنین می‌نماید که احیاء سرمایه‌داری فنای ملت روس را به ارمغان داشته است.

احیاء سرمایه‌داری موجب وخامت شرایط زندگی اکثریت مردم روسیه شده است. قضاوت روس‌ها موید این داوری است: در یک بازپرسی درباره برندگان و بازندگان دوران گذار (۱۹۹۸–۱۹۹۰) ۶۳٫۶٪ خود را بازنده و ۵٫۸٪ خود را برنده می‌دانند. ۱۸٫۸٪ برآنند که نه باخته و نه برده‌اند و ۱۱٫۸٪ به این پرسش پاسخ ندادند.

از سال ۱۹۹۹ فعالیت‌های اقتصادی تا اندازه رونق گرفته‌اند. البته باید درنظر داشت که این رونق از سطح بسیار نازل شاخص‌های اقتصادی صورت می‌گیرد. افزایش چشمگیر قیمت نفت و بهبود موقعیت تولیدکنندگان داخلی در برابر رقبای خارجی که ناشی از کاهش شدید ارزش روبل است عوامل تعیین‌کننده رونق اقتصادی‌اند. تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۰۰ نسبت به سال ۱۹۹۰ ۷٫۷٪ افزایش یافته است. ارزش صادرات در ژانویه سال ۲۰۰۰ نسبت به ژانویه ۱۹۹۹ حدود ۳۲٫۸٪ و در ژانویه ۲۰۰۱ در مقایسه با ژانویه سال قبل ۳٫۱٪ رشد داشته است.

بنا به گزارش کمیته دولتی آمار رشد نرخ مزد واقعی نیز قابل ملاحظه بوده است و در ژانویه ۲۰۰۱ نسبت به ژانویه ۲۰۰۰ حدود ۱۵٫۹٪ افزایش یافته است. در ارزیابی پیامد مثبت این رشد چشمگیر در رابطه با قدرت خرید می‌باید به دو عامل تعدیل کننده توجه داشت. نخست باید به سطح بسیار نازل سطح مطلق نرخ مزد اشاره نمود. دو دیگر آنکه خدمات شهری رایگان از سوی دولت متوقف شده و خانواده‌ها اکنون ناچار به پرداخت هزینه‌های این خدمات می‌باشند. در محاسبه نرخ رشد مزد واقعی ۱۶ درصدی فوق این عامل در نظر گرفته نشده است. افزون بر این دولت در پی کاهش گسترده سایر خدمات اجتماعی است.

کاهش خدمات اجتماعی رایگان افزایش نرخ مزد و حقوق بازنشستگی را خنثی نمی‌نماید.

بودجه دولت که در دسامبر گذشته برغم مخالفت حزب کمونیست و بخشی از نمایندگان گروه کشاورزی-صنعتی به تصویب رسید بار کمر شکن بازپرداخت قروض عظیم خارجی را که نیمی از بودجه را می‌بلعد برگرده فقیرترین اقشار زحمتکش نهاده است. دولت بودجه بخش‌های آموزش و پرورش و علوم را کاهش داده است. از میزان کمک به آسیب‌دیدگان فاجعه چرنوبیل و قربانیان تجاوزات دولتی کاسته شده است. یارانه تغذیه دانش‌آموزان و هزینه رفت و آمد دانشجویان و دانش آموزان حذف گردیده است. هزینه پرداخت حقوق بازنشستگی بر دوش بازنشستگان بار شده است. به ثروتمندان افسانه‌ای به عکس هدایای مالیاتی تقدیم می‌گردد. با تصویب نرخ مالیات یکسان سیزده درصدی (که شامل حال کارگران و کارمندان و نیز نوکیسه‌گان میلیونر و میلیاردر می‌گردد) از ثروتمندان حمایت می‌گردد. این هدایا درآمد مالیاتی دولت را کاهش داده و از بودجه دولت هر چه بیشتر خواهد کاست.

مبارزات کارگران و اتحادیه‌های کارگری

بدیهی است که خانه‌خرابی طبقه کارگر در فرایند احیاء سرمایه‌داری با واکنش روبرو گشته است. بنا به گزارش کمیته دولتی آمار تعداد کارگاه‌ها و موسسه‌هائی که در آنها اعتصاب شده بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷ تعداد ۶۵٫۴ بار افزایش یافته است. در همین فاصله تعداد اعتصاب کنندگان نیز ۸٫۹ برابر شده است. با توجه به ابعاد فاجعه و با توجه به شمار اندک مبارزات طبقاتی در سال ۱۹۹۰ که سال پایه آمار فوق می‌باشد ارقام بالا چون چندان برجسته نیستند، بنابراین این پرسش مطرح می‌گردد که عدم مقاومت سرسختانه‌تر ناشی از چه عواملی است؟ در زیر خلاصه‌وار برخی از این عوامل را ذکر می‌کنیم:

کارگران روسی آشکارا هنوز خود را با شرایط جدید بهره‌کشی سرمایه‌داری تطبیق نداده‌اند. آنها هنوز در چنبره روابط پدرسالانه‌ای با مدیریت موسسه‌های اقتصادی گرفتارند. بر آنچه گفته شد می‌باید ضعف مدیریتی و ناپارچگی اتحادیه‌های کارگری را افزود. در کنار اتحادیه‌های رسمی اتحادیه‌های به اصطلاح مستقل وجود دارند که اغلب محدود به یک کارگاه می‌باشند. در اتحادیه‌های رسمی نیز فرایندی باژگونه نسبت به تمرکز بیش از حدود دوران شوروی شاهد از هم گسیختگی و چندپارچگی هستیم. همزمان ارگان‌های فوقانی مدیریت اتحادیه‌ها فاقد قدرت و منابع مالی لازم برای هماهنگ سازی مبارزات کارگری می‌باشند. از سوی دیگر احساس همبستگی میان کارگران ناچیز است. هر گروه کارگری و هر کارگر برای حفظ موجودیت خود در تلاش است. علاوه بر این اتحادیه‌های کارگری به هیچ وجه اتحادیه‌هایی با جهان‌بینی سوسیالیستی نیستند. بسیاری از اتحادیه‌ها مدت‌ها از یلتسین و اصلاحات او پشتیبانی می‌کردند. در این زمینه این اتحادیه‌ها از سوی اتحادیه‌های کشورهای امپریالیستی مادر تشویق می‌شدند. کمونیست‌ها در اتحادیه‌های کارگری نفوذ چندانی ندارند.

پوتین و دولتش حتی این اتحادیه‌های ناتوان را خطری برای اجرای برنامه‌های نئولیبرال اقتصادی-اجتماعی کارگرستیز خود می‌دانند. برای تضعیف بیشتر اتحادیه‌ها و محدود ساختن همه جانبه حقوق زحمتکشان دولت پوتین طرح قانون جدید کار را به مجلس ارائه داده است.

طبق این قانون کارفرمایان قادر به اخراج بی‌قید و شرط کارگرانند. آنها اجازه دارند درباره کارگران اطلاعات جمع‌آوری نموده و این اطلاعات را در اختیار کارفرمایان دیگر قرار دهند. کارفرمایان حق دارند قرارداد کار را به صورت قرارداد موقتی تنظیم نمایند. آنها می‌توانند با توافق کارگران و بدون پرداخت اضافه حقوق کار روزانه را تا ۱۲ ساعت افزایش دهند. کارفرمایان بی‌هیچ محدودیتی می‌توانند شرایط کار را تغییر دهند. طبق قانون جدید حق مرخصی بارداری از سه سال به یکسال و نیم تقلیل داده می‌شود و روش احتساب زمان تحصیل به عنوان اشتغال منسوخ می‌گردد. حق اعتراض نسبت به اخراج کارگران و بدتر شدن شرایط کار از اتحادیه‌ها سلب می‌شود و فراتر از همه تضمین حق فعالیت‌های کارگری و اتحادیه‌ها نیز باید لغو گردد. شگفت‌آور نیست که هجوم همه جانبه به حقوق کارگران و اتحادیه نه تنها در روسیه، بلکه در سطح جهان با واکنش شدید روبرو شده است. اتحادیه‌های ژاپن و فنلاند و مجمع اتحادیه‌های کارگری اروپا نسبت به طرح پوتین اعتراض نموده‌اند. این اعتراض‌ها تنها اعلام همبستگی با زحمتکشان روسیه نیست، بلکه دفاع از حقوق اتحادیه‌ها در همه کشورهاست. دولت پوتین تنها در پی خدمت به سرمایه روسی نیست. دولت پوتین خواهان جلب شرکت‌های فراملیتی و سرمایه‌گذاری این شرکت‌ها در روسیه می‌باشد و مدتهاست که در این راستا می‌کوشد. (فقط به تلاش‌هائی که برای تحقق قرارداد Mai صورت گرفت توجه کرد) همبستگی کارگران و اتحادیه‌ها می‌باید از نفوذ سرمایه جهانی جلوگیری کند. چشم‌انداز این مبارزه تیره نیست. در نتیجه اعتراض‌های جهانی دولت پوتین رای‌گیری در مورد طرح قانون جدید کار را در مجلس دوما به تعویق انداخته است.

تظاهرات گسترده در اندونزی!

تظاهرات گسترده‌ای در اندونزی و در اعتراض به بهای بنزین و مواد سوختی برگزارشد. دولت اندونزی بجای رسیدگی به میلیاردها دلاری که سوکارنو و نزدیکانش غارت کرده‌اند، به توصیه صندوق بین‌المللی پول و بعنوان یکی از پیش شرط‌های این نهاد مالی برای اعطای وام، با کاهش یارانه بر بنزین باعث افزایش قیمت آن شد. این تظاهرات که سراسر کشور را در بر گرفت با حمله نیروهای مسلح روبرو شد. تاکنون بالغ بر ۲۰ نفر طی این تظاهرات کشته‌شده‌اند.

اختلاف کلیسا و دولت در السالوادور!

بنا به گزارش روزنامه واشنگتن پست، در السالوادور بین کلیسا و دولت بر سر برنامه‌های اقتصادی بویژه برنامه دولت در مقابله با مشکل مسکن که در پی دو زمین لرزه اخیر در آن کشور به سطح بحرانی رسیده افزایش یافته‌است.

دولت السالوادور در چارچوب برنامه‌های تعدیل اقتصادی، هیچ بودجه‌ای برای رفع مشکل مسکن اختصاص نداده و نماینده‌ای جهت دریافت کمک و اعانه به کشورهای غربی گسیل نداشته‌است. "گریگوریوچاوز"، اسقف اعظم السالوادور و از پیروان الهیات رهائیبخش در امریکا لاتین در این زمین گفت: «ویرانی‌های ناشی از زمین‌لرزه السالوادور فرصتی بدست داده که از اشتباهات گذشته پرهیز کرده و با تغییر راه خود، راه توسعه به سود زحمتکشان را در پیش گیریم. زمین لرزه اخیر، واقعیات اجتماعی السالودور راعریان کرده‌است»

جناب آقای سیدمحمد خاتمی

ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران

اراده قاطع مردم انقلابی، فهیم و بردبار ایران، یکبار دیگر در انتخابات ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ و در رای دوباره و تاریخی خویش به شما در معرض دید افکار عمومی ایران و جهان قرار گرفت. این انتخابات و آراء قاطع مردم به شما، درک و بینش عمیق سیاسی مردم ایران را به نمایش گذاشت و به همگان نشان داد که مردم ایران، پیوسته قادر بوده و هستند تا آزمون‌های مکرر تاریخ را پیروزمندانه پشت سر گذارند.

ما این رویداد بسیار مهم را، که پیوند آن با آرمان‌های واقعی انقلاب عظیم و تاریخی سال ۵۷ انکار ناپذیر است، به شما و به فاتحان اصلی این انتخابات، یعنی مردم ایران تبریک گفته و یقین تزلزل ناپذیر داریم که فتوحات بزرگ، به سوی اهداف بزرگ و انقلابی هنوز پیش روست!

این تبریک سراپا امید و تهنیت مملو از یقین نسبت به اراده مردم ایران برای آفریدن شگفتی‌های باز هم بزرگتر و درخشان‌تر هیچ امضائی نمی‌تواند داشته باشد، جز امضای **حزب توده‌ایران** و به نیابت از سرداران توده‌ای در خون غلطیده ۶ دهه پیکار انقلابی، به خون خفتگان توده‌ای انقلاب ۵۷، پیشتازان توده‌ای دفاع از خاک میهن و باز پس گرفتن آن از ارتش متجاوز عراق و مدافعان توده‌ای تثبیت و تعمیق دستآوردهای انقلاب ۵۷ که با همین جرم، در میدان نبرد **انقلاب** و **ضد انقلاب** و در مصاف با همان‌ها که اکنون در برابر اصلاحات انقلابی در جامعه ما ایستاده‌اند، قتل‌عام شدند!

عزم استوار شما در همگامی با خواست‌ها و آرمان‌های مردم ایران را، که چیزی جز **آزادی، استقلال کشور و عدالت اجتماعی** نیست خواستاریم و پاسداری شما از "**جمهوریت**" را، در مقام ریاست جمهور منتخب میلیون‌ها مردم ایران انتظار داریم.

شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده ۲۰ خرداد ۱۳۸۰

اطلاعیه‌های افشاگرانه راه‌توده درجریان انتخابات ۸۰

درجریان دو هفته تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ و شمارش آراء این انتخابات راه‌توده علاوه بر اطلاعیه ضرورت شرکت قاطع در انتخابات و رای به محمدخاتمی، پنج اطلاعیه خبری نیز در افشای توطئه‌های مخالفان اصلاحات منتشر کرد. این اطلاعیه‌ها علاوه بر سایت اینترنتی راه‌توده، در سایت‌های "گویا" و "مهدیز" نیز منتشر شد. با توجه به حجم مطالب و گنجایش صفحات راه‌توده و پایان انتخابات، باز انتشار آنها در شماره ۱۰۸ ضروری تشخیص داده نشد. علاقمندان می‌توانند این اطلاعیه‌ها را در قسمت آرشیو پیک هفته در سایت اینترنتی راه‌توده مطالعه کنند. همچنین در پایان شمارش آراء انتخابات، شورای سردبیری راه‌توده پیامی تبریکی را خطاب به محمدخاتمی به تهران ارسال داشت، که بصورت همزمان روی سایت "گویا" و سایت اینترنتی راه توده قرار گرفت. متن این پیام نیز در این صفحه چاپ شده‌است.

استعفای معاون مالی صدا و سیما!

براساس گزارش‌های دریافتی، پس از اقدام مجلس برای تحقیق و تفحص از صدا و سیما و انتشار نامه رهبر مبنی بر موافقت با این اقدام، معاون مالی صدا و سیما "محمد کردان" که عضو شورای مرکزی جمعیت موتلفه اسلامی است از سمت خود استعفا داد. بودجه نجومی صدا و سیما که فقط در یک قلم از محل آگهی‌ها بالغ بر یک میلیارد و ۵۰۰ هزار تومان است در اختیار وی بوده و از این طریق بودجه بسیاری از توطئه‌ها تامین می‌شده‌است.

این استعفا با یقین به رسیدگی به پرونده مالی وی صورت گرفته و ضرورت دارد مجلس و کمیسیون تحقیق بی‌اعتناء به این استعفا پرونده را بررسی و همراه با وابستگی‌های سیاسی و سازمانی نامبرده نتیجه تحقیقات خود را در اختیار افکار عمومی قرار دهد!

در این شماره می‌خوانید:

- ۱ تا ۵- جمعبندی شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده از آخرین تحولات ایران؛
- ۵ تا ۷- انگلوفیل‌ها زیر جلد توطئه‌های ضد ملی در ج.ا؛
- ۸ و ۹- گرایش چپ جنبش مردم سخنگو می‌خواهد!
- ۱۰ - نظامی کردن حکومت یا «بناپارتیسم" آخرین امید مخالفان جنبش است!
- ۱۱-۱۳ ساختار تجاری باید به ساختار صنعتی تبدیل شود!
- ۱۴ و ۱۵- آقازاده‌ها کی در جمهوری اسلامی قد کشیدند؟
- ۱۶ شبح ناپلئون در بیت مخالفان اصلاحات و جنبش مردم پرسه می‌زند!
- ۱۷ تا ۲۵- توده‌ای‌ها و تاریخ (بخش سوم مقاله ۵۲ صفحه‌ای نورالدین کیانوری)
- ۲۵ تا ۲۷- روزنامه همشهری و تاریخ نگاری هاشمی رفسنجانی!
- ۲۸- نفت ایران، سوخت ماشین جنگی طالبان را تامین می‌کند!
- ۲۹ و ۳۰- فاجعه انسانی در افغانستان و پیام مخملباف
- ۳۱ و ۳۲- نامه‌ها وپیام‌ها (از ایران، فرانسه و آلمان)
- ۳۳ تا ۳۴- جنبش اصلاحات در ونزوئلا (جنبش ایران را به جنبش جهانی وصل کنیم!)
- تظاهرات مردم سوئد علیه امریکا، تقاضای مجاهدین برای یاری از امریکا!
- ۳۶ تا ۳۹- روس‌های ساده و بی‌خبر را چگونه فریب دادند؟
- ۴۰- پیام راه‌توده به محمدخاتمی به مناسبت پیروزی در انتخابات ۸۰
- **ضمیمه راه‌توده** (در رابطه با خبر کناره گیری علی‌خاوری از دبیراولی حزب توده‌ایران، همراه با دادنامه زنده‌یاد دکتر احمد دانش)

Rahe Tudeh No. 108 July 2001

Postfach 31 16 18, 10653 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 4 US$ & 4.5 Canada $

تلفن تماس ۰۰۴۹-۳۰۳-۵۱۳۵۸۴۴

آدرس اینترنت: **http://www.rahetude.de**

آدرس E-mail: anore@gmx.de

در حاشیه انتشار خبر کناره گیری «علی خاوری» از دبیر اولی حزب توده ایران در نشریه"نامه مردم"

اجازه تحریف تاریخ، مشی و سنن حزبی را به هیچ کس نباید داد!

توده‌ای ها موظف به احساس مسئولیت در برابر حزبشان هستند!

اشاره– پس از انتشارخبر کناره‌گیری رفیق"علی‌خاوری" از سمت دبیراولی حزب توده ایران در نشریه نامه مردم، راه‌توده با سئوالات مختلف و پیاپی در باره این کناره گیری روبرو شد. عده‌ای در باره علل و انگیزه این کناره‌گیری سئوال کردند و برخی معترض به لغو تصمیمی بودند که در پلنوم ۱۸ (پس از یورش به حزب و آغاز مهاجرت جدید)، از سوی عده‌ای از بنیانگذاران حزب و اعضای از ایران خارج شده کمیته مرکزی حزب گرفته شده بود. در همین ارتباط، عده‌ای در باره افرادی که نامشان به عنوان دبیر و سخنگو در نامه مردم اعلام شده از ما سئوال کردند، حتی از داخل کشور نیز چند پیام و سئوال در همین ارتباط و با لحنی معترض دریافت داشتیم. جلسه شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده– همانگونه که دراین شماره راه‌توده می‌خوانید– در کنار مسائل حاد مربوط به جنبش داخل کشور، این خبر و رویداد را نیز در حد اطلاع و آگاهی خود مورد بررسی قرار داد و پیامدهای آن را برشمرد.

در ارتباط با "محمد دستباز" (امیدوار) نیز، که بعنوان "سخنگو" از طرف نشریه نامه مردم اعلام شده راه‌توده با پرسش‌های گوناگونی روبرو شد. پاسخ دقیق به این پرسش‌ها به اطلاعات و آگاهی‌های بیشتری نیازمند است. در این ارتباط و در ریشه‌یابی نوسان‌های نوبتی و پاره‌ای موضع‌گیری‌های غیر توده‌ای نشریه نامه مردم، مدت‌ها پیش نقدی بر دیدگاه‌های وی، بعنوان دیدگاه غالب بر نشریه نامه مردم به راه توده رسیده بود، که راه‌توده آنها را چندان جدی و پایدار تلقی نکرده و انتشار آن نقد را برای پرهیز از گفتگوهای مطبوعاتی بین توده‌ای‌ها به زمان دیگری موکول کرد. آن نقد، بر مبنای مقاله‌ای (متن سخنرانی) به قلم محمد دستباز روی شبکه اینترنت تهیه شده بود. شاید اکنون و در پاسخ به برخی سئوالات پیرامون اخبار جدید تشکیلاتی منتشره در نامه مردم زمان مناسبی باشد برای انتشار بخش‌هائی از آن نقد. به همین دلیل این نقد، با توافق تهیه‌کنندگان آن، با مقداری تلخیص و افزوده شدن بندهای جدید متناسب با تحولات جدید در ایران و مواضع منتشره در نشریه نامه مردم در ماه‌های اخیر منتشر می‌شود. در واقع، در سال‌های اخیر این نوع نظرات بر نشریه نامه مردم حاکم بوده‌است و برخاسته از همین نظرات و تصمیم به ادامه آنها، انواع تخلفات اساسنامه‌ای، بر تخلفات دیگری که در زمینه‌های مختلف و در سال‌های پیش از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم در حزب توده ایران، د رمهاجرت صورت گرفت اضافه شد، که ظاهرا کناره گیری علی‌خاوری نیز باید در ادامه همین روند و در واقع حاصل آن باشد. روندی که مرکزیت حزب ما را در مهاجرت از کادرهای سابقه دار حزبی تهی کرد و ارتباط آن را با توده‌ایهای داخل کشور و اساسا تحولات ایران چنان قطع کرد، که عده‌ای از شعار « **تعیین تکلیف حزب در مهاجرت**» پیروی کردند. یعنی درست خلاف آنچه که تجربه همه احزاب برادر و از جمله حزب توده ایران بود و عملا هم نشان داد که مشکل حزب در مهاجرت و در دوران عقب نشینی نه با کنگره و پلنوم(به شهادت پلنوم‌های چندگانه پس از ۲۸ مرداد در مهاجرت) حل می‌شود و نه با تصفیه و تقسیم پست و مقام مهاجرتی! آن مشکلات در پیوند با جنبش انقلابی داخل کشور، تلاش برای حضور در انقلاب و سرانجام «در داخل کشور» حل شد و این بار نیز مشکل جز این راه‌حلی ندارد! نه تنها برای حزب توده ایران، بلکه برای همه احزاب و از جمله سازمان اکثریت، که همچنان نزدیک‌ترین سازمان به حزب توده ایران ارزیابی و آرزو می‌شود!

ما امیدواریم این نقد پایه یک بحث جدی پیرامون سیاست و عملکرد اداره کنندگان نشریه نامه مردم در سال‌های اخیر قرار گیرد و در آن حسن نیتی در حد رفتن به سمت وحدت نظری، سیاسی و تشکیلاتی حزب دیده شود..

همانگونه که اشاره شد، به دلیل انتخابات حساس ریاست جمهوری دوره هشتم و ضرورت پرهیز از طرح هرگونه مطلبی که بتواند اذهان را از این انتخابات منحرف سازد پاسخ پرسش‌هائی که با ما در میان گذاشته شده بود، حتی در حد همین نقد را با تاخیر روبرو ساخت که یقین داریم خوانندگان راه‌توده این تاخیر را درک می‌کنند.

راه‌توده، در ارتباط با منتشر کنندگان نامه مردم معتقد است، هرکس که خود را توده‌ای می‌داند و به مشی، سیاست، تاریخ و سنن حزب توده ایران وفادار است توده‌ایست، بنابراین آنچه که در ارتباط با توده‌ای‌ها در هر سمت و مسئولیتی اهمیت می‌یابد پذیرش یا عدم پذیرش مشی و سنن و تاریخ حزب، اعتقاد و ایمان به وحدت حزب و پایبندی به ایدئولوژی حزبی است نه بیشتر و نه کمتر! بنابراین، پاسخ ما به آنها که در باره شخص محمد دستباز از ما سئوال کرده‌اند می‌گوید: ما به وی و یا هر کس دیگری که خود را توده‌ای بداند آنگونه می‌نگریم، که در بالا آوردیم.

در باره سوابق حزبی محمددستباز نیز، تا آنجا که ما اطلاع داریم عمده‌ترین دوران فعالیت حزبی وی به سال‌های مهاجرت اخیر و در خارج از کشور باز می‌گردد. پیش از انقلاب ۵۷ و در نوجوانی برای تحصیل به انگلستان رفته و در آنجا تحصیل کرده‌است. بعد از انقلاب نیز چند سفر کوتاه به ایران داشته‌است و تا پیش از اجلاسی که بنام کنگره در مهاجرت اعلام شده عضو سازمان خارج از کشور حزب در انگلستان بوده‌است.

ضمنا، از جمله نتایج حاصل از کنگره مذکور و جلساتی که بدنبال آن تشکیل شد، تاسیس یک دفتر روابط عمومی در انگلستان بود که وی مبتکر و سازمانده آن بود و سپس کار انتشار نشریه نامه مردم نیز در حاشیه همین روابط عمومی قرارگرفت و برای نخستین بار در تاریخ حزب توده ایران، بتدریج امور حزبی از آلمان به انگلستان منتقل شد!

به این ترتیب و بر اساس این اطلاعات، وی در برابر مطالبی که در سال‌های اخیر در نشریه "نامه مردم" و بنام همه توده‌ای‌ها اعلام شده مسئول است. مواضعی که در تشدید تفرقه در صفوف حزب و دوری از مشی شناخته شده حزب توده ایران و اتخاذ مواضع سیاسی اشتباه تاثیر انکار ناپذیر داشته‌است. اشتباهاتی مانند تحریم انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم، متهم ساختن رهبری در خاک خفته حزب به دادن"رای ضمنی به ولایت فقیه"، متهم ساختن توده‌ای‌های از قتل‌عام جسته و یا به مهاجرت تن سپرده به وابستگی به دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی، نزدیک ساختن مشی منتشره در نامه مردم به مشی سازمان‌های چپ روئی مانند راه‌کارگر، متهم ساختن پاره‌ای افراد توده‌ای و غیر توده‌ای داخل کشور به ارتباط با دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی و بنابراین نقد این نظرات، درواقع نقد مشی نامه مردم است والا خیلی طبیعی است که کس و یا کسانی حتی در یک حزب سیاسی– طی زمان نظرات خود را تصحیح کرده و تکامل ببخشند و در مسیر درست قرار بگیرند؛ اما ما در "نامه مردم" شاهد چنین تکامل و تصحیحی نیستیم و بحث اساسا فردی نیست!

چنانچه اطلاعات ما در این زمینه‌ها صحیح نباشد هیچ پروائی در تصحیح اشتباه خود نخواهیم داشت.

مقاله مورد بحث محمد امیدوار، تا آنجا که از نوشته تحقیقی زنده یاد عبدالصمد کامبخش برگرفته شده مطابقت دارد با واقعیات مربوط به تاسیس حزب توده ایران و جنبش کارگری ایران.

بحث نه بر سر نوع ترجمه فارسی به انگلیسی و یا استفاده از تحقیق عبدالصمد کامبخش، بلکه بر سر نوع نگرش نویسنده به اوضاع ایران، نقش مذهب در ایران، اطلاع و آگاهی از تاریخ ایران و تاریخ حزب از یک طرف و مشی و سیاست شناخته شده حزب توده ایران و تمام تحقیقاتی است که تاکنون حزب توده ایران در اسناد و مقالاتی است که در نشریات خود پیرامون این نقطه نظرات منتشر کرده است. نقطه نظراتی در مقاله امیدوار عنوان شده که تاکنون، عمدتا سازمان‌های سیاسی چپ رو و یا سازمان‌های سیاسی مخالف حزب توده ایران مطرح کرده و می‌کنند.

بحث بر سر این نقطه نظرات است.

برای نمونه این برداشت نویسنده در باره حوادث ۱۵ خرداد و رفرم از بالا توسط دربار شاهنشاهی در دهه ۴۰ :

«یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های این دوره ظهور مجدد جنبش مذهبی بر علیه رژیم شاه‌است. جنبش مذهبی که تمام آبرو و تاثیر خود را بعد از رسوائی خیانت آیت‌الله کاشانی به دولت مردمی دکتر مصدق به نفع کودتای ۱۹۵۳ از دست داده بود، چهره خود را بار دیگر نشان داد. این بار در مخالفت و مقابله با شاه. رهبران مذهبی به خاطر آن به حیطه مبارزه ضد شاه گام نهادند که می‌ترسیدند پایگاه اجتماعی خود را در نتیجه اصلاحات (رفرم) انجام شده توسط شاه و جامعه غربی شده ایرانی که رژیم فئودالی را تهدید می‌کرد، از دست بدهند.»

این مطالب در حالی بنام حزب توده ایران نوشته شده است، که ما می‌دانیم حتی آیت‌الله خمینی در حوادث ۱۵ خرداد با شعار مقابله با کاپیتالاسیوم و دفاع از استقلال ملی و مخالفت با نوکری امریکا توسط دربار شاهنشاهی به میدان آمد و مردم نیز برای دفاع از همین اهداف به میدان آمدند و رفرم شاهانه نیز پیش از آنکه اهداف اصلاح طلبانه و مدرنیسم غربی داشته باشند، هدفش جلوگیری از رشد و خیزش نوین جنبش مردم در دهه دوم بعد از کودتای ۱۳۳۲ بود. تفسیرهائی نظیر "غربی شدن ایران" و بهره‌گیری از نقش مخرب ارتجاع مذهبی در سال‌های بعد از انقلاب ۵۷ و پایگاه بشدت ضربه دیده آن در ایران امروز را هرگز نباید و نمی‌توان پایه تحلیلی و مجاز بودن برخی برداشت‌های ذهنی در باره این نقش در دهه ۴۰ و ۵۰ قرار داد. این نوع برداشت‌ها و تعبیر و تفسیرها پیش از آنکه یک تحلیل حزبی و توده‌ای واقعی باشد، نوعی موج سواری برای جلب نظر برخی سازمان‌های سیاسی راست و چپ خارج کشور است، که حتی نقش کنونی و بسیار مهم بخش مذهبی و روحانی حاضر در صحنه مبارزه امروز ایران را نیز زیر علامت سئوال قرار می‌دهد و نه تنها جنبش اصلاحات را تضعیف می‌کند، بلکه با مشی همیشگی حزب توده ایران مبنی بر حرکت در درون جنبش، قبول واقعیات موجود و دفاع از اتحادها و جبهه‌های مرحله‌ای بیگانه‌است!

جنبش‌های اجتماعی در اشکال مذهبی!

نکته جالب در این بخش از مقاله آن است که نگارنده با بکار بردن ناآگاهانه اصل "اینهمانی" که یکی از اصول پایه‌ای روش متافیزیکی است، "جنبش مذهبی" به رهبری آیت‌الله کاشانی در دهه ۳۰ را با "جنبش‌های مذهبی" دهه ۴۰ و ۵۰ یکسان جلوه می‌دهد. جنبش‌هائی که خواه ناخواه تحت تاثیر انقلاب اکتبر، دستآوردهای سوسیالیسم، انقلاب‌های رهائیبخش در سراسر جهان و بویژه کشورهای عقب نگهداشته شده قرار داشته‌اند. در همین دوران و متاثر از همین واقعیات است که شاهد حضور سازمان‌های مذهبی با نام سوسیالیسم، مانند "سوسیالیست‌های خداپرست" در ایران هستیم و سازمان‌هائی نظیر نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز، حزب مردم ایران، جنبش اسلامی مبارزان ایران، سازمان مجاهدین خلق، برداشت‌های علی شریعتی از اسلام و عدالتخواهی آن و دهها گروه کوچک و شخصیت مذهبی متاثر از همین شرایط پا به میدان مبارزه گذاشتند. این مبارزات تفاوت اساسی و پایه‌ای با آن عملیات تروریستی فدائیان اسلام و موتلفه اسلامی داشت، که آبشخور آن ارتجاع مذهبی بود و ماجراجوئی‌های آن عمدتا توسط قدرت‌های خارجی و بویژه انگلستان هدایت می‌شد. امروز نیز آنچه که بعنوان تفکر ملی–مذهبی در ایران در ایران مطرح است، ریشه در این گذشته دارد.

اصولا کاربرد عبارت "جنبش مذهبی" و جدا سازی آن از جنبش بزرگتر و عمومی‌تر مردم ایران با اهداف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از همین شیوه تفکر سرچشمه می‌گیرد و هیچ نوع همخوانی با مشی و سیاست مبارزاتی حزب توده ایران ندارد. این نوع نگرش‌ها، سال‌هاست توسط سازمان‌هائی شبیه "راه‌کارگر"، "فدائیان اقلیت"، مجاهدین خلق (بویژه از سال ۶۰ به بعد) و اخیرا "حزب کمونیست کارگری" در اشکال دیگری مطرح می‌شود و اتفاقا یکی از بحث‌های ریشه‌ای حزب ما با این سازمان‌ها بر سر همین نوع برداشت‌های ذهنی از واقعیات جامعه ایران است! حزب توده ایران پدیده‌ای بنام جنبش مذهبی را نمی‌شناسد و در این مقولات مذهبی دخالت نمی‌کند، بلکه با جنبش‌های اجتماعی کار دارد که در کشورهائی نظیر کشور ما می‌توانند در یک دوران و یا در مقاطعی چهره مذهبی به خود بگیرند!

نویسنده مقاله، ماهیت جنبش‌ها را فراموش کرده و به این ترتیب، به این جنبش‌ها با چسباندن صفت "مذهبی" حالت و ماهیت توطئه آمیز می‌بخشد.(صفحه ۹)

در صفحه ۱۱ همین مقاله، نویسنده بار دیگر مشخصه و تفکر مذهبی را از ماهیت طبقاتی جنبش جدا می‌کند، در حالیکه حضور توده‌های وسیع مذهبی در انقلاب‌ها و جنبش‌ها از بار طبقاتی این انقلاب‌ها و

جنبش‌ها نمی‌کاهد و اساسا نگرش حزب توده ایران و مشی توده‌ای آنچه را پیوسته در این جنبش‌ها برجسته می‌بیند همان بار طبقاتی آنها و پذیرش واقعیت سنت، مذهب و آداب و رسوم مردم ایران است که پیوسته به آن احترام گذاشته و می‌گذارد. ضمنا این واقعیت را که رهبری آیت‌الله خمینی –که او را بی اعتناء به اعتقادات مذهبی مردم "خمینی" خطاب می‌کند– در انقلاب ۵۷، رهبری عام بود و در دایره پیروان او– که طبعا باید مذهبی باشند– محدود نماند. چنانکه می‌دانیم، نه تنها احزابی نظیر نهضت آزادی، بلکه همه احزاب و سازمان‌های سیاسی غیر مذهبی و پیشاپیش آنها، احزاب ملی ایران این رهبری را با صدور بیانیه‌هائی در پاریس و سپس در تهران پذیرفتند. این نوع تبلیغات، که متاسفانه در سال‌های اخیر خمیرمایه و دیدگاه مسلط بر نشریه نامه مردم بوده‌است، چه حاصلی جز این دارد که حزب توده ایران را منزوی، جدا از همه احزاب و سازمان‌های سیاسی حاضر در صحنه مبارزات انقلابی دهه ۴۰ و ۵۰ و دنباله رو آیت‌الله خمینی بخواهد معرفی کند؟

این تعبیر و تفسیرها در شرایطی بنام حزب توده ایران در نشریه نامه مردم منتشر می‌شود و حتی در نشریات احزاب برادر و برخی مجامع آنها مطرح می‌شود و یا روی اینترنت قرار می‌گیرد که توده‌ای‌ها می‌دانند انقلاب ایران با حضور دهها میلیونی مردم مذهبی ایران، اما با خواست‌های مشخص طبقاتی به پیروزی رسید و در دایره پیروان آیت‌الله خمینی خلاصه نشده بود و حضور زن و مرد و جوان و نوجوان ایرانی با حفظ باورهای دینی خود در این انقلاب به معنای مشخصه اسلامی بودن آن نبود و همچنان هم نیست. اتفاقا همگان شاهد ۲۲ سال تلاش شکست خورده برای خلاصه کردن این انقلاب در باورهای مذهبی و آنهم از نوع ارتجاعی آن که امثال آیت‌الله مصباح یزدی، به نمایندگی از غارتگران اقتصادی و طرفداران قداست سرمایه آن را تئوریزه می‌کند هستند. تقسیم گرایش‌های مذهبی و اسلامی از همان ابتدای پیروزی انقلاب و آنهم توسط شخص آیت‌الله خمینی و جمعی از همفکران و شاگردانش به اسلام امریکائی، اسلام مستضعفین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام پا برهنه‌ها و اصطلاحاتی در همین زمینه خود شاهد نه تنها بار طبقاتی انقلاب ۵۷، بلکه گرایش‌های طبقاتی و مردمی بخش قابل توجهی از روحانیون بود و همچنان نیز هست. این برداشت‌ها و پیوند مذهب و اسلام با اقشار و طبقات مختلف را ما در نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و برداشت‌های امثال علی شریعتی و حتی آیت‌الله مطهری نیز شاهدیم. حتی پیش‌تر و صریح‌تر از آیت‌الله خمینی، علی شریعتی این اصطلاحات را بکار گرفت. بنابراین، همه این واقعیات را ندیدن و آنها را زیر اصطلاح و برداشت "مشخصه اسلامی" خلاصه کردن عملا نفی بار طبقاتی انقلاب و جنبش مردم نیست؟ و گمراهی در جبهه دفاع از آرمان‌های آن انقلاب و جنبش کنونی را بدنبال نمی‌آورد؟

کاست روحانیت!

در همان صفحه ۱۱ باز هم می‌خوانیم: «... روحانیت شیعه یک طبقه اجتماعی بود، به تعداد ده‌ها هزار. پایگاه اجتماعی آنها بطور عمده خرده بورژوازی، بورژوازی تجاری، زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران بزرگ بودند که ایدئولوژی آنها بطور معمول برایشان جالب بود.»

این احتمال که نویسنده این مقاله، دوران رکود ظاهری جنبش مردم در نیمه دوم دهه ۶۰ و نیمه اول دهه ۷۰ را ملاک ارزیابی‌های اینچنینی خود قرار داده باشد وجود دارد. ملاک و معیاری که حوادث ۴ سال گذشته بر همه آنها خط بطلان کشیده است و نگاهی به طیف مذهبیون موجود در زندان‌های کنونی خود گویای بسیاری از واقعیات است. همانگونه که صف آرائی موجود در صحنه سیاسی چهار سال اخیر ایران خود شاهدی زنده‌است. بنابراین، آن مسئله‌ای که بدون راه حل و بی‌پاسخ باقی مانده اینست که مگر می‌توان بنام حزب توده ایران و اینگونه بی‌ارتباط، بی‌اطلاع و بیگانه با جامعه ایران و بی اعتناء به حضور توده‌ایهای صاحب نظر، دارای حق آب و گل و مصمم به دفاع از گذشته و حال حزبشان سخن گفت؟

ما در سال‌های اخیر، به کرات در نشریه "نامه مردم" شاهد این نوع نوسان‌های نوبتی و متاثر از رویدادها و عقب و جلو شدن مبارزه هستیم. نوسان‌هائی که عمدتا ناشی از در اختیار نداشتن یک تحلیل همه جانبه از اوضاع ایران و لجاج خانمان برانداز با مشی و جانبازی حزب توده ایران برای دفاع از انقلاب ۵۷ و جانبازی و جانفشانی آنها در دفاع از این سیاست و مشی است.

نویسنده مقاله در جمله‌ای که در بالا آمد و تفکر غالب در آن نوشته‌است، روحانیت شیعه ایران را به عنوان یک طبقه اجتماعی، یا بهتر بگوئیم یک کاست اجتماعی مطرح می‌کند، گرچه کلمه کاست را به کار نبرده، اما گفتن این که «روحانیت شیعه یک طبقه اجتماعی بود...» همین مفهوم را تداعی می‌کند. برداشت و اصطلاحی که از همان سال‌های اول انقلاب سازمان راه‌کارگر، به تقلید از دوران ناپلئون و "بناپارتیسم" مبلغ و تئوریزه‌کننده آن بود و زنده یاد طبری نیز همان موقع پاسخ تئوریک و سیاسی آن را داد و ما بارها در راه‌توده نیز آن را منتشر کرده‌ایم. این اصطلاح و برداشت، (کاست روحانیت، حکومت‌آخوندی، طبقه روحانیت...) بویژه تا پیش از انتخابات سال ۷۶ ریاست جمهوری در مقالات هوشنگ وزیری در کیهان لندن و در نوشته‌های محمدرضا شالگونی در "راه کارگر" بسیار معمول شده بود و پایه‌های با اصطلاح تئوریک "تحریم انتخابات" که انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ۷۶ را در مهاجرت را بدنبال آورد و حتی همین انتخابات اخیر ریاست جمهوری را آلوده به خود کرد قرار گرفت. در همین انتخابات اخیر ریاست جمهوری نیز، بار دیگر و متکی به بگیر و ببندهای در نوسان جنبش عظیمی که در داخل کشور جریان دارد موجب کوبیده شدن دگر باره بر طبل تحریم انتخابات شد و سلطنت طلب‌ها و چپ‌روها، در کنار راست‌ترین بخش حاکمیت در جمهوری اسلامی قرار گرفته و خانه نشینی مردم را تبلیغ کردند! تبلیغی که اکنون مهر باطل شرکت عظیم مردم در انتخابات ۸۰ را بر پیشانی دارد. متاسفانه و متاثر از همین جوسازی‌ها و بی‌اطلاعی‌ها بود که نامه مردم انتخابات مجلس پنجم را با عنوان بزرگ "تحریم انقلابی" کرد و انتخابات سال ۷۶ ریاست جمهوری را با این جمله «مگر جناح‌ها در جمهوری اسلامی با هم تفاوتی هم دارند؟» تحریم کرد.

حتی در همین انتخابات خرداد ۸۰ هم، نامه مردم از محمدخاتمی فاصله گرفته و با انداختن مسئولیت به گردن اصلاح‌طلبان(!) مردم را به رای دادن به کاندیدای اصلاح طلبان دعوت کرد و خاتمی را بر کرسی انواع اتهامات نشاند و جنبش مردم را ناچار از انتخاب خاتمی جلوه داد که خود بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد. بعنوان نمونه از یک تفکر ریشه‌ای در "نامه مردم"، که پایه بسیاری از گمراهی‌های سیاسی– تحلیلی این نشریه در سال‌های اخیر بوده‌است، از اعلامیه دعوت به شرکت در انتخابات، این جمله در بند اول اعلامیه را در زیر می‌آوریم که بعنوان سند مصوب پلنوم (وسیع) در نامه مردم ۶۰۹ منتشر شده‌است. البته همین اعلامیه نیز عنوان رای به خاتمی را ندارد، بلکه با عنوان « انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۰، همه پرسی یی برای تداوم روند اصلاحات و نفی رژیم استبدادی "ولایت فقه"» را دارد. این عنوان عینا به همین شکل که شاید منظور خاصی از "هم پرسی یی" را دنبال می‌کرده منتشر شده و ما تغییر در آن را جایز ندانستیم! (درهمین ارتباط به صفحه نامه‌هاو پیام‌ها نیز مراجعه کنید)

در همان پاراگراف اول این اعلامیه، که هیچ ارتباطی با مشی و سیاست و نگرش توده‌ای و حزب توده ایران ندارد می‌خوانیم:
«چهار سال از واقعه تاریخی رفراندوم دوم خرداد ۱۳۷۶ می‌گذرد، واقعه یی که در آن میلیون‌ها ایرانی، برغم همه محدودیت‌ها و وضعیت تحمیل شده از سوی رژیم استبدادی "ولایت فقیه"، به پای صندوق‌های رای رفتند و مخالفت آشکار خود را با سیاست‌های «**هرچه بیشتر اسلامی کردن ایران**» و ادامه حاکمیت متکی بر "ولایت مطلقه فقیه" و بی‌حقوقی کامل مردم، اعلام کردند.»

واقعه تاریخی و "نامه مردم"!

در این اعلامیه سخن از یک واقعه تاریخی است که نویسنده و یا نویسندگان و تائیدکنندگان همین جمله از سند بالا، آن را تحریم کردند و هنوز هم رسما آن اشتباه تاریخی را نپذیرفته‌اند. همانگونه که اشتباه تحریم انقلابی انتخابات مجلس پنجم و اشتباهات بسیار دیگری را نپذیرفته‌اند! انتخاباتی که حالا دیگر کمتر نیروی سیاسی جدی در داخل و خارج کشور است که آن انتخابات (مجلس پنجم) را سرفصل حضور جنبش کنونی مردم در عرصه سیاسی و مبارزاتی ایران ارزیابی نکرده و اشتباه خود را در تحریم آن و همچنین تحریم انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم نپذیرفته باشد! انتخاباتی(مجلس پنجم) که تغییر توازن نیروها و آرایش سیاسی در حاکمیت جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشت و نویسندگان همین مقالات و مطالب در نشریه نامه مردم، راه‌توده را به دلیل دعوت به شرکت در آن انتخابات بر کرسی انواع اتهامات سخیف نشاندند و تیغ بر چهره حزب و بخشی از توده‌ای‌ها کشیدند!

از نویسنده و تائیدکنندگان سندی که اولین پاراگراف و جمله آن را در بالا آوردیم و نویسنده مقاله‌ای که از انگلیسی به فارسی برگردانده‌ایم باید پرسید: دعوا بر سر اسلامی‌تر کردن و یا غیر اسلامی‌تر کردن ایران است؟ مردم در انتخابات سال ۷۶ شرکت کردند تا جلوی اسلامی‌تر شدن جامعه را بگیرند؟ واقعا مشی و نگرش توده‌ای یعنی این؟ پلنوم وسیع یعنی این؟ سند حزبی یعنی این؟ و یا برعکس، سند و مصوبه و پلنوم و اعلامیه یعنی غیر از این؟

در این مطلب، تلاش اینست که مقاله پایه‌ای منتشره در اینترنت که از انگلیسی به فارسی برگردانده شده نقد و بررسی شود، چرا که بنا بر تصمیم شورای سردبیری و سیاستگذاری راه‌توده قرار نیست گفتگو و یا باصطلاح "پلمیک" با نامه مردم بصورت مستمر در نشریه راه‌توده ادامه یابد. در غیر اینصورت، بسیار جا داشت تا اعلامیه پایان انتخابات اخیر ریاست جمهوری و مطالب منتشره در آخرین شماره بعد از انتخابات این نشریه، در ارتباط با حوادث مجلس نیز در تکمیل نقد مقاله آقای امیدوار موشکافی شده و پیوند آن‌ها با یکدیگر در معرض قضاوت قرار گیرد. مطالبی که عمدتا متکی است به این خبر و یا آن موضع گیری مقامات حکومتی در بطن جنبشی که عظیم‌تر از موضع گیری‌های نوبتی رئیس مجلس و یا رهبر و دستگاه رهبری پیش می‌رود و نیروی تعیین‌کننده این موضع گیری‌ها نیز توازن نیروها در جامعه و پیش رفت و یا پس رفت جنبش است، نه تمایل این و یا آن شخصیت سیاسی حاکم و یا سیستم ولایت فقیه و شخص رهبر یا ولی فقیه!

تبرئه بنی‌صدر و مجاهدین به قیمت نفی سیاست حزب!

در صفحه ۱۳ مقاله آقای امیدوار و در تبرئه عملکردهای نخستین رئیس جمهوری "ابوالحسن بنی‌صدر" و ماجراجوئی‌های بزرگ سازمان مجاهدین خلق در سال‌های پس از پیروزی انقلاب که بی شک ضربات بزرگی به انقلاب زد و نقش مهمی در تقویت ارتجاع در حاکمیت جمهوری اسلامی ایفاء کرد می‌خوانیم: « ... در این سال (سال ۶۰) مجلس به انفصال بنی‌صدر رای داد و خمینی بر آن صحه گذاشت. این تصویب به حرکت مسلحانه سازمان مجاهدین خلق و بنی‌صدر که بخشی از جنبش ملی را تشکیل می‌دادند منجر شد...»

همه توده‌ای‌هائی که از نزدیک حوادث سال‌های پیروزی انقلاب و رویدادهای مهم آن را بخاطر دارند، بدقت می‌دانند در آن سال‌ها چه گذشت و حزب توده ایران چگونه با تمام وزن و اعتبار خود در صحنه ایستاد تا بلکه مانع رویدادهائی شود که برای انقلاب ۵۷ فاجعه به همراه آورد، مگر سازمان‌هائی نظیر راه‌کارگر، شخص بنی‌صدر و تشکیلات وابسته به مسعود رجوی، که گویا نویسنده مقاله مورد بحث یا برای بدست آوردن دل آنها و یا از سر باور به دیدگاه‌های آنها چنین به تحریف تاریخ حزب و انقلاب دست زده‌است.

توده‌ای‌ها می‌دانند و اتفاقا در همین شماره راه‌توده و به نقل از نوشته ۵۲ صفحه‌ای نورالدین کیانوری می‌خوانید که حزب ما به دلائل مشخصی که بعدا صحت آنها بر همگان روشن شد مخالف رسیدن ابوالحسن بنی‌صدر به ریاست جمهوری بود و با شهامت و جسارتی کم نظیر این نقطه نظر خود را اعلام داشت. دوری سازمان مجاهدین از سیاست اولیه خود، فاصله‌گیری از سازمان تحت رهبری دکتر پیمان و جنگ تبلیغاتی علیه نشریه "امت"، فاصله گیری از سازمان فدائیان و افزودن بر فاصله خود با حزب توده ایران و نزدیکی آنها به بنی‌صدر و رفتن به سوی تدارک عملیات مسلحانه نیز امری بود که حزب ما خیلی زود سرانجام آن را قطعی تشخیص داده و بسیار کوشید از تکامل و وقوع آن جلوگیری کند. حزب، بارها در ارگان مرکزی خود دراین زمینه مقاله نوشت، نامه خصوصی به رهبری سازمان نوشت و حتی دیدارهای جنبی با رهبری سازمان ترتیب داد تا بلکه جلوی این اتحاد و این واقعه مخرب را بگیرد. حزب ما روندی را که در سازمان مجاهدین از سال ۶۰ شکل گرفت نه تنها مخرب ارزیابی کرده بود، نه تنها با تمام توان کوشید جلوی آن را بگیرد، بلکه در این سیاست و این روند دستهای مرموز امثال حسن آیت، مظفربقائی، انگلستان و سازمان‌های جاسوسی امریکا را نیز می‌دید و می‌گفت و می‌نوشت.

بجای برجسته ساختن آن موضع‌گیری‌های تاریخی، امروز چگونه کسانی می‌توانند بنام توده‌ای چنین تاریخ را دگرگون جلوه دهند؟ چه شرایطی فراهم آمده تا کسانی فرصت یابند بنام حزب توده ایران این نظرات را منتشر کنند؟ پاسخ ما روشن و صریح است: قلع و قمع تشکیلاتی حزب، خالی کردن مرکزیت حزب از توده‌ای‌ها سابقه دار و بیرون آمدن از دل جنبش دهه ۵۰ و انقلاب ۵۷ و سال‌های دشوار تلاش حزب برای حضور در صحنه فعالیت علنی و مایه گذاشتن از جان خویش برای تثبیت و تعمیق دستآوردهای انقلاب. وقتی گفته و نوشته می‌شود که بحران تشکیلاتی کنونی، تفرقه در صفوف حزب، دسته‌بندی‌های مهاجرتی، تخریب و ترور سیاسی توده‌ای‌ها، اصرار بر حفظ جدائی‌ها و پرهیز از گام برداشتن در جهت وحدت صفوف حزب ریشه‌های جدی در نگرش‌های سیاسی–ایدئولوژیک دارد، نباید تعجب کسانی را موجب شود. بیست و چند نفر را در مهاجرت جمع کردن و بنام تمام حزب چک بی‌محل کشیدن برای ادامه همین آشفتگی‌هاست. آشفتگی‌هائی که نقض اساسنامه حزبی و سنن حزبی را به یک روش جاری در اطراف "نامه مردم" تبدیل کرده‌است. نتیجه همین نقض اساسنامه‌های حزبی، مصوبات حزبی و سنن و مشی حزبی است که به کسانی جسارتی در حد لغو تصمیمات صلاحیتدارترین

پلنوم وسیع در تاریخ حزب پلنوم وسیع ۱۷ در داخل کشور– و تصمیمات پلنوم ۱۸ که با هدف در اهتزاز نگهداشتن پرچم حزب و با حضور عده‌ای از بنیانگذاران حزب (زنده یادان ایرج اسکندری، اردشیر آوانسیان، رضا رادمنش، اکبرشاندرمنی و۰۰۰) را می‌دهد. همین جسارت است که بیانیه کناره‌گیری علی خاوری از دبیر اولی حزب را، بی اعتناء به بازتاب‌های آن در جنبش و بویژه در داخل کشور در نشریه نامه مردم به سینه چاپ می‌سپارد و نسبت به عکس‌العمل‌های منفی و به حق توده‌ای‌ها، بویژه در داخل کشور بی‌اعتناء باقی می‌ماند. وقتی عده‌ای حیات خود را با مهاجرت پیوند بزنند، بصورت بسیار طبیعی از بازتاب آنچه که می‌نویسند و تصمیماتی که اعلام می‌کنند نیز نگران نیستند.

به بخش دیگری از مطالبی که به قلم آقای امیدوار منتشر شده و ما متن انگلیسی آن را ترجمه شده در اختیار داریم باز گردیم.

ایشان بی‌اعتناء به تاثیرات عمیق انقلاب ۵۷ در تمام عرصه‌های زندگی و بینش سیاسی–فرهنگی مردم ایران، که امروز پیامده‌های آن را در جنبش عظیم کنونی مردم ایران شاهد هستیم، ابتدا روحانیت را یکپارچه می‌بیند و دیکتاتوری روحانیون مورد نظر خود را، در مقطع انتخابات سال۷۶ قطعی شده تلقی می‌کند (و لابد از دل همین برداشت شعار جبهه واحد ضد دیکتاتوری را نامه مردم بیرون کشیده‌است) و سپس می‌نویسد: «۰۰۰ با فرار بنی‌صدر به خارج و **تقویت روحانیت در داخل حکومت**، رژیم قرون وسطائی و **دیکتاتوری** شکل گرفت. حزب توده ایران پلنوم هفدهم خود را در آغاز سال ۱۹۸۱ برگزار نمود. متاسفانه پلنوم نتوانست تغییرات اوضاع سیاسی و دورنمای آینده را فرمولبندی کند. در این دوره رهبری حزب بطور جدی مجبور بود که اصول "اتحاد و انتقاد" را مورد تجدید نظر قرار دهد. حزب مجبور به استنتاج جهت گیری سیاسی و تشکیلاتی جدیدی بود که بطور باثبات آن را به عنوان یک نیروی مخالف تثبیت نماید. حزب بدلائل مختلف، و این حقیقت که توجه زیادی به "اتحاد" نشان داده بود، بعلاوه دنبال کردن جدا کردن خط مشی خمینی از بقیه قوانین طبقاتی و نادیده گرفتن تمایل ضد کمونیستی خمینی و پیروانش موجب شد تا قادر نشود تغییرات ضروری را در سیاستش به عمل آورد۰۰۰»

بدون هیچ تردیدی، نویسنده این مقاله، یعنی آقای امیدوار نه از مسائل و مصوبات و تصمیمات و مذاکرات پیش از پلنوم ۱۷ باخبر است و نه از مسائل پس از آن. اگر این بی خبری و بی اطلاعی نبود، اجازه چنین جسارتی را برای اینگونه اظهار نظرها به خود نمی‌داد. این جسارت حاصل نشده‌است، مگر بدلیل فراهم آمدن آن شرایطی که کسانی در این حد از اطلاع و آگاهی درباره حزب، گذشته آن، امروز و آینده آن و سال‌های بسیار دشوار فعالیت علنی در سال‌های پس از پیروزی انقلاب که هیچ نقش در آن نداشته و اساسا در آن شرکت نداشته‌اند اینگونه قلم بر کاغذ بگذارند.

کدام عقل سلیم می‌پذیرد که با فرار بنی‌صدر به خارج دیکتاتوری در جمهوری اسلامی شکل گرفت؟ پایه‌های طبقاتی این دیکتاتوری– در سال ۶۰ و ۶۱– چه بوده‌است؟ و۰۰۰

با تمام نیرو و قدرت باید کوشید آن شرایطی را تغییر داد، که بموجب آن چنین با تاریخ، سنن، مشی، اعتبار و سرنوشت سیاسی توده‌ایها باز می‌شود. باید توده‌ای‌ها را برای تعیین سرنوشت حزب خویش به صحنه فرا خواند و پیوند حزب را نه در اعلامیه‌های چند پهلو و از سر اکراه، بلکه از سر پیوند و مبارزه با جنبش داخل کشور برقرار ساخت! همین تجمع و پیوند، سرآغاز رفتن به سوی وحدت دوباره حزب و حل بحرانی تشکیلاتی خواهد بود و لاغیر!

در کارزار دفاع از زندانیان سیاسی به هوش باشیم و از تکرار فاجعه جلوگیری کنیم!

آنچه برما گذشت آنچه بر زندانیان ملی– مذهبی می‌گذرد!

پایان فاجعه یورش به ملی–مذهبی‌ها و روزنامه نگاران نباید آن شود که با یورش به حزب توده ایران شد!

فاجعه‌ای که امروز در زندان ۵۹ و در ارتباط با زندانیان ملی–مذهبی و روزنامه‌نگاران آزادی‌خواه و طرفدار تحولات و جنبش مردم در ایران می‌گذرد، فاجعه‌ای تکراری در تاریخ جمهوری اسلامی است. تاریخ مدون جمهوری اسلامی، با شرح دقیق و کاملی از آنچه که از آن بعنوان فاجعه انسانی در زندان‌های جمهوری اسلامی یاد می‌شود ثبت خواهد شد. آنچه که امروز بدیع و تاریخی است، نه ادامه فاجعه، بلکه افشای فاجعه و آشنائی میلیون‌هامردم ایران با آن جنایاتی است که در حق انقلابیون در دهه ۶۰ و۷۰ روا داشته شد و امروز در مورد زندانیان ملی–مذهبی، دانشجویان و روزنامه نگاران تکرار می‌شود.

درعین افشای آنچه که امروز در زندان ۵۹ و دیگر زندان‌های مخفی می‌گذرد و یاری رسانی به کارزار دفاع از این زندانیان، ضرورت دارد تا این کارزار را با افشاگری در باره آنچه که د رگذشته انجام شده و امروز تکرار می‌شود پیوند بزنیم. خانواده‌های زندانیان سیاسی ملی–مذهبی، دانشجویان و روزنامه‌نگاران باید بدانند واین آگاهی و اطلاع را به میان مردم ببرند که در گذشته بر انقلابیون در زندان‌های جمهوری اسلامی چه گذشته است و چگونه فریادهای مظلومانه و حق خواهان شریف‌ترین انسان‌های این کشور در گلوهائی که طناب دار را در زیر زمین‌ها و شوفاژخانه‌های زندان‌های اوین و گوهر دشت و قزل حصار و دور آنها پیچیدند خفه شد و بجائی نرسید! همانگونه که جنبش امروز مردم ایران با آرمان‌های انقلاب ۵۷ پیوند دارد، جنایات امروز علیه این جنبش نیز با جنایاتی که توام با خیانت به انقلاب انجام شد پیوند دارد. جنایت، خیانت، خدمت ومظلومیت هیچ مرز ایدئولوژیکی، مذهبی، عقیدتی و قومی نمی‌پذیرد. اگر از ابتدای پیروزی انقلاب این واقعیت بصورت همگانی، از سوی همه نیروهای انقلابی درک شده و به آن عمل شده بود، ای بسا آنها که امروز زمام امور و هدایت جنایات را برعهده دارند نمی‌توانستند پشت نقاب مذهب پنهان شده و در صف انقلابیون مذهبی خود را جای دهند وسرانجام خنجری راکه گلوی انقلابیون دگراندیش را از هم درید در پهلوی مذهبیون فرو کنند. آنکه امروز روحانیون را به شکنجه‌گاه می‌برد، همان است که دیروز انقلابیون دگراندیش را به شکنجه‌گاه برد.

باز انتشار دردنامه همسر احسان طبری که در شماره ۱۰۷ راه‌توده منتشر شد، انتشار نامه زنده یاد کیانوری خطاب به رهبر امروز جمهوری اسلامی در شماره ۹۱، نامه تاریخی علی‌خاوری خطاب به آیت‌الله منتظری در شماره ۱۰۶ و اکنون انتشار بخش‌هائی از نامه دکتر احمد دانش از زندان اوین به آیت‌الله منتظری با همان هدفی صورت می‌گیرد که در بالا به آن اشاره شد. نسلی که امروز در میدان جنبش و مبارزه قرارگرفته است باید بداند در گذشته‌ای نه چندان دور بر پیشینیان آرمان خواه و مردم دوست کشورش چه گذشته‌است و چرا هر چه که امروز در جمهوری اسلامی می‌گذرد پیوند و ریشه در گذشته دارد.

آنچه را احمد دانش در سال ۱۳۶۶ نوشت و در ادامه می‌خوانید و یا آنچه همسر دردمند احسان طبری در همان سال‌های سکوت و جنایت نوشت، گوئی امروز و از زبان همسر عمادالدین باقی و یاهمسر یوسفی اشکوری و یاختر عزت‌الله سحابی نوشته شده‌است. دردها، انگیزه‌ها و واقعیات آنقدر بهم نزدیک‌اند که گاه ناخواسته و ندانسته جملات این نامه‌ها را نیز با یکدیگر شبیه ساخته‌است.

در آن سال‌ها، یگانه مخاطب این نامه‌ها آیت‌الله منتظری بود که خود نیز سرانجام در بند توطئه‌گران به اسارت در آمد و امروز محمدخاتمی است که نباید اجازه داد در چنین بندی به اسارت در آید، همانگونه که نباید اجازه داد سرنوشت زندانیان امروز باسرنوشت آنها که در سال ۶۷ قتل‌عام شدند تا راه برای کودتا علیه مذهبیون آرمان‌خواه و دولتمداران دوران آیت‌الله خمینی هموار شود یکسان شود!

به هوش باشیم و با تمام هوشیاری در میدان بایستیم و مردم را آگاه کنیم و این آگاهی را علیه جنایتکاران بسیج کنیم!

نامه دکتراحمد دانش از زندان اوین

حضرت آیت‌الله العظمی منتظری!

پس از سلام و ادای احترام این نامه را با تردید و نوعی احساس شک و بدبینی نسبت به اجرای قانون و رعایت عدالت در جمهوری اسلامی ایران برایتان می‌نویسم. امیدوارم مرا خواهید بخشید که چنین صریح و بی‌تکلف صحبت می‌کنم. آنقدر درد در سینه و زخم بر پیکر دارم که بیان آنها در چارچوب تنگ گفتار و نوشتار پر تکلف و پر تعارف نمی‌گنجد. آنقدر بی‌تفاوتی و از آن بدتر خصومت نسبت به سرنوشت انسان‌ها دیده‌ام که درباره موثر بودن و نتیجه دادن هرگونه اعتراف و شکایت عمیقاً بدبینم. حتماً سئوال خواهید کرد که علت این همه شک و تردید چیست و چرا من که اینقدر بدبینم، اقدام به نوشتن این نامه کرده‌ام؟ در جواب سئوال اول باید بگویم: اکنون پنجمین سال است که در زندان بسر می‌برم و با وجودیکه بعنوان یک پزشک جراح هر کمکی که از دستم برمی‌آمده است بر طبق سوگندی که برای حفاظت از زندگی و کاستن از درد بیماران یاد کرده‌ام، انجام داده‌ام و در نتیجه تعداد زیادی از مقامات دادستانی و زندان مرا شخصا می‌شناسند و علیرغم اینکه در تمام پرونده من حتی یک مورد خطا که باستناد آن حتی بتوان کسی را به بازجویی دعوت کردن وجود ندارد و با وجودیکه بسیاری از مقامات بخوبی می‌دانند که تمام زندگی من وقف خدمت به این مردم و این آب و خاک شده است، همچنان بلاتکلیف و در شرایط سخت زندانی هستم. این تنها من نیستم که دچار چنین وضعی هستم. عده زیادی از همسالان و جوانان و پیران، از زن و مرد و از گروه‌های مختلف سیاسی و با طیف عقاید کاملا متفاوت و از جمله تعداد زیادی از رفقای من، به این وضع دچارند که بجای رسیدگی به وضع حقوقی و قضایی آنها- تحت انواع فشارها برای پذیرفتن موقعیت و وضعیتی بنام "تواب" بخوانید تن دادن به ریا و تزویر و نفاق واقعی- قرار دارند. در چنین شرایطی که باید تعجب کرد که زندان‌های جمهوری اسلامی ایران به کارخانه‌های ناراضی تراشی نه تنها در داخل زندان‌ها که در جامعه و در بین خانواده‌ها و بستگان زندانیان و به مزارع پرورش میوه‌های مسموم ریا و تزویر و نفاق تبدیل شده‌اند، به جز شکاف عمیق بین گفتار و کردار ندیده‌ام و این عمده‌ترین علت ایجاد شک و تردید و بی‌اعتمادی در من است. در حالیکه از زبانی می‌شنیدم که فحش دادن با اخلاق اسلامی مغایر است از همان زبان فحش‌های رکیک شنیده‌ام؛ در حالیکه از زبانی می‌شنیدم که تهمت زدن و کوشش برای هتک آبرو و حیثیت افراد از گناهان کبیره است، مورد شدیدترین تهمت‌ها و افتراهای سیاسی و ناموسی قرار گرفته‌ام. تهمت‌زدن و بی‌آبرو کردن دیگران جزئی از زندگی روزانه شده است. در حالیکه شما در یکی از پیام‌هایتان گفته بودید که کسی که به دیگران تهمت بزند و بکوشد تا با فشار و ارعاب متهم را مجبور به قبول تهمت نماید، گناهش مانند کسی است که در خانه کعبه با مادر خود زنا کند، بارها و بارها شاهد ارتکاب چنین گناهی از سوی عده‌ای که خود را مسلمان می‌نامند و من به نوبه خود آنها را مسلمان‌نما می‌نامم، بوده‌ام؛ در حالیکه از زبانی می‌شنیدم که کتک زدن و آزار زندانی بدور از رفتار اسلامی است، از دست همان زبان، بدون کوچکترین مجوزی کتک خورده‌ام و شاهد کتک خوردن و آزار زندانیان دیگر بوده‌ام، بدون اینکه حداقل این حق ساده و این اجازه طبیعی را داشته باشم که چشم در چشم شکنجه‌گر خود بیاندازم. قلم من که تحمل بار بیان این همه زشتی و پلیدی را ندارد. ولی نمی‌دانم شما که خود مدتی گرفتار ددمنشان رژیم طاغوت و زندانی بوده‌اید، آیا می‌توانید حال انسانی را نزد خود مجسم کنید که اغلب در نیمه‌های شب با چشمانی بسته و در گوشه‌های خلوت و تاریک زندان با این احساس که تنهای تنهاست، کوچکترین حقی ندارد و هیچکس به فریادش نمی‌رسد، باید انواع شکنجه‌های روانی و جسمی را تحمل می‌کرد. در حالیکه بارها و بارها شنیده و در قانون اساسی جمهوری اسلامی خوانده بودم که شکنجه ممنوع است، خود شکنجه شده و بارها و بارها شاهد شکنجه‌های بیرحمانه انسان‌های دیگر بوده‌ام. انسان‌هایی که صدای خش خش خزیدن پیکر علیل آنها را شنیده و از زیر چشم بند دیده‌ام که چون در اثر شکنجه قادر به راه رفتن نبوده‌اند، برای نقل مکان بر روی باسن خود می‌خزیدند و من با دیدن این صحنه‌ها، درد خود را فراموش می‌کردم و با خود فکر می‌کردم این کیست؟ و جواب می‌دادم مهم نیست که اسمش چیست و عقیده‌اش کدام است. این دیگر یک فرد و یک انسان نیست، همه انسانیت و همه بشریت است که چنین ذلیل و بیچاره بر روی زمین می‌خزد. انسان‌هایی را دیده‌ام که در اثر شدت زخم‌ها و دردهای ناشی از شکنجه استفراغ می‌کردند، و در نتیجه آنقدر آب از دست می‌دادند که پوستشان خشک می‌شد و خطر مرگ تهدیدشان می‌کرد و برای نجات جانشان که اکثریت خواهان این نبودند، می‌بایست به تزریق سرم متوسل شد. انسان‌هایی را دیده‌ام که از شدت ضربه‌های شلاق خون ادرار می‌کردند و به علت از کار فتادن کلیه‌ها می‌باید دیالیز شوند. البته از حق

نگذریم که نام این اعمال را "تعزیر" گذاشته بودند. و بالاخره در حالیکه بارها و بارها از زبان مسئولین بلند پایه جمهوری اسلامی ایران شنیده‌ایم که در جمهوری اسلامی ایران کسی را بخاطر عقیده زندانی نمی‌کنند و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم که شما در تدوین و تصویب آن نقش عمده داشته‌اید– بر این مسئله صراحت دارد، مورد مشخص من که بدون شک تنها مورد نیست، بهترین گواه نادرست بودن این ادعاست. کار بجایی رسید که افرادی در این جمهوری به خود جرأت داده‌اند که با دست و خط خود بر روی صفحه کاغذ بعنوان یک سند تاریخی– ابطال قانون اساسی را ثبت کنند. همانهایی که باید حافظ قانون اساسی باشند با خیره سری خاصی آن را مورد تجاوز قرار داده‌اند.

این همه را بخاطر مسائل شخصی و برای رهایی فردی، از ظلمی که بدان دچار شده‌ام، برایتان نمی‌نویسم. نه طالب عفوم و نه در پی برانگیختن احساس ترحم دیگران هستم. اگر مسئله فردی من مطرح بود ارزش آن را نداشت که وقت شما را بگیرم. آنچه می‌خواهم احقاق حق برای همه و احترام گذاشتن به حقوق تک تک افراد جامعه، رفع ظلم و ستم و از بین بردن هرگونه تعرض به جان و ناموس و عقاید افراد و آزادی همه کسانی است که بیگناه در بندند. صحبت بر سر شیوه زندگی سیاسی بطور کلی و صحبت بر سر یک جریان سیاسی در ایران، صحبت درباره حقوق عام انسان‌ها و صحبت بر سر آن انسان‌هایی است که همه چیز خود را وقف بهروزی و سعادت بقول شما "مستضعفین" و یا بقول ما قشرهای محروم و زحمتکش جامعه ایران، چون کارگران و دهقانان و اجرای عدالت اجتماعی کرده‌اند. و از همه مهمتر صحبت بر اسر انقلابیست که اگر به شعار عمومی خود عمل نکند از داخل خواهد پوسید .

ما از همان ابتدا (پس از شهریور ۲۰) و بخصوص پس از فاجعه ۲۸ مرداد معتقد بودیم که برای نجات ایران از چنگال امپریالیسم و خلاصی از رژیم وابسته به آن، باید همه نیروهای انقلابی (مذهبی، ملی و طرفداران عدالت اجتماعی سوسیالیستی) با هم متحد شوند. ما در این عقیده خود صادق بودیم و تا به آنجا پیش رفتیم که حمایت از سایر گروه‌های انقلابی را به توافق رسمی درباره اتحاد نیروها مشروط نکردیم و از هر نیرویی که مبارزه اصولی علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده آن را شروع کرد، بیدریغ پشتیبانی کردیم. پس از پیروزی انقلاب تنها حزب و گروه اجتماعی بودیم که علیرغم اختلاف نظرهای اصولی درباره مسائل اجتماعی ایران و راه حل آنها و علیرغم وجود اختلاف نظر جدی درباره بسیاری از مسائل جامعه صادقانه از انقلاب دفاع کردیم. ما از انقلاب صادقانه دفاع کردیم در حالیکه در وضعیت بسیار دشوار و ناگواری قرار گرفته بودیم. می‌بایست از انقلابی دفاع کنیم که حل مسائل و شعارهای عمده انقلاب، از قبیل حل مسئله زمین بنفع دهقانان، حل مسئله صنایع بزرگ و صنایعی که در مالکیت درباریان و عوامل وابسته به امپریالیسم بود، بنفع طبقه کارگر و بنفع تمام جامعه، حل مسائل مربوط به مسکن، درمان و بهداشت و مبارزه علیه بیسوادی و غیره و غیره را دائماً بتاخیر می‌انداخت و گروه‌های خاصی از اجرای اصول قانون اساسی (اصل مربوط به اقتصاد و جمهوری اسلامی ایران و تجارت خارجی، اصل مربوط به آزادی‌های دمکراتیک چون ممنوع بوده تفتیش عقاید و آزادی احزاب و سازمان‌های صنفی، ممنوع بودن شکنجه و غیره) جلوگیری می‌کردند و در عوض با رخنه کردن در دستگاه‌های دولتی و ارگان‌های انقلابی گرفتاری‌های غیر ضروی برای مردم ایجاد کرده بودند و برای منحرف کردن و به زانو درآوردن انقلاب از شعار ناراضی تراشیدن و ایجاد رعب و وحشت در مردم استفاده می‌کردند.

علیرغم همه این دشواری‌ها و فقط بخاطر اینکه به خط اصلی انقلاب یعنی مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم صدمه‌ای وارد نشود و برای اینکه این خط حتی‌الامکان تقویت شود، صادقانه و با از خود گذشتگی کم نظیر از انقلاب دفاع کردیم. همه شاهدید که در این راه دشوار چه زخم زبان‌ها، چه نیش خنجرهای مسموم و چه تبلیغات موذیانه و تفرقه‌افکنانه دشمنان انقلاب و دوستان ناآگاه را می‌بایست تحمل کنیم.

تا آخرین روز دستگیری رهبری و کادرهای حزب، صادقانه از انقلاب دفاع کردیم. برای رفع مشکلات در همه زمینه‌ها پیشنهاد سازنده دادیم و درباره زیاده‌روی‌ها و کمبودها و نارسائی‌ها که انقلاب را تحدید و تهدید می‌کردند، هشدار دادیم.

راستی چرا؟ در این مورد ویژه جمهوری اسلامی ایران راه رژیم‌های سلطنتی را ادامه داده است؟ و راستی چرا امروز باید افرادی که در زمان رضاخان و پسرش زندانی و در بسیاری موارد هم بند و هم زنجیر نیروهای انقلابی مذهبی بوده‌اند، در جمهوری اسلامی ایران و در شرایطی بمراتب سخت‌تر از آن زمان‌ها زندانی باشند؟

ابهام این علامت‌های سئوال آنوقت بیشتر می‌شود، وقتیکه توجه کنیم که اولا این بار هم آنها در واقع بجرم دفاع بیدریغ از انقلاب مورد هجوم قرار گرفته‌اند و ثانیا تمام "اعتراف‌ها"ی بعضی از اعضای کادر رهبری حزب، در جریان "بازجوئی‌ها"، چون مسئله "جاسوسی"، مسئله "کودتا"، براندازی و جمع کردن "اسلحه" طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و طبق همه قوانین جوامع بشری، فاقد ارزش و اعتبار تاریخی– قضائی است، زیرا تحت شکنجه‌های مافوق تحمل انسان گرفته شده‌اند.

علیرغم جو مسمومی که علیه جنبش کارگری ایران ایجاد کرده‌اند، من بنوبه خود، چون با مطالعه دقیق و با چشم‌های باز و کاملا آگاهانه راه مبارزه علیه امپریالیسم و استثمار سرمایه‌داری را برگزیده‌ام، همه برنامه‌ها و تصمیماتی را که در جلسات رسمی حزب چون کنگره‌ها، کنفرانس‌ها و پلنوم‌های حزبی بتصویب رسیده‌اند و بنابراین تصمیم جمعی‌اند و نه اقدام فردی این یا آن شخص، بدون چون و چرا تائید و جمله به جمله آنها را امضاء می‌کنم.

در اینجا اجازه بدهید مختصری درباره "پرونده" خود برایتان بنویسم. در سحرگاه هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ عده‌ای جوان مسلح به خانه شخصی من حمله کردند و پس از ایجاد رعب و وحشت برای زن و دو دخترم و درهم ریختن خانه، چشم‌هایم را بسته و با خود بردند. من تنها با چشم بسته در گوشه یک راهرو افتاده بودم، بدون آنکه بدانم و یا خانواده‌ام بداند که من کجا هستم. در این مدت بارها و بارها به بهانه کج شدن چشم بند، حتی در خواب، مورد ضرب و شتم قرار گرفتم و یا شاهد ضرب و شتم دیگران بودم. ماه‌ها از هرگونه تماس با محیط و حتی بدست آوردن کوچکترین خبر از وضع خانواده خود محروم بودم. تماس من با محیط از حد چشم‌بندی که جزء ضروری‌ترین وسیله پوشش بدن من شده بود، تجاوز نمی‌کرد. قطع رابطه با جهان خارج و حتی قطع رابطه با وجود خودم بیش از هر چیز دیگری آزارم می‌داد. پس از چند ماه اجازه یافتم هر دو هفته یکبار و گاهی هم ماهی یکبار تلفنی با خانواده خود تماس بگیرم، آنهم فقط برای چند دقیقه با چشم‌های بسته و در حالیکه مامور به گفتگوی تلفنی من و زنم و من و بچه‌هایم که ظریف‌ترین و با احساس‌ترین ارتباطی است که هر انسان در زندگی خود برقرار می‌کند و باید از چشم و گوش اغیار در امان بماند، گوش می‌داد.

از آنچه که در هنگام باصطلاح "بازجویی‌ها" گذشته است می‌گذرم. بیشتر جلسات شکنجه روانی و جسمی بود تا جلسه بازجویی. در

همه این جلسات متهم با چشم بسته شرکت می‌کرد و همه آنها با فحاشی شدید و کتک همراه بود. بیش از یک سال و نیم از هرگونه ملاقات با خانواده خود محروم بودم و چون تماس تلفنی هم بعد از مدتی قطع شد، خانواده من ماه‌ها نمی‌دانست که چه بلایی به سر من آمده است. از زمانیکه هر دو هفته یکبار برای مدت ۱۵–۱۰ دقیقه ملاقات دارم، این ملاقات از پشت شیشه‌های بقول زندانی‌ها "آکواریوم" و از طریق گوشی تلفن انجام می‌شود. حدود دو سال و نیم را در سلول‌های انفرادی و گاهی در شرایط بدتر از سلول انفرادی گذرانده‌ام.

حضرت آیت‌الله! نه قلم من قادر است آنچه را که در این مدت بر من و رفقای من رفته است بازگو کند و نه مایلم وقت شما را با طرح جزئیات بگیرم. همینقدر می‌گویم که آن شرایط را برای دشمنان خودم هم آرزو نمی‌کنم. باری، بالاخره پس از بیش از دو سال زندانی بودن در شرایط سخت و بلاتکلیفی، یک روز صبح زود مرا صدا کردند، مانند همیشه با چشم‌های بسته از سلول بیرون آمدم و توسط مامورین به اطاقی هدایت شدم. در آنجا برای اولین بار اجازه یافتم که چشم‌بند خود را بردارم. روحانی جوانی پشت یک میز تحریر نشسته بود و شروع کرد از داخل پرونده‌ای که در مقابلش بود سئوال مطرح کردن، که به آنها جواب داده شد و من فکر می‌کردم این جلسه ادامه بازجوئی‌های سابق و برای جمع و جور کردن پرونده است، زیرا همان سئوال‌های دوران بازجوئی‌های کذایی مطرح بود و از جمله سئوال‌ها اینکه ایا شما هنوز بر سر عقاید خود باقی هستید؟ ظاهر جلسه هم هیچگونه نشانه و اثری از یک جلسه دادگاه نداشت و من بعدها متوجه شدم که این جلسه می‌بایست جلسه دادگاه بوده باشد، ایشان هم رئیس دادگاه، هم دادستان، هم هیئت منصفه و هم نماینده منافع متهم در یک شخص بوده است. این جلسه که می‌بایست در آن درباره سرنوشت یک حزب سیاسی با چهل سال سابقه فعالیت ضد امپریالیستی و درباره سرنوشت یک انسان تصمیم‌گیری شود، چند دقیقه بیشتر طول نکشید و من چقدر خوشحال بودم که جلسه خیلی سریع خاتمه یافت و من اجازه بافتم دوباره به چهار دیوار سلول خود بازگردم. زیرا تنها در سلول احساس امنیت می‌کردم. نمی‌دانم می‌توانید جو آن روز زندان را از این واقعیت که زندانی از بازگشتن به سلول خود خوشحال می‌شد، پهلوی خود مجسم کنید؟

اکنون دو سال از تاریخ آن جلسه که فکر می‌کنم دادگاه من بوده است، می‌گذرد و هنوز هم بالاتکلیف در زندانم. بیش از این سرتان را درد نمی‌آورم و فکر می‌کنم هر چه در اینجا درباره وضع خود در زندان و وضع پرونده خودم و صدها انسان دیگر برایتان بگویم، زیاده گویی است. بهتر است پرونده من را بعنوان نمونه و یا هر پرونده دیگری از رفقای من و یا سایر زندانیان سیاسی را بخواهید و مطالعه کنید. همانطوریکه در بالا اشاره کردم در پرونده من و با جرأت می‌توانم ادعا کنم که در پرونده اکثریت قریب باتفاق رفقای من که امروز در زندان هستند، حتی یک مورد خطا که باستناد آن حتی بتوان کسی را به بازجویی دعوت کرد وجود ندارد، چه رسد به دستگیری و زندانی کردن. آنچه که بعنوان جز کوچکی از یک فاجعه بزرگ تاریخی در بالا آمده مربوط به گذشته–گذشته‌ای بسیار تلخ است که عوارض آن هنوز ادامه دارد».

دکتر احمد دانش، تهران– زندان اوین ۱۳۶۶/۲/۱۶

سیاست و اقتصاد در ترکیه هرچه بیشتر نظامی می‌شود!

مانور نظامی مشترک امریکا، اسرائیل و ترکیه از تاریخ ۱۸ تا ۲۹ ژوئن گذشته در ایالت قونیه ترکیه برگزار شد. برگزاری این مانور جنگی که در چارچوب قرارداد همکاری نظامی و امنیتی ۱۹۹۶ اسرائیل و ترکیه صورت می‌گیرد در شرایطی است که آپارتاید صهیونیستی به خشونت علیه مردم فلسطین ادامه داده و امریکا نیز قطعنامه اخیر شورای امنیت سازمان ملل متحد در حمایت از غیر نظامیان فلسطینی در برابر تجاوزات خشونت‌آمیز آپارتاید صهیونیستی را وتو کرده‌است. به گفته یک مقام اسرائیلی، برگزاری این عملیات نشان داد که ترکیه حتی در شرایط انتفاضه نیز هیچگونه ابائی از نشان داد دوستی‌اش با اسرائیل ندارد.

همان زمان که ژنرال‌های امریکائی و اسرائیلی ایالت قونیه ترکیه را میدان مشق سیاست‌های تجاوزکارانه خود در منطقه کرده‌اند بانکداران امریکائی با تجمع در هتل‌های پنج ستاره آنکارا و استانبول، سمت حرکت اقتصاد ترکیه را تعیین می‌کنند. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی ۱۸ میلیارد دلار دیگر به ترکیه برای مقابله با بحران اقتصادی که خود این نهادهای مالی امپریالیستی مسئول ایجاد آن هستند، قرض دادند. از سال ۱۹۵۸ صندوق بین‌المللی پول، در مجموع ۱۸ برنامه اقتصادی را به ترکیه تحمیل کرده‌است. بحران اقتصادی اخیر ترکیه حاصل آخرین برنامه صندوق‌بین‌المللی پول است که در ژانویه سال ۲۰۰۰ آغاز شد. در آنزمان به توصیه و به مدیریت کارگزاران محلی صندوق‌بین‌المللی پول، ترکیه یک برنامه ۳ ساله تورم زدائی را در ازای دریافت ۴ میلیارد دلار وام آغاز کرد. انجام اقدامات مورد نظر صندوق‌بین‌المللی پول منجر به کاهش ارزش لیره ترکیه شد، به حدی که بانک مرکزی آنکشور در پایان مجبور به تزریق ۷ میلیارد دلار به بازار و افزایش نرخ بهره تا حد ۱۹۵ درصد شد. در دسامبر ۲۰۰۰ صندوق بین‌المللی پول با واگذاری یک فرضه ۷٫۵ میلیارد دلاری به ترکیه، بدهی‌های خارجی این کشور را به ۵۰ میلیارد دلار افزایش داد. سرنوشت اقتصاد ترکیه باید مورد توجه آنهائی که دنباله‌روی از سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول در ایران را تبلیغ می‌کنند قرار گیرد. خطری که اکنون وجود دارد توسل به سیاست‌های جنگی از سوی ترکیه بعنوان یک راه‌حل برای بحران اقتصادی–اجتماعی در این کشور است که در این صورت بخشی از خاک عراق و مناطقی از خاک ایران در همسایگی این کشور را در حالت جنگی فرو خواهد برد!

آماده‌باش درجه یک نیروهای نظامی امریکا در خلیج فارس، که همزمان با این مانور صورت گرفت نیز رویدادی است که باید بدقت به آن توجه داشت!

نظامی شدن کامل پاکستان، که با تبدیل ژنرال پرویز مشرف در این کشور از سمت فرمانده نظامی کودتا و نخست وزیر به ریاست جمهوری وارد مرحله تازه‌ای شده نیز بر حساسیت موقعیت ایران در منطقه می‌افزاید!